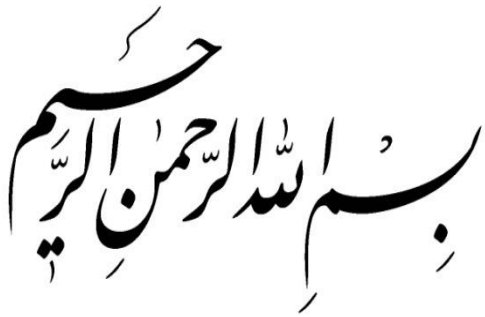
مجموعه مصاحبه‌ها، گفتگوها و دیدارهای

# کنگره بین‌المللی

# علامه ملا عبدالله بهابادی یزدی؛

اصغر میرزاپور

تابستان ۱۳۹۵


بسم الله الرحمن الرحيم

# فهرست مطالب


سخن دبیرخانه کنگره ..... ۹
مقدمه ..... ۱۲

**دیدارهای دبیرخانه کنگره با حضرات آیات و صاحب نظران**

حضرت آیت الله العظمی حکیم ..... ۱۹
حضرت آیت الله العظمی بشیر نجفی ..... ۲۱
حضرت آیت الله العظمی فیاض ..... ۲۴
حضرت آیت الله سید مهدی خرسان ..... ۲۶
آیت الله سیدجواد شهرستانی ..... ۲۹
حجت الاسلام والمسلمین مهدوی‌مهر ..... ۳۵
جانشین ریاست المصطفی ..... ۳۵

**مصاحبه‌های دبیرخانه کنگره با حضرات آیات و صاحب‌نظران**

حضرت آیت‌الله سیدعباس مدرسی یزدی ..... ۴۲

حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی رسولی اراکی ۵۲
حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی امینیان ۶۲
گفتگو با حضرت آیت الله هرندی ۷۶
گفتگو با آیت الله سید جمال‌الدین دین‌پرور ۸۷
حضرت آیت‌الله ابوالقاسم علیدوست ۹۵
حجت‌الاسلام والمسلمین استاد محسن غرویان ۱۰۱
حضرت آیت‌الله سیدعلی سبزواری ۱۰۶
حجت‌الاسلام والمسلمین استاد واعظ موسوی ۱۱۲
حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم حسن‌پور ۱۱۷
حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی ۱۳۲
حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شاکری ۱۳۶
حجت الاسلام و المسلمین بشکانی ۱۴۶
حجت‌الاسلام والمسلمین اصغر میرزاپور ۱۵۱
جناب آقای داوود مهرابی ۱۵۹
حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر قاسم کاکائی ۱۶۸
حضرت آیت الله مسعودی ۱۷۳
حجت‌الاسلام والمسلمین جلال رضوی‌مهر ۱۷۷
حجت‌الاسلام والمسلمین محمود رجبی ۱۸۲
حجت‌الاسلام والمسلمین علی اسلامی ۱۸۵
حضرت آیت الله ممدوحی ۱۸۸
حجت الاسلام والمسلمین بغدادی ۱۹۲
جناب آقای دکتر حسین رهنمایی ۱۹۹
استاد دکتر عیسی حکیم ۲۱۶

حجت الاسلام شیخ حسن عرب ساغری ۲۲۰
جناب استاد محسن بیدار ۲۳۰
حجت الاسلام و المسلمین حسینی املشی ۲۳۵
جناب آقای استاد محسن الهی ۲۴۷
جناب آقای استاد محمدجواد صاحبی ۲۵۷
حجت الاسلام والمسلمین مرتضی خوشنویس‌زاده ۲۶۵
جناب آقای علی عباس‌پور ۲۷۱
جناب آقای رضا باذلی ۲۸۰
حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی ۲۸۷
حجت‌الاسلام والمسلمین حبیب الله یوسفی ۲۹۲
حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد جنت امانی ۳۰۵
جناب آقای سید حامد صدر ۳۱۷
جناب آقای رشیدزاده ۳۲۴

**سخن دبیرخانه کنگره**

عصر صفویه نوید بخش حضور فعال دین در عرصه‌های سیاسی – اجتماعی بود. این ایده در سطح ملی ترسیم کننده هویت دینی ـ ملی و حیات اجتماعی ـ سیاسی ایرانیان و در سطح فراملی تبیین کننده ضرورت بازسازی تمدن اسلامی و اعاده هویت و عزت به مسلمانان در عصر صفویه بود؛ چرا که ایران اسلامی، طی نه قرن نخست هجری، تنها در دوره صفویه به عنوان یک واحد سیاسی مستقل خویش را بازیافت. این تمدن که نمود عینی آن بیشتر جلوگیری کرده، مدیون علمای گمنام و بی ادعایی همچون ملاعبدالله بهبادی یزدی است. امروز وقت آن رسیده است که عقبه فکری و نرم فزاری حکومت صفویه معرفی گردد تا خودی و غیر خودی بدانند که عصر صفویه از یک پشتوانه علمی و عملی مستحکم برخوردار بوده است.

شناسایی بخشی از زوایای متعدد سیاسی ـ اجتماعی و معنوی فرزانگانی همچون ملاعبدالله بهبادی با بررسی آثار، اساتید، شاگردان، جلوه‌های تمدنی برجای مانده و خدمات اجرایی این

بزرگان حاصل می‌گردد. از آنجا که منابع موجود در خصوص ملاعبدالله توان معرفی جامع ایشان را نداشت، دبیرخانه کنگره بین‌المللی با همکاری مؤسسه آل‌البیت: و جامعة المصطفی اقدام به حضور یک هفته‌ای به منظور جمع‌آوری اطلاعات دقیق در خصوص ملاعبدالله بهابادی کرد. در طول این مدت هیات اعزامی از کتابخانه‌های حکیم، امیرالمومنین و ... دیدار و اطلاعات مرتبط با ملاعبدالله را دریافت و در اختیار محققین و اساتید گرامی قرار دادند که نتیجه آنها مصاحبه‌ها و دیدارهایی با تبیین زوایای مختلف فلسفی، فقهی، تفسیری، کلامی و سیاسی اجتماعی بود که در اثر حاضر انعکاس یافته است.

آنچه در این نوشتار، تقدیم اندیشمندان و فرزانگان گرامي خواهد شد، متن تنظیم، تدوین و ویراستاری شده مجموعه مصاحبه‌هایی است که با رویکردهای مختلف فقهی، تفسیری، کلامی، منطقی و ... پیرامون شخصیت فرزانه این فقیه منطقی توسط حجت‌الاسلام و المسلمین اصغر میرزاپور تهیه شده است.

در پایان بر خود فرض می‌بینیم که تشکر بی‌شائبه خویش را از همه سرورانی که در انجام این مهم مشارکت نموده‌اند، از جمله: شورای سیاست‌گذاری کنگره علامه بهابادی و رئیس محترم شورا جناب آقای عباس اقبال، ریاست مؤسسه آل‌البیت: حضرت آیت‌الله شهرستانی، جانشین ریاست جامعة المصطفی حجت‌الاسلام والمسلمین مهدوی‌مهر، همکاران دبیرخانه حجت-

الاسلام نجفی و جناب آقای محمدی اعلام نمایم.

دبیرخانه کنگره بین‌المللی علامه ملاعبدالله بهبادی یزدی پیشاپیش از انتقادها، پیشنهادهای علمی همه استادان، صاحب‌نظران و پژوهشگران محترم استقبال می‌کند. امید است این اثر توانسته باشد بخشی از زوایای سیاسی، اجتماعی و معنوی این اندیشمند فرزانه را به نسل امروز معرفی نماید.

حسن عبدی‌پور

دبیر علمی کنگره بین‌المللی آخوند ملاعبدالله

بهبادی یزدی;

**مقدمه**

دانش و اندیشه بشری در بستر تاریخ شکل‌گرفته و راه تکامل و تطـــــــــــــــــــــــــــــــور خـــــــــــــــــــــــــــــــود را در فـراز و فرودهـای آن طـی کـرده اسـت. تـاریخ علـم در حقیقـت، حلقات انسان‌های سخت‌کوش و فرزانه‌ای است که تار و پود آن را بـا گـوهر جـان سرشـته و آثـار وجودیشـان را تأثیرگـذار و مانـدگار کرده‌انـد؛ از ایـن رو اندیشـه‌های پسـینیان وامـدار فعالیت‌هـای پیشـینیان و بزرگداشـت عالمـان و فرهیختگـان هـر علـم، تکـریم آن اندیشه‌هاست.

از طرفـی دیگـر سـیره علمـی و اخلـاق عملـی بزرگـان و دانشمندان عرصه علم و عمل دارای ظرفیت‌های بسیار متعالی اسـت کـه الگـو قـرار دادن آن نتـایج پـر برکتـی را بـرای حوزه‌هـای علمیـه و عمـوم مـردم بـه ارمغـان خواهـد آورد. بنـابراین، مطالعـه زندگی علما و ظرفیت‌شناسی سیره علمـی و عملـی آنها یکـی از روش‌هـای مفیـد بـرای فراگیـری راه‌هـای دانـش‌ورزی و کسـب

معنویت است.

شیخ عباس قمی در ابتدای کتاب *فوائدالرضویه* می‌نویسد:

> همانا در مطالعه تواریخ علمای اعلام و مراجعه به تراجم فضلای عالی مقام، لذت و ابتهاجی روی دهد از برای نفس که تشویق کند، انسان را به متابعت آثار ایشان و اقتدای به صالح افعال ایشان باعث شود که به‌اندک زمانی از حضیض جهل به اوج علم و از مرتبه نقصان به مدارج کمال صعود نماید.[۱]

علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی; از افتخارات سرزمین کهن و پرآواز ما به شمار می‌آید که در سده دهم (ه .ق) در زمینه ترویج دانش‌ورزی و علم‌آموزی تلاش بسیار و موفقیت فراوان کسب کرده است. وی علاوه بر تدریس و تدرس در حوزه‌های علمیه اصفهان، شیراز و نجف از طرف سلاطین عصر صفوی سمت خزانه‌داری حرم مطهر امیرالمؤمنین علی[۷] را بر عهده داشت. حکایت نقل شده[۲] از این اندیشمند متأله، نشان از عظمت

---

۱. شیخ عباس قمی؛ *فوائدالرضویه*؛ ص۱.

۲. میرزا محمد تنکابنی؛ *قصص‌العلماء*؛ ص۱۷۴. «آخوند ملاعبدالله یزدی وقتی وارد اصفهان شد، چون قدری از شب گذشت، با توجه باطنی نظری به شهر اصفهان کرد؛ پس به همراهانش گفت: وسایل ما را جمع کنید تا از این شهر با عجله بیرون رویم؛ زیرا چند هزار بساط شراب می‌بینم که در این شهر چیده شده است که اگر خدای تعالی عذابی نازل کند، ما هم با آن می‌سوزیم؛ پس همراهانش اسباب و وسایل را برداشتند و ملاعبدالله سوار بر مرکب خویش شد. هنوز بیرون شهر نرسیده بودند که وقت سحر فرار رسید. آخوند دوباره توجه باطنی به شهر اصفهان کرد؛ پس به همراهانش گفت: برگردید؛ زیرا چندین هزار سجاده را می‌بینیم که پهن شده و نماز ←

معنوی ایشان دارد و نشان دهنده این حقیقت بزرگ است که اشتغالات و دل‌مشغولی‌های علمی ـ اجتماعی وی را از فتوحات معنوی غافل نکرد.

ملا امین احمد رازی درباره ملاعبدالله بهابادی یزدی چنین می‌گوید:

> ملاامین احمد رازی ساکن هند در *تذکره هفت‌اقلیم* که به سال ۱۰۱۰ق نگارش یافته، در شرح احوالات آخوند ملاعبدالله بهابادی، به استادی وی در فقه و فقاهت اشاره کرده و در بیان مرتبت فقهی آخوند در ذیل عنوان «مولانا عبدالله» چنین می‌نویسد: مهارتش در فن علم فقه به غایتی بوده که می‌گفته اگر متوجه بدان علم گردم، به توفیق الله تعالی، برهان و دلایل عقلی بر مسایل فقهی گفته، چنان علم فقه را مدلّل سازم که مجال چون و چرا نماند.[۱]

مقام معظم رهبری در سفری که به استان یزد داشتند در توصیف ملاعبدالله بهابادی یزدی; چنین می‌فرمایند:

> در علوم اسلامی، در تفسیر، در ریاضیات، در فقه، در حدیث، شخصیت‌های برجسته‌ای از این منطقه کویری ـ حاصلخیز نیروی انسانی ـ برخاسته‌اند. یزد را دارالعباده گفته‌اند؛ اما اگر

---

→

شب می‌خوانند. این جبران آن را می‌کند؛ آن‌گاه به منزلی که در شهر داشت، مراجعت کرد».

۱. امین‌احمد رازی کلکته؛ *هفت‌اقلیم*؛ ص۱۷۹.

یزد را دارالعلم هم بنامیم سخنی به گزافه نگفته‌ایم... مثلاً فرض بفرمایید ملاعبدالله صاحب *حاشیه*، که مال همین بهاباد شماست استاد شیخ بهایی و صاحب *مدارک* است. صاحب *مدارک* می‌دانید در بین فقهای ما ـ فقهای متاخرین ـ جزو برجسته‌هاست. استاد علوم عقلیِ صاحب *مدارک*، همین ملاعبدالله است. این عالم دینی برخلاف آنچه که امروز ممکن است بعضی گوشه کنار تصور کنند در متن فعالیت‌های سیاسی قرار داشت.

ایشان متولی آستان مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی[۷] از سوی سلاطین صفوی بود. آن وقت وضع آن جور بود که آن کسی که رئیس و خزانه‌دار آستان امیرالمؤمنین بود رئیس نجف هم بود. ملاعبدالله صاحب *حاشیه* حاکم نجف و جالب این است که حکومت در خانواده ملاعبدالله سال‌های متمادی ماند. تا زمان شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و بعد از ایشان خاندان ملالی (ملاها) حکومت می‌کردند.[۱]

نوشتار حاضر مجموعه دیدگاه‌ها و تحلیل‌هایی است که در دیدار و گفتگو با علمای حوزه‌های علمیه و مراکز دین‌پژوهی و اندیشمندان دانشگاهی درباره ابعاد مختلف شخصیت ذوفنون

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع فضلا و روحانیون استان یزد در سال ۱۳۸۶.

علامه حکیم و فقیه نامی مرحوم آیت‌الله عبدالله بهابادی (تراب ثراه) شکل گرفته است.

نظر به ناشناخته بودن زوایای علمی حکیم بهابادی عصر صفویه، این اثر می‌تواند تا حدودی به معرفی تفصیلی این عالم مجاهد بپردازد و شیفتگان و فرزانگان عالم تشیع را با یکی دیگر از ستارگان آسمان فقاهت و حکمت جهان تشیع بیش از پیش آشنا نماید.

دبیر علمی کنگره بین‌المللیِ
علامه ملاعبدالله بهابادی
یزدی;
حسن عبدی‌پور

دیدارهای دبیرخانه کنگره

با

حضرات آیات و صاحب نظران

## حضرت آیت الله العظمی حکیم



حجت‌الاسلام والمسمین هروی؛ مسئول کمیته بین‌الملل کنگره بین‌المللی علامه ملاعبدالله بهابادی ; در تشریح دیدار هیئت اعزامی با حضرت آیت‌الله العظمی سیدمحمدسعید حکیم گفت: حضرت آیت الله العظمی سیدمحمدسعید حکیم بدون هیچ تشریفاتی هیئت اعزامی دبیرخانه کنگره ملاعبدالله بهابادی را به حضور پذیرفته و فرمودند: آنچه در این خصوص برای ما مشهود می‌باشد این است که ملاعبدالله صاحب کتاب *حاشیه بر تهذیب المنطق* است.

حضرت آیت الله العظمی سیدمحمدسعید حکیم

به گزارش مسئول کمیته بین‌الملل کنگره بزرگداشت علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی، حضرت آیت الله العظمی

سیدمحمدسعید حکیم با اشاره به شخصیت این دانشمند بزرگ اظهار کرد: کتاب *حاشیه* ملاعبدالله قرن‌هاست که مورد استقبال حوزه‌های علمیه قرار گرفته و این امر نشان از جایگاه علمی و معنوی ملاعبدالله بهابادی دارد. ایشان در خصوص بحثی که در مورد عربی‌الاصل یا ایرانی‌الاصل بودن ملاعبدالله مطرح است، فرمودند: اگر خاندان ملالی بر ایده عربی‌الاصل بودن ایشان اصرار دارند، باید اسناد خود در این خصوص را ارائه نمایند، اما هیچ استبعادی وجود ندارد که گفته شود ایشان ایرانی‌الاصل بوده و بعدها در گذر زمان نوادگان ایشان مستعرب شده‌اند. برای مثال بنا بر گزارشاتی که شده برخی از سلاطین ایران در اطراف شهر «الانبار» شهری تأسیس کرده و حدود۳۰ هزار ایرانی از مناطق مختلف ایران به آنجا منتقل کرده بودند که بعد از گذر مدتی نوادگان همه آنها عرب شده بودند.

حضرت آیت الله العظمی سیدمحمدسعید حکیم در پایان در خصوص بزرگداشت این شخصیت‌های بزرگ فرمودند: برگزاری چنین کنگره‌هایی دارای برکات علمی و معنوی بسیار زیادی برای نسل‌های کنونی است تا با بزرگان عرصه علم و عمل آشنا و آنان را سرمشقی در زندگی خود قرار دهند.

## حضرت آیت الله العظمی بشیر نجفی



حضرت آیت الله العظمی بشیر نجفی

حضرت آیت‌الله العظمی بشیر نجفی در خصوص رمز موفقیت علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی فرمودند: تزکیه نفس، اخلاص در عمل و تلاش خستگی‌ناپذیر رمز موفقیت علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی بود. یکی از توفیقات علمی ایشان کتاب *حاشیه بر تهذیب* بود که قرن‌ها در حوزه‌های شیعی و اهل

سنت و حتی وهابیت تدریس می‌شد. در ادامه ایشان فرمودند: شخصیت هر انسانی توسط عوامل متعدد و بی‌شماری شکل می‌گیرد که منجر به نوع تفکر، اعمال و رفتار فرد می‌شود.

به گزارش هئیت اعزامی کنگره بزرگداشت علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی، حضرت آیت الله العظمی بشیر نجفی با اشاره به شخصیت این دانشمند بزرگ اظهار کرد:

توجه ویژه به مسأله تهذیب و تزکیه نفس یکی از خصوصیان بارز ایشان می‌باشد که این خصیصه را می‌توان از مطالعه کلمات و آثار ایشان احساس و ادراک نمود. اهتمام به این مهم یکی از عوامل اساسی‌ای است که در پیشبرد اهداف مادی و معنوی اثرگذار است.

ایشان ارزش برگزاری کنگره علامه بهابادی را منوط به اهتمام به دو مسئله ذیل دانستند:

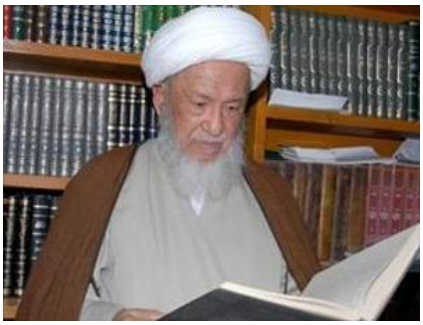
۱. سیره معنوی ملاعبدالله کانون توجه قرارگیرد، چرا که این مسأله در تربیت نسل‌های آینده اثرگذار است؛

۲. روش‌شناسی دقیقی در خصوص آثار ایشان صورت گیرد تا طلاب روش ایشان را در نگارش و ارائه مطالب مورد توجه قرار

دهند.

در ادامه فرمودند: دبیرخانه کنگره تحقیقی انجام دهد که آیا ملاعبدالله در خصوص بخش کلام تهذیب نیز مطلبی دارند یا نه؟ در کنار این مطلب باید توجه داشت که به بهانه سنگین بودن یک متن درسی مانند حاشیه ملاعبدالله، نباید طلاب را از خواندن اینگونه دروس محروم کرده و ارتباط نسل جدید با نسل قدیم را قطع کرد. ورود طلاب به کتاب‌های روان و ساده یک تهدید برای حوزه‌هاست. طلاب حوزه‌های علمیه باید با متد و روش صحیح منابع اصیل حدیثی، رجالی، قرآنی و ...آشنا شده و بعد از فهم روش‌مند و درست، آن را با زبان و منطق گویا بیان کنند.

## حضرت آیت الله العظمی فیاض



حضرت آیت‌الله العظمی محمداسحاق فیاض از مراجع تقلید شیعه و ساکن نجف اشرف در کشور عراق است. وی از شاگردان برجسته مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی است که در حال حاضر یکی از مهم‌ترین دروس خارج فقه و اصول حوزه نجف، حوزهٔ درسی ایشان می‌باشد.

حضرت آیت الله العظمی فیاض

کتاب *حاشیه* اثر گرانسنگ ملاعبدالله بهابادی است که بعد از قرن‌ها در حال حاضر نیز در برخی از مدارس حوزه علمیه نجف تدریس می‌شود. ایشان در زمان اقامت خود در نجف اشرف

تولیت حرم مطهر امیرالمومنین علی۷ را برعهده داشت که تا قرن‌ها این منصب در اختیار خاندان ملاعبدالله (خاندان ملالی) بود تا این که در زمان علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء به تیره‌ای از سادات منتقل شد. البته در خصوص مساله تولیت ایشان لازم است اسناد و مکتوباتی عتبات علویه و حسنیه را مورد بررسی قرار داد تا اطلاعات دقیقی در این خصوص به دست آید.

حضرت آیت الله العظمی فیاض در پایان در خصوص بزرگداشت این شخصیت‌های بزرگ فرمودند: برگزاری چنین کنگره‌هایی برای شناساندن هر چه بیشتر بزرگان عرصه علم و عمل اقدامی شایسته تقدیر است.

# حضرت آیت الله سید مهدی خرسان



## اشاره

حضـرت آیـت الله سـید مهـدی خرسـان یکـی از معتمـدترین شخصـیت‌های تـراث شـیعی و نسب‌شـناس متبحـری هسـتند کـه اقـوال و نظـرات ایشـان مـورد توجـه و اسـتناد مورخـان و نسب‌شناس می‌باشد.

در ایـن دیـدار کـه در فضـای بسـیار صـمیمانه برگـزار گردیـد، ایشـان علـی‌رغم کسـالت و بیمـاری‌ای کـه داشـتند بـا صـمیمیت، هیئـت اعزامـی کنگره را بـه حضـور پذیرفتنـد برخـورد نمودند.

حضرت آیت الله سید مهدی خرسان

در ابتدای این دیدار گزارشی از روند امور علمی کنگره بیان شد. سپس استاد توضیحاتی را درباره شخصیت علمی ملاعبدالله اظهار نمودند. ایشان در ادامه خاطر نشان کردند که آنچه که شهرت دارد و در منابع قابل اعتنا به آن اشاره دارد این است که ملاعبدالله یزدی صاحب *حاشیه* و ایرانی‌الاصل است. ایشان از ایران توسط شاهان صفویه به صدارت و خزانه‌داری و نقابت نجف و حرم امیرالمومنین[۷] منصوب شده‌اند. ایشان خاطر نشان کردند که حتما ملاعبدالله دارای ویژگی خاصی بود که به این مهم برگزیده شد، لذا شایسته است در این خصوص تحقیقی صورت گیرد. حضرت آیت الله سید مهدی خرسان در ادامه صحبت‌های خود منابعی را به منظور کسب اطلاعات بیشتر در خصوص این شخصیت معرفی نمودند.

در پایان جلسه ایشان به جایگاه بلند و متعالی علامه بهابادی در حوزه علمیه اشاره کرده و فرمودند: این موقعیت ممتاز موجب شد پس از ارتحال ایشان مسئولیت خزانه‌داری و تولیت حرم علوی به دست فرزندان ایشان بیافتد که تا زمان ملایوسف در نجف ادامه داشت، اما بعدها بین ملایوسف و مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء اختلافاتی به وجود آمد و ایشان ناچار شد همراه خانواده به خاطر حفظ وحدت و آرامش نجف به خانونس(شهرک حیدریه) که بین نجف و کربلاست هجرت نماید.

**آیت الله سیدجواد شهرستانی**



شورای علمی و اجرایی کنگره بزرگداشت علامه بهابادی یزدی در تاریخ دوم شهریور ۱۳۹۴ دیداری با حضرت آیت‌الله سید جواد شهرستانی(نماینده تام الاختیار حضرت آیت الله العظمی سیستانی) در محل دفتر ایشان در شهر مقدس قم داشت.

در این دیدار ابتدا دکتر حسن عبدی‌پور دبیر علمی کنگره با اشاره به نقش و خدمات ایرانیان در تمدن اسلامی اظهار داشتند که: هیچ گروه و جریانی نمی‌تواند منکر جایگاه نرم‌افزاری ایرانیان در رشد و توسعه تمدن و علوم اسلامی باشد. ایرانیان بدون توجه به تعصبات قومی و سابقه کهن تمدنی خود پیش از اسلام صادقانه و خالصانه در خدمت اسلام و مکتب اهل البیت: در

آمدنـد و پـس از دوران غیبـت کبـری در قالـب سـازمان وکالـت وسـازمان روحانیـت، اسـلام نـاب و اعتـدالی امامیـه را حمایـت و ترویج کردند، نمود این پاسداری در قالب مرجعیت دینـی، خـدمت بـه امـاکن متبرکـه و برگـزاری مراسـم بـا شـکوه عـزاداری امامـان معصوم بوده است. از سوی دیگر حب اهل‌البیت:، احیـای امـاکن مقدسـه ائمـه و اهتمـام بـه شـعائر شـیعی در قالـب وفیـات و شهادت امامان همواره مایه وحدت و همدلی و انسجام شـیعیان بوده است. تاریخچه ایـن همـدلی به تأسـیس حـوزه علمیـه نجـف اشـرف برمی‌گـردد و تجلـی آن بـه عصـر صـفویه برمـی گـردد کـه دولت ایران توانست در زمان امپراتـوری عثمـانی از امـاکن متبرکـه و شـیعیان عـراق دفـاع نمایـد و پیونـد دو ملـت ایـران و عـراق را عمیق‌تر نمایند.

امروز برخی از خواص متعصب سعی می‌کنند خدمات دولـت صفویه را زیر سؤال ببرنـد و همگـام بـا دشـمنان تشـیع ناخواسـته کـاری کننـد کـه تشـیع را سـاخته و پرداختـه دولـت صـفوی نشـان دهند. ازاین‌رو پاسداشت عالمانی مجاهد مانند علامه ملاعبـدالله بهابادی یزدی فرصتی است که بار دیگـر تـاریخ تحولات گذشـته را بازخوانی کنیم و نشان دهیم دولت وقت ایران و علماء تشـیع چـه خدماتی به اماکن مقدسه و ملت عراق نموده‌اند.

در زمان شاه عباس بود که پس از بازپس‌گیری بغداد از دولـت عثمانی، نجف اشـرف توسـعه و رونـق قابـل تـوجهی نمـود و شـاه

عباس به مدت ده روز در نجف اشرف و در کنار مضجع امام اول شیعیان سکنی گزید و دستور داد مشکل آب نجف و راه‌های منتهی به نجف اصلاح شود و همچنین بستر توسعه اعزام زائران به عتبات مقدسه فراهم گردد.

همچنین به فرمان شاه عباس حکومت در شهرهای مقدس عراق با تولیت اماکن مقدسه آمیخته شد. هدف این بود که این مناطق بتواند قانون‌های مذهبی را تضمین کند.

حضرت آیت الله سیدجواد شهرستانی

بسم الله الرحمن الرحیم؛ بزرگداشت مفاخر و احیای آثار بزرگان علاوه بر اجر معنوی، اثری وضعی دارد. چون این بزرگان بوده‌اند که معارف دین را به ما رسانده‌اند و به تعبیری «کم ترک السابق للاحق» یا «ما ترک السابق للاحق»؛ یعنی توجه به میراث عظیمی که گذشتگان برای ما بر جای نهاده‌اند، و بهره برداری مناسب از آن میراث می‌تواند در بهبود وضعیت ما در عرصه‌های مختلف مؤثر باشد. یکی از راه‌ها و مصادیق تقدیر و تشکر از علما، همین مراسم بزرگداشت و احیای آثارشان است. به یاد دارم اوایلی که مؤسسه آل البیت: اقدامات تحقیقی و پژوهشی خود را شروع کرد، یکی از بزرگان به بنده فرمود: «شما

در راه احیای آثار بزرگان مخلصانه که یک قدم بردارید، مورد لطف و عنایت آن بزرگان قرار گرفته و دعای آنها شامل حال شما می‌شود.» یعنی امر تفخیم مقام علمی و معنوی عالمان و دانشمندان را نباید یک امر ساده تلقی کرد.

مرحوم ملاعبدالله بهابادی از بزرگان منطقه یزد و از دانشمندان اثرگذار عصر صفوی به شمار می‌رود. صفویه خدمات فراوانی به شریعت نمودند. اینکه تشیع صفوی از تشیع علوی تفکیک می‌شود، امری مغلطه انگیز و ناصحیح است. مبدأ تاریخ شیعه که از زمان صفویه نبوده و همین که بزرگان ما و امامان ما قبل از صفویه همین عقاید رایج و صحیح شیعی را داشته‌اند، باعث می‌شود شبهه یاد شده رنگ ببازد و نباید از آن ترسید. ملاعبدالله هم که در همین عصر می‌زیسته در تقویت مذهب و نشر معارف دینی صاحب نقش بوده است و برگزاری کنگره برای وی کاری مثبت قلمداد می‌شود. در خاطرم هست که در زمان برگزاری کنگره شیخ مفید که مسئولیت کشورهای عربی با بنده بود و با امثال قرضاوی (که البته آن وقت مثل الان این رویکرد منفی شدید را نداشت) و محمد عماره از مصر و حسن حنفی دیدار داشتم. در زمان همان کنگره برخی از بزرگان از جمله حضرات آیات امینی، استادی و یزدی به محضر رهبری رفته بودند و ایشان از برگزاری کنگره هزاره شیخ مفید اظهار خرسندی کرده و فرمودند: «برگزاری این کنگره، مهم است. اما بیایید کار را به صورت منظم و برنامه ریزی شده و سیستماتیک انجام دادید و

بیایید هر سال برای یکی از بزرگان کنگره برگزار کنید. امسال شیخ مفید، سال بعد سید مرتضی، بعد محقق کرکی، علامه حلی و... الان این فرصت‌هایی که در جمهوری اسلامی است باید از آنها بهره برد و ممکن است همیشه این فرصت‌ها در دست نباشد. بیایید و در این مسیر قدم بردارید.» خب این یک توصیه حکیمانه و منطقی است و اگر چه متأسفانه همان کنگره برگزار شد و دیگر تقریباً کسی دنبال کنگره‌ها را نگرفت، اما این نگاه؛ یعنی نگاه مستمر به بزرگداشت مفاخر و مشاهیر شیعه امری است که دارای برکت و فواید بسیار است. این نباشد که ما با یک شعار بیاییم، اما وسط کار بمانیم. باید همت بلند داشت و تلاش بسیار نمود و از ظرفیت‌ها در حد توان بهره مناسب نمود. بزرگان به گردن ما خیلی حق دارند. آنها با آن امکانات کم توانسته‌اند این همه به مذهب و دیانت خدمت کنند. الحمد لله در این زمانه، وسایل و ظرفیت‌ها زیاد است و خیلی خوب است اگر بتوانیم آثار آنها را خوب عرضه کنیم. بنده هم اگر بتوانم قدمی بردارم و کاری انجام دهم دریغ نخواهم داشت. یعنی سعی می‌کنم به سهم خود همکاری لازم را در قم، عراق، لبنان و جاهای دیگر هم داشته باشم. ما می‌توانیم شما را در ارتباط‌گیری و تهیه نسخه‌ها در بلاد عربی کمک کنیم. در این کار لازم است از نیروهای نخبه استفاده کنید. ما می‌توانیم به قله‌ها دست بیابیم، ولی از بس به ما تلقین شده که نمی‌توانید باورمان شده که واقعا نمی‌توانیم. «قانون حذف» که در جامعه وجود دارد ما را بیچاره کرده و از بین برده

است. بیاییم همدیگر را حفظ کنیم. بنده همیشه حرف خودم را می‌زنم و انتقاد خودم را هم می‌کنم، ولی دست رفاقتم هم به سوی دیگران دراز است. ان شاء الله بتوانیم در مسیر نشر معارف الهی و احیای آثار بزرگان و تقدیر از زحمات اسلاف موفق باشیم و خداوند شما را هم در برگزاری فاخر کنگره ملاعبدالله بهابادی و احیای آثار او و معرفی مناسب وی توفیق بدهد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## حجت الاسلام والمسلمین مهدوی‌مهر

## جانشین ریاست المصطفی



در این دیدار دبیر و مسئول کمیته بین‌الملل گزارشی از روند امور علمی دبیرخانه بیان و خاطر نشان نمودند با توجه به این که علامه بهابادی در پایان عمر شریفشان در نجف اشرف زندگی می‌کردند و خاندان ایشان به «بیت الشیخ» معروف بودند به احتمال زیاد بسیاری از مدارک و مستندات درباره آثار و مسئولیت‌های ایشان در نجف اشرف وجود داشته باشد. این اسناد کمک می‌کند تا محققان ما بتوانند براساس مستندات، مقالات خود را تدوین نمایند. ازاین‌رو تقاضای دبیرخانه از جامعه المصطفی العالمیه این است که امکاناتی را در عراق پیش‌بینی کند تا زمینه سفر هئیت دبیرخانه فراهم گردد. بی‌شک مساعدت جامعه المصطفی، دفتر مقام معظم رهبری و بیوت مرجعیت می‌تواند به برگزاری هر چه بیشتر این کنگره کمک کند.

حجت‌الاسلام والمسلمین مهدوی مهر

به‌طور طبیعی تکریم و بزرگداشت و نگاشت تاریخ و زندگی بزرگان و علماء از منظر یک کار معجم‌نگاری یا دائرالمعارفی نیست، بلکه نیاز به یک کار بزرگی همچون احیای تراث دارد. بنده در حرم مطهر حضرت عباس[۷] خدمت مرحوم آیت الله آصفی رسیدم و عرض کردم مجموعه دستگاه‌های علمی فرهنگی حوزوی قصدشان این است که مراسم تکریمی برای شما برگزار نمایند. ایشان بلافاصله فرمودند بعد از مرگ من این کار را انجام دهید. وقتی به ایشان عرض شد که این امر خواسته رهبری است سکوت کردند. در ادامه بنده گفتم در واقع این تکریم، تکریم شخص شما نیست، بلکه بحث جمع‌آوری تألیفات و آثاری است که حضرتعالی برای اسلام و مکتب اهل البیت: زحمت کشیده‌اید. در خصوص بزرگداشت بزرگان دیدگاه‌های مخالف و موافق زیادی وجود دارد. برخی از مخالفین برگزاری چنین بزرگداشت‌هایی بر این باور هستند که اگر این برنامه‌ها تعمیم داده شود دیگر از خصوصیت و هدف مورد نظر دور می‌شود. البته اصل این نگرانی، نگاه درستی است و به همین دلیل می‌بایست دقت زیادی کرد تا شخصیت‌هایی انتخاب شوند که در طول حیات خود بدنبال شهرت و تکریم خود نبودند. برای مثال مرحوم علامه آصفی وقتی در مراسم تکریم خود در پشت تریبون قرار گرفتند خطاب به شرکت کنندگان فرمودند: من الگو و اسوء برای طلبه‌ها نیستم، ولی می‌توانم برای آنان عبرت باشم.

جمع‌آوری و نشر آثار کسانی که در تاریخ اسلام خدماتی را عرضه کرده و فعالیت‌های ماندگاری را انجام داده‌اند مصداق روشنی از تعظیم و تکریم شعائر الهی است و به همین دلیل کار شما در برگزاری کنگره برای علامه ملاعبدالله بهابادی جای سپاس و تقدیر دارد.

نکته‌ای که در زمان حضور مرحوم علامه بهابادی در عراق باید مورد توجه داشت این است که در دوره‌ای عتبات مقدسه عراق تحت حمایت جدی حکومت ایران بودند و این ارتباط در دولت صفویه و حتی تا زمان دولت قاجاریه ادامه داشت و دولت‌ها ملتزم به خدمت به عتبات مقدسه بودند و به گونه‌ای مشروعیت خود را در این امور می‌دیدند. بنده نسبت به زمان صفویه قضاوتی ندارم، اما نسبت به زمان قاجار توجه به عتبات را نمی‌توان به دلیل تدین شاهان قاجار دانست، بلکه اقتضاء جامعه چنین الزامی را برای آنان به وجود می‌آورد. بنابراین، حکومت‌ها با هر سیاست و مرامی که داشتند خودشان را ملزم به خدمت در امور آستان و عتبات مقدسه می‌دانستند. امروزه باید این فرهنگ را احیای و توسعه داد؛ چراکه باید هر دولتی با هر گرایشی خدمت به آستان حضرات معصومین: را برای خود یک اصل تلقی کنند. الان برخی از مسئولان لباس خدام حرم حضرت امام رضا۷ را به تن می‌کنند و به زوار خدمت می‌کنند و به این کار خود افتخار می‌کنند.

در اماکن متبرکه آثار و خدمات دو ملت ایران و عراق سابقه دیرینه‌ای دارد که این خود بستر بسیار مناسبی را برای تعامل مؤثر بین دو دولت فراهم می‌کند. البته توجه به این نکته هم مهم است که خدمات ملت و دولت ایران در گذشته به دلیل فرهنگ سازی مناسبی که از ناحیه مراجع و دولت‌ها شکل می‌گرفت جلوه بیشتری داشت. به باور بنده باید فرهنگ فرامرزی حب اهل البیت: را تجدید کرد، چرا که امامان معصوم: همواره محور وحدت مسلمین بوده و عزاداری بر ایشان میعاد گاه همدلی، هم‌گرایی، قدرت و انسجام نژادها و قومیت‌های مختلف است. برای مثال در سال‌های اخیر شاهد مراسمات ده‌ها میلیونی شیعیان و دیگر مذاهب و ادیان بودیم که از اقصی نقاط مختلف جهان گرد هم می‌آمدند و مردم عراق از دل و جان به این زائران خدمت می‌کردند و این چیزی جز برکت وجود اهل البیت: نیست. البته در این بین باید مراقب حساسیت‌ها بود و هرگونه فعالیتی باید با هماهنگی برادران عراقی صورت گیرد.

یکی از راه‌های تقویت پیوند تاریخی و تعاملات سازنده میان دو ملت همکاری حوزه‌های علمیه قم و نجف است. به باور بنده حوزه علمیه قم فرزند، حوزه علمیه نجف است. این حوزه دارای ریشه و قدمت طولانی است، اما متأسفانه به دلیل سیاست‌های غلط نظام دیکتاتور و متعصب حزب بحث خسارت

و لطمه‌های زیادی به آن وارد شد، اما در ایران به همت شخصیت‌های بزرگی که در حوزه علمیه نجف رشد کرده بودند حوزه علمیه قم به جایگاه بسیار والایی رسید و در حال حاضر این فرزند به سان یوسفی که به عزیزی مصر رسیده است، باید به یعقوب کمک کند تا به جایگاه اصلی و صدارتش برگرداند. ازاین‌رو ارتباط و تعامل این دو حوزه می‌تواند برای جهان تشیع و اسلام عزیز برکات زیادی داشته باشد.

در خصوص کنگره ملاعبدالله جامعه المصطفی العالمیه می‌تواند با هماهنگی دفتر مقام معظم رهبری در عراق و نمایندگی این جامعه به همراه تولیت حرم حضرت امیر[۷] و موسسات تحقیقاتی اقدامات فاخری را انجام دهد.

در پایان یادآور می‌شوم که تکریم علمای که ایرانی ـ عراقی هستند همچون علامه بهابادی خیلی می‌تواند ره‌گشا باشد. ضمن این که قرار دادن برخی از موسسات در عراق به عنوان همکار در برگزاری کنگره نیز برکات خاص خود را دارد.

مصاحبه‌های دبیرخانه کنگره

با

حضرات آیات و صاحب‌نظران

# حضرت آیت‌الله سیدعباس مدرسی یزدی



## اشاره

حضرت آیت‌الله سیدعباس مدرسی یزدی از علما مشهور یزدی (ساکن قم) به شمار می‌رود که دارای اجازات متعدد از علمای بزرگ نجف و قم است. پدر ایشان مرحوم علامه سیدیحیی مدرسی ; مورد عنایت خاص شیخ عبدالکریم حائری یزدی ; بود که برای تکمیل تحصیلات دینی به عتبات متبرکه هجرت نمود. وی از محضر بزرگانی همچون میرزای نائینی و آقا ضیاءالدین عراقی کسب فیض نمود. آن عالم ربانی در کرند کرمانشاه درگذشت و بدن ایشان را برای دفن به قم آورده و در قبرستان شیخان به خاک سپردند. در این مصاحبه حضرت آیت‌الله مدرسی یزدی پیرامون ملاعبدالله بهابادی یزدی ; صاحب حاشیه، جایگاه منطق در مقوله اجتهاد و نیز تاریخچه تولیت حرم شریف امیرالمومنین علی۷ مطالبی را بیان داشته‌اند که آن را از نظر می‌گذرانیم.

□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید، همان‌طوری که مستحضر هستید دانش منطق در سرزمین یونان و در حدود چهار قرن قبل از میلاد به‌عنوان دانشی مستقل و مدوّن پا به عرصه وجود گذاشت و از طریق حوزه اسکندریه به عالم اسلام راه یافت. با توجه به این مقدمه بفرمایید در دوره‌ای که حضرتعالی در نجف به سر می‌بردید، رویکرد حوزه علمیه نجف نسبت به دانش منطق و فلسفه چگونه بود؟

حضرت آیت‌الله سیدعباس مدرسی یزدی

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ حوزه کهن نجف با تربیت فحول و اعاظمی چون شیخ طوسی‌ها، شیخ انصاری‌ها و علامه حلی‌ها نقشی بسزا و عظیم در توسعه و تعمیق تفکر شیعی داشته است. در این حوزه مقدسه از دیرباز در کنار آموزش فقه و اصول دانش‌هایی همچون فلسفه و منطق نیز جایگاه ویژه‌ای داشت و بزرگان متعددی مشغول تدریس و تدرسدر متون مختلف منطق و فلسفه بودند. فلسفه بنا بر دلائلی کمتر مورد توجه بود، اما منطق و کتاب‌هایی همچون الکبری، حاشیه ملاعبدالله، منطق منظومه و منطق شفا بیشتر تدریس می‌شد. در دوران پیش از نوجوانی بنده، بزرگانی همچون شیخ محمدحسین غروی اصفهانی و سیدعلی آقا قاضی و طبقه شاگردان ایشان مثل شیخ محمدرضا مظفر در نجف حضور داشته و به تدریس

معقول (فلسفه و عرفان) می‌پرداختند، ولی این تدریس شیوع و رواج نداشت. البته در این اواخر مرحوم ملاصدرا بادکوبه‌ای، اسفار اربعه را درس می‌داد و درس ایشان در حوزه علمیه نجف شهرت بیشتری از سایر دروس داشت. در حوزه علمیه نجف بخش منطق منظومه حکیم ملاهادی سبزواری بیشتر مورد توجه فضلای حوزه علمیه نجف بود. در کنار منطق منظومه، *حاشیه* ملاعبدالله یزدی; یکی دیگر از کتب منطقی متداول در آن دوره به حساب می‌آمد. بنده حدود شصت سال قبل حاشیه ملاعبدالله یزدی; را نزد حجت‌الاسلام والمسلمین سید اعتمادی که اهل کاشان بود تلمذ کردم.

□ علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی و مهم‌ترین اثر وی (حاشیه) چه جایگاهی در حوزه‌های علمیه شیعه دارند؟

■ تعبیر علامه توسط شخصیت کاملی همچون شیخ بهایی; در مورد ملاعبدالله بهابادی یزدی به کار برده شده است که این خود حکایت از جایگاه بسیار رفیع ملاعبدالله در علوم مختلف دارد. ایشان علاوه بر دانش معقول، در دانش فقه و اصول نیز تبحری خاص داشت. بنا بر نقلی که صاحب هفت اقلیم از ملاعبدالله نقل می‌کند، مهارتش در فنون علم فقه به غایتی بوده که مدعی بود اگر بخواهد به توفیق خداوند متعال می‌تواند تمام مسائل فقهی را در قالب براهین متقن و غیر قابل خدشه عقلی ارائه نماید. در تأیید این مطلب می‌توان به دیدگاه استاد

مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام اشاره کرد که می‌نویسد: برخی در خصوص ملاعبدالله یزدی صاحب حاشیه معروف بر منطق التهذیب مدعی شده‌اند که از علوم شرعیه بی‌اطلاع بوده‌است، ولی برعکس، ایشان هم فقیه بوده و هم اهل معقول، خصوصاً منطق. وی در شیراز نزد جمال‌الدین محمود و امیر غیاث‌الدین دشتکی تحصیل کرده و در آخر عمر به نجف عزیمت و در همان‌جا در سال ۹۸۱ در گذشت.

ایشان در عصر بعد از محقق ثانی و هم عصر و همباحثه با مقدس اردبیلی بوده است. آقای سید محمدحسین مدرسی در کتبی که پیرامون مشاهیر و طبقات فقهای اسلام نگاشته است، ملاعبدالله یزدی را جزو فقیهان قرن دهم یاد کرده است. ملاعبدالله با اینکه به یزدی مشهور است، ولی اهل بهاباد یزد بوده است. از شاگردان مشهور و معروف ایشان می‌توان به شیخ بهایی و شیخ حسن صاحب معالم یاد کرد. ملاعبدالله بعد از جو خفقانی که در شیراز به وجود آمد تصمیم به مسافرت از آن دیار به مقصد نجف اشرف گرفت و از طرف یکی از سلاطین صفوی تولیت مبارک حرم مطهر امیرالمومنین علی[۷] را برعهده گرفت و بر اثر حسن سلوک اجتماعی و مدیریت مناسب در امر تولیت، این منصب در نسل ایشان قرن‌ها باقی گذاشته شد.

مهم‌ترین اثر مرحوم ملاعبدالله بهابادی کتاب حاشیه ملاعبدالله یزدی است که در شهر مقدس نجف اشرف تألیف و شهرت فراوانی در میان کتب منطقی حوزه‌ها دارد. تقریباً

می‌توان ادعا کرد که تمامی مراجع تقلید پنج قرن اخیر و عمده علمای اعلام، در ابتدای تحصیلات خود این کتاب را درس گرفته‌اند و به ویژه متکلمان و فلاسفه از آن بهره‌ها برده و شروح بسیاری هم بر این حاشیه نوشته شده است.

□ آیا منطق از مقدمات یا لوازم اجتهاد است؟

■ در خصوص این که دانش منطق از شروط الزامی برای اجتهاد است یا نه، دو دیدگاه کلی در میان علما عامه و خاصه وجود دارد. گروه اول بر این باور هستند که دانستن منطق شرط اجتهاد نیست. شماری از عالمان شیعه و سنی این قول را برگزیده‌اند. می‌توان از شیعه، اخباریان و برخی از اصولیان همچون حضرت آیت‌الله العظمی ابوالقاسم خویی; و از اهل سنتابن‌صلاح،نووبو ابن‌تیمیه را نام برد. این گروه بر این باور هستند که: اولاً: آشنایی به منطق و فراگیری واژه‌ها و قالب‌های آن ضروری نیست، چه آنکه قاعده‌های آن را اندیشه و استدلال، خود به خود رعایت می‌کند.[۱] ثانیاً: استنباط در عهدهای نخستین

۱. حضرت آیت‌الله العظمی ابوالقاسم خویی; در کتاب التنقیح، ج۱، ص۲۵ می‌نویسد: (لاتوقف للاجتهاد علیه اصلا؛ لان المهم فی المنطق انما هو بیان ما له دخاله فی الاستنتاج من الاقیسه والاشکال کاعتبار کلیه الکبری وکون الصغری موجبه فی الشکل الاول مع ان الشروط التی لها دخل فی الاستنتاج مما یعرفه کل عاقل حتی الصبیان، لانک اذا عرضت علی ای عاقل قولک: هذا حیوان وبعض الحیوان موذ لم یتردد فی انه لاینتج ان هذا الحیوان موذ وعلی الجمله المنطق انما یحتوی علی مجرد اصطلاحات علمیه لاتمسها حاجه المجتهد بوجه؛ اجتهاد به هیچ روی، وابستگی به منطق ندارد؛ زیرا مهم در منطقبیان اموری است که در نتیجه‌گیری ←

اسلام، بدون تکیه بر منطق انجام می‌گرفته است. کسانی از میان عالمان شیعه و نیز کسانی از عالمان سنی به این دلیل تمسک جسته‌اند.[۱]

گروه دوم بر این باور هستند که دانستن منطق شرط اجتهاد است. بسیاری از عالمان شیعه، مانند شهید ثانی، فاضل هندی، وحید بهبهانی و امام خمینی; این قول را پذیرفته‌اند. شماری از سنیان مانند غزالی، بیضاوی، اسنوی و بدخشی نیز آن را قول درست می‌دانند.[۲]این گروه دلیل آورده‌اند که از خطاپذیری اجتهاد، بدون منطق نمی‌توان ایمن گشت.

---

→

دخالت دارند، همچون قیاس‌ها و شکل‌ها و احکام مطرح درباره آنها، مثل این حکم که باید در شکل اول کبری، کلی و صغری، موجبه باشد و پیداست که هر عاقل، بلکه حتی کودکان شرط‌ها و احکامی از این دست را می‌دانند؛ زیرا در مثل اگر این سخن را که این حیوان است و برخی از حیوانات اذیت کننده، به یک عاقل عرضه کنی آن را بدون تردید در بردارنده این نتیجه نمی‌داند که این حیوان اذیت کننده است.

۱. حضرت آیت‌الله العظمی ابوالقاسم خویی; در استدلال دیگری می‌فرمایند: والذی یوتفک علی هذا ملاحظه احوال الرواه واصحاب الأمة: علیهم افضل الصلاه لانهم کانوا یستنبطون الاحکام الشرعیه من الکتاب والسنه من غیر ان یتعلموا علم المنطق و یطلعوا علی مصطلحاته الحدیثه؛ در نگریستن به حال راویان و اصحاب امامان:، تو را بر ضروری نبودن منطق آگاه می‌سازد؛ چه آن که آنان احکام شرعی را از کتاب و سنت استنباط می‌کردند، با آن که علم منطق را فرا گرفته و نسبت به اصطلاحات جدید آن اطلاعی نداشتند.شماری از سنیان نیز، بسان این سخن را گفته‌اند.

۲. مرحوم امام خمینی; در این خصوص می‌نویسد: منها تعلم المنطق ...لئلا یقع فی الخطا لاجل اهمال بعض قواعده؛ یادگیری منطق ضروری است، تا شخص در اثر نگه نداشتن قواعد به اشتباه دچار نشود.

به باور بنده اگر اجتهاد به خوبی تصویرگری شود، خواهید دید که گریزی از دانستن دانش منطق نیست. البته باید این مقوله مهم را مد نظر داشت که هر یک از مقدماتی که برای اجتهاد شرط تلقی شده است این‌گونه نیست که کسب قوه اجتهاد در مقدمات آن نیز شرط باشد. در خصوص فلسفه و حکمت هم باید گفت که: این انش را نمی‌توان پیش‌نیاز برای اجتهاد دانست، هرچند دانستن اصطلاحات و الفاظ علوم معقول و فلسفی برای فقیه و مجتهد خالی از فایده نیست.

□ همان‌طوری که حضرتعالی اشاره داشتید مرحوم ملاعبدالله مدتی از عمر شریف خود را در منصب مبارک تولیت حرم مطهر امیرالمومنین علی۷ سپری نموده‌اند. لطفاً در خصوص منصب تولیت و جایگاه آن در عصر صفویه توضیح بیشتری دهید؟

■ در بحث پیرامون منصب و سمت تولیت حرم‌های شیعی و مزارات مقدسه فراز و نشیب زیادی روی داده است. تولیت حرم مطهر امیرالمومنین علی۷ یکی از مهم‌ترین و بلکه مهم‌ترین مقام و جایگاهی است که قداست خاصی داشته و تولیت آن را علمای بزرگی از سادات و غیرسادات در طول تاریخ برعهده داشته‌اند. ملاعبدالله یزدی; نیز این توفیق و سعادت را داشت که خادم این آستان مقدس و ملک پاسبان باشد. ایشان به دلیل حسن مدیریت خود در اداره حرم مطهر توانست این مسئولیت خطیر را در قرون بعدی در خانواده خود قرار دهد. از بین نسل

ملاعبدالله باقی اولاد و احفاد او خود از علما، فضلاء، ادبا و صلحا بوده‌اند که از آن جمله می‌توان به ملامحمود، ملاعبدالله ثانی، ملامحمد و ملامحمدطاهر اشاره کرد. ملایوسف که در زمان صاحب جواهر و شیخ انصاری تولیت حرم و مسئولیت خزانه علوی را برعهده داشته، با اینکه مانند فرزندان صالح ملاعبدالله نبوده، ولی خدمات مناسبی انجام داده است که از جمله آن خدمات می‌توان به منع اختلاط زنان و مردان در هنگام زیارت، احترام به ادیبان و عالمان و رفع برخی مفاسد اجتماعی در بازار و خیابان‌ها اشاره کرد.

علامه شیخ آقابزرگ تهرانی که در ترجمه‌نگاری، شرح حال‌نویسی و کتاب‌شناسی یگانه روزگار خویش بوده و از مفاخر و مشاهیر کم‌نظیر شیعه به شمار می‌رود، در مجلدات مختلف الذریعه و طبقات اعلام‌الشیعه از ملاعبدالله و اولاد و احفادش و خدمات و آثارشان یاد کرده است. بحث تولیت در خاندان صاحب حاشیه ملاعبدالله ادامه داشته تا حدود ۱۵۰ سال قبل که از آن زمان به بعد، متولی حرم تیره‌ای از سادات ناحیه شمال ایران و نواحی مازندران بوده‌اند، مثل مرحوم سیدجواد که به آنها کلیدار(کلیددار) هم می‌گفتند. خلاصه اینکه قضیه تولیت حرم‌های ائمه یک امر خطیری است که خاندان ملاعبدالله در اغلب دوران تولیت این توفیق را به خوبی سرانجام داده‌اند.

□ کتاب فاخر حاشیه ملاعبدالله قرن‌ها در حوزه‌های شیعی و برخی از حوزه‌های اهل سنت مورد استقبال قرار گرفته و در شمار متون درسی طلاب و فضلای حوزه‌های علمیه قرار دارد. علاوه بر این علما شروح فراوانی بر آن نگاشته‌اند. به نظر شما علت این ماندگاری را باید در چه چیز جستجو کرد؟

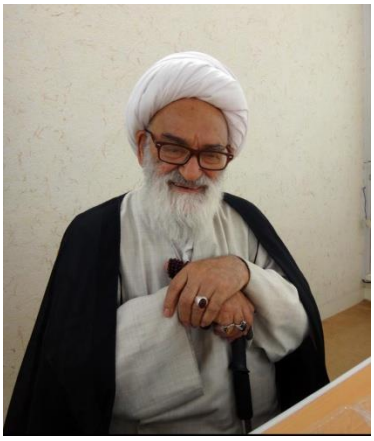
■ در خصوص این که چرا حاشیه ملاعبدالله مورد استقبال فضلا و طلاب حوزوی قرار گرفت، می‌توان گفت: یک کتاب باید مزیت‌ها و خصوصیت‌های ویژه‌ای داشته باشد تا مورد قبول و پذیرش فضلا و علما برای تدریس واقع شود. قبل و بعد از منطق حاشیه ملاعبدالله کتاب‌های زیادی نوشته شده، ولی این کتاب به سبب اینکه نه خیلی مختصر است (مثل تهذیب تفتازانی) و نه خیلی مفصل (مثل منطق شفا) توانسته رواج بیابد. علاوه بر این ساختار و بیان دقیق ملاعبدالله یکی دیگر از نکات مثبت این اثر فاخر شیعی است. توجه به نیت و نفس پاک و طاهر مؤلف نیز از جمله عوامل ماندگاری یک اثر در طول تاریخ به حساب می‌آید. حاشیه ملاعبدالله جدای از محاسنی که دارد در نجف اشرف به نگارش در آمده و مؤلف آن از طهارت خواصی برخوردار بوده است که تمام این امور در سکه قبول‌خوردن یک کتاب مؤثر است. البته حکمت اصلی این رواج و عدم رواج یک اثر فقط دست خداوند متعال است که حکم ازلی او باعث می‌شود یک کتاب شاهد بازاری و یکی دیگر پرده‌نشین باشد. از میان شروح بسیار زیادی که بر حاشیه ملاعبدالله نگاشته شده است می‌توان

بـه حاشـیه میرصـدرالدین مـدرس یـزدی (جـد مـا) بـا عنـوان مرضع‌الحواشی اشاره کرد که یکی از بهترین آثار ایشان به حساب می‌آید.

□ در خصوص جهات معنوی و اخلاقی صاحب حاشیه مطالبی بیان بفرمایید؟

■ توجه به معنویات توأم با دانش‌افزایی یکی از امور مهم در زندگی ملاعبدالله بهابادی و هر عالم ربانی دیگر است. ما باید توجـه داشـته باشـیم کـه علمـای بـزرگ مـا چـه کارهـایی انجـام می‌داده‌اند تا خود را تابع آنها کنیم؛ چرا که ایـن افـراد شـبیه‌ترین افـراد در افکـار، اعمـال، عقایـد، مـنش و سـیره بـه ائمـه اطهـار: و انبیای عظام می‌باشند. رمز موفقیـت علمـای شـیعه، چـه علمـای یـزدی و چـه علمـای غیـر یـزدی، توجـه بـه معنویـات تـوأم بـا دانش‌افزایی است. کسی که اهل تفکر در آیات الهی و احادیث اهـل بیـت: باشـد و از تلـاش و کوشـش در مسـیر علم‌آمـوزی کوتـاهی نکنـد، بـدون شـک انسـان مـوفقی خواهـد بـود و حیـات طیبه‌ای را در دنیا و آخرت برای خـودش رقـم خواهـد زد. بـه طـور کلـی انسـان‌های فاضـلی کـه متـدین و معنـوی هسـتند، توفیـق اثرگذاری بیشتری بر جامعه و مردم چه در جهت علمی و اعتقادی و چه در جهت اخلاقی و رفتاری دارند.

# حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی رسولی اراکی



## اشاره

حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی رسولی اراکی کرهرودی در سال ۱۳۰۶(ه.ش) دیده به جهان گشود. ایشان تحصیلات خود را در قم از محضر اساتید بزرگی همچون امام خمینی; و علامه طباطبایی; تکمیل نمود و علاوه بر انجام خدمات اجتماعی بسیار در اقصی نقاط ایران، تألیفات متعددی نیز نگاشت. جد اعلای ایشان قاضی علاءالدین عبدالخالق کرهرودی از عالمان و متکلمان شهیر عصر صفویه و صاحب کتاب ارزندهٔ تحفة الشاهیه بوده و شاگرد شیخ بهایی می‌باشد. در این مصاحبه ایشان از ارتباطات علمای شیعی عصر صفویه با حکومت وقت سخن گفته و اشاراتی نیز به ملاعبدالله یزدی و مقام ارجمند علمی و اجتماعی وی داشته است.

□ مرحوم علامه شیخ عبدالخالق کرهرودی (جد اعلای شما) در نیمه دوم قرن دهم و مقارن با عصر ملاعبدالله بهابادی می‌زیست. براساس گزارشات تاریخی ایشان نیز همچون محقق کرکی، ملاعبدالله بهابادی، شیخ بهایی و... معتقد به همکاری با سلسله صفویه بود. لطفاً مقداری از شرح احوال ایشان ذکر بفرمایید.

حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی رسولی اراکی

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ شیخ عبدالخالق قاضی‌زادهٔ کرهرودی؛[1] جد اعلای مادری بنده از متکلمین و دانشمندان قرن دهم و یازدهم می‌باشد. وی از شاگردان شیخ بهائی و مدتی عهده‌دار منصب قضاوت قم بود. ایشان از اندیشمندان مدق در حوزه کلامی شیعی محسوب می‌گردد که مناظره‌اش با قاضی‌زادهٔ خوارزمی در مجلس شاه عباس اول (۹۹۶ ـ ۱۰۳۸ ق) زبانزد عام و خاص است. این مناظره به درخواست شاه عباس اول در قالب کتابی با عنوان تحفهٔ الشاهیه پیرامون حقانیت ولایت امیرالمؤمنین علی[۷] نگاشته شده است. این اثر به گفتهٔ بزرگان فن کتابشناسی و تراجم‌نگاری همچون ملاعبدالله افندی صاحب ریاض‌العلماء،

۱. کَرَهْرود شهری در بخش مرکزی شهرستان اراک استان مرکزی است که پیشینهٔ تشیع در آن به بیش از هزار و دویست سال می‌رسد.

سیدمحمدباقر خوانساری صاحب روضات‌الجنات، شیخ عباس قمی صاحب *الکنی والالقاب* و مدرس تبریزی صاحب *ریحانة‌الادب*، جزو بهترین کتاب‌های کلامی شیعه است. بنده این اثر را حدود بیست سال قبل تصحیح و منتشر کردم. اما دربارهٔ اینکه گفتید ایشان با دربار ارتباط داشته است، قضیه‌اش مبسوط است و بیان تفصیلی آن مهتاب شبی خواهد و آسوده خیالی.

□ استقرار سلسله صفویه و اعلان رسمی شدن مذهب شیعه توسط این سلسله بستری فراهم نمود تا علمای شیعه از آن برای ترویج و گسترش آموزه‌های شیعی کمال استفاده را ببرند. در این راستا بسیاری از علمای شیعه از نقاط دیگر جهان اسلام چون جبل عامل و بحرین به دعوت سلاطین صفوی به ایران آمده و با حکومت صفوی اعلان آمادگی کردند. با توجه به این‌که تا پیش از آن قاطبه علمای شیعه حکومت را مختص امام زمان (عج) و پاشاهان دیگر را حاکم جائر می‌دانستند، به نظر شما حمایت و همکاری علمای شیعی از حکومت صفوی چگونه قابل تحلیل است؟ آیا در اصول اندیشه سیاسی علمای آن دوره تحولی ایجاد شد یا این‌که آن همکاری‌ها و حمایت‌ها تاکتیکی بود و نگاهی ابزاری به حکومت صفویه داشتند و صرفاً می‌خواستند با استفاده از امکانات فراهم شده در جهت ترویج آموزه‌های شیعی بین مردم استفاده کنند؟

■ علمای بزرگوار شیعه چه آن دسته که با دربار ارتباط داشته و چه آن دسته که با دربار مرتبط نبوده‌اند، جز تقویت شرع انور و

مذهب حقه اثناعشری انگیزه‌ای دیگر نداشته‌اند. البته در این میان روحانی‌نمایانی بوده‌اند که با انگیزه‌های غیرالهی به شاه و دربار نزدیک می‌شدند، اما در خصوص عالمان ربانی همواره این ارتباط در راستای پیشبرد اهداف الهی بود. بنابراین، همکاری برخی فقها با دولت‌های جور برای مشروعیت بخشیدن به آنان نبوده است؛ زیرا از نظر مبانی فقه شیعه، در اینکه حکومت سلطنتی مشروعیت ندارد، تردیدی نیست؛ دست کم با مسلّم‌بودن فسق شاهان، جائر بودن آنان نیز قطعی است؛ زیرا به اجماع تمام علمای شیعه، فاسقان حق حکومت و ولایت بر جامعه ندارند. به باور بنده نکته‌ای که حائز اهمیت می‌باشد این است که هرگونه همکاری مساوی با مشروعیت نبوده و در این گونه برداشت‌ها، باید مبانی فقهی بزرگان را نیز مورد توجه قرار داد. البته یکی دیگر از عواملی که باعث شده است برخی مسئله همکاری زعمای شیعه با سلسله صفوی را به خوبی درک نکنند، درک نکردن اوضاع سیاسی و اجتماعی فضای قبل از صفویه است.

برخی از بزرگان از طریق پذیرش منصب و مقام خاصی همچون منصب وزارت، قضاوت، شیخ الاسلامی، پذیرش منصب تولیت حرم‌های مقدس و مزارات مورد احترام شیعی و... به این ایده (همکاری) جامعه عمل پوشاندند. در این میان عالمانی که از پذیرش منصب‌ها سر باز می‌زدند (مثل شیخ حسن‌بن شهیدثانی) ادلهٔ خاص به خود را داشته‌اند. البته همان‌طوری که گفته شد

غصبی بودن خلافت توسط شاهان، چه شیعه باشند و چه غیر شیعه، یک اصل اصیل در اندیشهٔ شیعیان محسوب می‌گردد که بزرگانی همچون آخوند خراسانی و میرزای نائینی بر آن تأکید داشتند. البته هرگاه ارتباط با یک شاه یا حاکمی می‌توانست در تقویت دیانت و شریعت یا حداقل جلوگیری از ظلم دربار و درباریان نقش داشته باشد، عالمان و فقیهان از این امر روی‌گردان نبوده‌اند. این ارتباط به گونه‌ای نبوده است که راحتی و آرامش را برای عالمان به ارمغان آورده باشد. قاضی جهان برادر جد اعلای ما در زندان‌های همین شاهان صفوی در قزوین زندانی شد و به شهادت رسید. وی زمانی که می‌بیند شخصی در پی تضعیف مذهب است، دعوت شاه عباس را لبیک گفته و بعداً حتی به نام وی کتاب می‌نویسد. نوشتن کتاب، ضعیف‌ترین نوع ارتباط بوده و قبول منصب و مقام مرتبط با حکومت ارتباط وسیع‌تری را می‌طلبیده است. پذیرش منصب حرم مطهر و مقدس امیرالمومنین علی[۷] توسط ملاعبدالله بهابادی یزدی نمونه‌ای از این مسائل است. ملاعبدالله در کنار پرداختن به منصب تولیت که چیزی شبیه منصب حاکم و والی بوده و به قضایای اجتماعی و منطقه‌ای هم ربط داشت، به امر تدریس و تدرس ادامه داد و از این طریق خدمات شایانی را به امت اسلامی عرضه داشت.

□ واقعیت این است که یکی از بزرگ‌ترین ثمرات ارتباط علمای با دربار صفویه نگاشته شدن کتب مبسوط و فراوانی در تثبیت و تبیین اندیشه‌های شیعی است. سئوال مهم دیگر درباره مکتب فقاهتی این دوره این است که چرا بیشتر فقها در این دوره به سمت اخبارگری گرایش داشتند و اصولیون غایب بزرگ این دوره بودند و آثار بزرگانی همچون ملاعبدالله و ملاعبدالخالق، بیشتر متمرکز بر آثار کلامی بود؟

■ اگر دوران سلسله صفویه را به دو قسم تقسیم کنیم، تمام عصر زندگی ملاعبدالله بهابادی و عمدهٔ زندگی ملاعبدالخالق در نیمهٔ اول آن قرار داشته است. تفاوت اساسی نیمهٔ اول و نیمهٔ دوم در این نکته است که جریان‌های تکفیری غیرشیعی در نیمهٔ اول فعال‌تر بوده و عثمانیان در شمال‌غرب و ازبک‌ها در شمال‌شرق نه تنها کتاب‌های متعددی علیه شیعه می‌نوشتند، بلکه در مواردی اقدام به لشکرکشی کرده و شیعیان شهرهای مختلف را قتل عام می‌کرده‌اند. بنابراین، در شرایطی که جریان‌های تکفیری فعال باشند، خواه ناخواه نیاز به سمت دفاع فکری و عقیدتی متمایل می‌شود. در این دوره به دلیل چنین نیازی عمده نگارش علما به سمت و سوی دفاع از مبانی شیعی است. به باور بنده این آثار به تنهایی در پی اثبات حقانیت تشیع نیست، بلکه علاوه بر آن دم از وحدت و لزوم هم‌گرایی و باطل‌بودن شبهات مطرح می‌زند. ازاین‌رو اگر آن آثار باز نشر شده و به زبان روز بازنویسی گردد رهاوردی جز همگرایی و

انسجام مسلمین نخواهد داشت.

□ حضرتعالی خدمات علمی و اجتماعی ملاعبدالخالق و ملاعبدالله بهابادی را در چه سطحی ارزیابی می‌کنید؟

■ متأسفانه دربارهٔ عالمان مشهور عصر صفوی نقاط روشن نشده فراوان دیده می‌شود، تا چه رسد به بزرگانی همچون ملاعبدالخالق و ملاعبدالله بهابادی، البته کمتر مطرح‌شدن دلیل بر شأن علمی پایین‌تر نیست. برخی از عالمان اگر در مراکز علمی و سیاسی می‌ماندند شهرتشان بسیار بیشتر از وضع فعلی بود. فرض کنید ملاعبدالخالق همواره در اصفهان می‌ماند و ملاعبدالله یزدی نیز غالب زندگی‌اش را در اصفهان که مرکز ثقل علمی و سیاسی کشور بود، می‌ماند. طبیعتاً شهرتشان بسیار فراتر از شهرت فعلی بود. در عین حال انجام خدمات علمی، اجتماعی و دینی منحصر به بودن در مراکز نیست. نگارش آثار علمی به عربی و فارسی کم خدمتی نیست. به ویژه مرحوم بهابادی که کتاب حاشیه ایشان قرن‌ها کتاب درسی حوزه‌ها بوده است. زمانه ملاعبدالله بهابادی یزدی هم از جهت سیاسی و هم از جهت اجتماعی آشفته‌تر نسبت به زمان ملاعبدالخالق کرهرودی بود و در چنین شرایطی، قبول‌کردن منصب و مقام «ریسک» بالایی را می‌طلبیده است، اما در زمان ملاعبدالخالق کرهرودی کشور از حیث ثبات سیاسی و اجتماعی در وضع مناسبی قرار داشته است، اگر چه از لحاظ علمی،

اخباری‌گری در حال قوت بودند، ولی هر دوی آنان خدمات علمی و اجتماعی فراوان داشته‌اند که باید در اسناد و نسخ خطی جستجو کرده و خدمات آنان را برجسته کرد.

□ برخی از آثار مرحوم کرهرودی و مرحوم یزدی اشتراک در موضوع دارند. آیا این دو از هم اثر پذیرفته‌اند؟

■ ملاعبدالخالق کرهرودی شاگردِ با واسطهٔ ملاعبدالله بهابادی یزدی است؛ یعنی وی شاگرد شیخ بهایی و شیخ هم شاگرد مرحوم یزدی است. به خاطر اینکه سال تولد مرحوم کرهرودی روشن نیست، لذا نمی‌توان ادعا کرد که مرحوم بهابادی یزدی از وی تأثیر پذیرفته باشد. اگر هم تاثیری بوده مرحوم کرهرودی از مرحوم یزدی اثر پذیرفته است. به طور طبیعی در زمانی که مرحوم کرهرودی کودک بوده یا در دوره نوجوانی مثلاً در اصفهان تحصیل می‌کرده، مرحوم یزدی در نجف بوده است. مگر اینکه قول مؤلف تحفهٔ سامی را قبول کنیم که طبق سخن وی، کرهرودی نه تنها معاصر یزدی که حتی متقدم بر وی است، ولی کلام وی بدیهی البطلان است و نمی‌توان به آن استناد کرد.

متأسفانه اغلب آثار این دو دانشمند بزرگوار، مخطوط بوده و چاپ نشده است. اگر آثار کلامی مرحوم یزدی چاپ شده بود، می‌توانستیم با مقایسه آن آثار با آثار کلامی کرهرودی، در این

باره سخن بگوییم. تنها چیزی که فعلا می‌توان گفت این است که برخی آثار جد ما، ناظر به رویکرد نگارشی مرحوم یزدی است. جدای از تحفه‌الشاهیه، و رساله اعتقادیه و المباحثات، قاضی عبدالخالق حاشیه‌ای بر اثبات الواجب ملاجلال الدین دوانی کازرونی دارد. قاضی همچون ملاعبدالله حاشیه‌ای بر شرح تجرید قوشچی دارد که تا این آثار چاپ و مقایسه‌ای بینشان صورت نگیرد، نمی‌توان، میزان تاثیرپذیری مرحوم کرهرودی از استادِ استادش مرحوم یزدی را تخمین زد. در عین حال این دست دانشمندان از مفاخر شیعه و اسلام به شمار می‌روند و برجسته‌کردن خدمات آنها برکت زندگی آدمی را بیشتر می‌کند.

□ در پایان اگر نکته‌ای قابل ملاحظه‌ای است، بفرمایید.

■ عصر صفویه از سوی برخی افراد خودی و بیگانه آماج حمله قرار گرفته است. این عده علاوه بر اینکه آن عصر را عصر رکود و حتی عقب‌گرد علم و دانش می‌دانند، خدمات عالمان دینی آن دوره را نیز زیر سؤال برده و نسبت به اقدامات و فعالیت‌های آنها سیاه نمایی می‌کنند. یکی از کارهایی که ما می‌توانیم در مقابل این سیاه‌نمایی عرضه نماییم، برجسته‌کردن نقش و جایگاه علمی، سیاسی، اجتماعی و اصلاح فرهنگ مردم توسط عالمان همان دوره است. این کار چه به‌صورت برجسته کردن شخصیت‌های مهم آن روزگار مثل ملاعبدالله یزدی باشد و چه احیای آثار علمی آنان، می‌تواند نشان دهد مجموعاً عصر

صفویه، علی‌رغم وجود کاستی‌ها، تنش‌ها و نابسامانی‌ها، عصر علم، دانش، معرفت، ادب و هنر بوده است. اقدام شما در برگزاری کنگرهٔ بزرگداشت علامهٔ یزدی نیز إنشاء الله قدمی در همین مسیر است و هر مقدار که در مسیر نکوداشت مقام علمی و معنوی ایشان تلاش کنید، بی‌اجر نخواهد بود.

# حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی امینیان



## اشاره

حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی امینیان،[1] فقیهی توانا، فیلسوفی ارجمند، منطق‌دانی خبیر و عالمی مجاهد به شمار می‌رفت. وی که در سال ۱۳۰۵ شمسی متولد شده بود، تحصیلات خود را در شهر مقدس قم تا درجه اجتهاد پی گرفت و از محضر بزرگانی چون آیت‌الله العظمی بروجردی;، امام خمینی; و علامهٔ طباطبایی; بهره علمی و اخلاقی کسب نمود. این عالم انقلابی و مبارز شاگردان بسیاری در قم و گیلان پرورش داده و آثار علمی عدیده‌ای نگاشته که پاره‌ای از آنان به طبع رسیده است. وی در بهار ۱۳۹۴ شمسی دیده از جهان فرو بست. ایشان در مصاحبه ذیل که در اواخر حیاتشان انجام شده، اشاراتی هم به حاشیه ملاعبدالله و سیر کتب منطقی در دوران اسلامی داشته است.

---

۱. نماینده سابق استان گیلان در مجلس خبرگان رهبری.

□ با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، دانش منطق از جمله علومی است که از خارج قلمرو اسلام وارد شده و در داخل جامعه اسلامی سیر تکاملی خود را طی کرده و به رشد قابل توجهی رسیده است، با توجه به این مقدمه ارزیابی حضرتعالی از جایگاه دانش منطق در میان علوم حوزوی چگونه است؟

حضرت آیت‌الله شیخ محمدعلی امینیان

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ همان‌طوری که فرمودید یکی از علومی که از جهان خارج وارد حوزه فرهنگ اسلامی شد و پذیرش عمومی یافت و حتی به عنوان مقدمه‌ای بر علوم دینی جزء علوم دینی قرار گرفت، علم منطق است. این علم در میان مسلمین نفوذ و گسترش فوق العاده یافت، اضافاتی بر آن شد و به سر حد کمال رسید. دانش منطق اولاً و بالذات برای کسانی ضرورت دارد که قصد فراگیری علم فلسفه و حکمت را دارند؛ یعنی اگر کسی درصدد است در دانش فلسفه متبحر شود، هیچ راهی جز فراگیری دانش منطق ندارد. به اصطلاح اصولیون این علم، مقدمه لازم برای ذی‌المقدمه‌ای به نام فلسفه است؛ چرا که فلسفه به هستی با نگاه استدلال و برهان عقلی می‌نگرد. بنابراین در اینکه منطق یکی از شرایط لازم برای ورود به اقلیم

حکمت است، شکی وجود ندارد، اما سخن در این است که منطق نه تنها برای فلسفه، بلکه برای بسیاری از علوم دیگر به شدت یا ضعف مورد نیاز بوده و کسی که بخواهد در یک علم خاص مثل کلام یا فقه به حد تبحر برسد، باید به همان میزانی که آن علم محتاج منطق است، از منطق بهره ببرد، لذا جایگاه منطق در میان علوم حوزوی یک جایگاه ابزاری و آلی، ولی بسیار مهم و متعالی است. از طرفی دیگر نه تنها در حیطه علوم حوزوی که در اصل زیست بشری نیز همه ما محتاج منطقی اندیشیدن، منطقی سخن‌گفتن و منطقی رفتارکردن هستیم.

□ سیر تکاملی کتب منطقی قبل و بعد از حاشیه ملاعبدالله یزدی و نیز خدمات شیعه به این سیر تکاملی چطور بوده است؟

■ قبل از ارسطو مباحث منطقی به صورت پراکنده در سخنان زنون کبیر، سوفسطائیان، سقراط و افلاطون آمده است. ارسطو نخستین کسی است که منطق نظری را جمع‌آوری و با تعیین ابواب و فصول تدوین نموده است. بستر تاریخی و فضای فکری پیدایش علم منطق در سرزمین یونان با اندیشورانی که به زبان یونانی سوفیست؛ یعنی حکیم و دانشور نامیده می‌شده‌اند ارتباطی مستقیم داشته است. ایشان معلمانی حرفه‌ای بودند که فن خطابه و مناظره را تعلیم می‌دادند و در این فن چنان تبحری کسب کرده بودند که می‌توانستند هر ادعای حق یا باطلی را

اثبات و در مقابل، هر ادعای مخالفی را رد کند. نتیجه طبیعی استمرار این گونه آموزش‌های نادرست، کم‌کم این فکر را در ایشان و عده‌ای دیگر به وجود آورد که اساساً حقیقتی ورای اندیشه انسان به عنوان واقعیتی ثابت وجود ندارد. در چنین فضای اندیشه‌ای و آشوب فکری، دانشمندانی چون سقراط، افلاطون و ارسطو در صدد برآمدند در مقابل سوفیست‌ها روشی را برای جریان اندیشه صحیح تدوین کنند تا با آن، بتوان درستی و یا نادرستی استدلال را تشخیص داد. بدین صورت، علم منطق در سرزمین یونان و در حدود چهار قرن قبل از میلاد به عنوان دانشی مستقل و مدوّن پا به عرصه وجود گذاشت.

پس از آن که علوم یونانی از طریق حوزه اسکندریه به عالم اسلام راه یافت، در زمان مأمون، خلیفه عباسی (در سال ۲۲۷ ه . ق) مرکزی به نام بیت الحکمه در بغداد بنیان نهاده شد که در آن برخی از دانش‌های یونانی از جمله منطق نیز تدریس می‌شد.کتاب‌های منطقی ارسطو، که مجموعه آنها بعدها و در قرن ششم میلادی ارغنون نام گرفت و جمعاً هشت رساله بود، همگی در این زمان به عربی ترجمه شد. پس از ورود منطق در حوزه فرهنگ اسلامی، این علم به سرعت در میان مسلمین نفوذ و گسترش یافت. شیعیان که متکی به نگرش واقع‌بینانه ائمه اطهار: نسبت به علوم و فنون بودند، عقل‌گراتر و منطقی‌تر از

سایر فرق و اصناف شدند و از همان زمان تدوین منطق تا روزگارهای بعد، شیعه اصلی‌ترین نقش را در تقویت دانش منطق داشت. چه خوب بود علامه سیدحسن صدر در کتاب تأسیس‌الشیعه با اینکه بنایش بر علوم‌اسلامی بود از منطق و فلسفه و نقش شیعه در این دو دانش هم یاد می‌کرد یا کسی از این جهت استدراکی بر تأسیس‌الشیعه می‌نوشت. چنانکه استاد شهید مرتضی مطهری ; کارهایی در این زمینه انجام داده است. لزوم این کار برای این است تا معلوم شود شیعه چه خدماتی به رشد و گسترش این دو علم نموده است. درست است که تأسیس این دو علم در زمان قبل از اسلام بوده، ولی به تعبیر استاد گرانقدر ما امام راحل;، حکمت الهی و فلسفه اسلامی ما آن اندازه مترقی‌تر از حکمت یونان شده که می‌توان به گونه‌ای، دو نوع حکمت و فلسفه را در یونان و اسلام قائل شد. در هر صورت نقش شیعیان در تکوین، گسترش، تدریس و تألیف آثار منطقی و فلسفی بی‌نظیر بوده است. پس از ارسطو، سه گونه تغییر و دگرگونی در ابواب و فصول منطق ارسطویی پدید آمده است: یکی کاستن برخی از مطالب، دوم جابجا کردن پاره‌ای از مطالب، و سوم نوآوری و افزودن بر منطقیات ارسطو.

ابن‌سینا نخستین کسی است که از روش ارسطو در تدوین علم منطق عدول کرده و از جهات گوناگون دگرگونی‌هایی در منطق ارسطویی به وجود آورد که سرمشق اکثر متفکران قرار گرفته است. اگر از منطقیات فارابی و شفای ابن‌سینا و برخی دیگر آثارش

بگذریم، آثار خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی در علم منطق و بعدها آثار ملاهادی سبزواری، ملاعبدالله یزدی و شیخ محمدرضا مظفر را باید یاد کنیم. در علم فلسفه نقش شیعه، بیشتر از علم منطق بوده، چون فرقه‌های دیگر اسلام، با فلسفه دشمنی بیشتری داشته‌اند تا منطق، و نقش شیعیان به ویژه ایرانی‌ها در تکامل فلسفه یک نقش بی‌بدیل است.

□ در برخی از دوره‌ها گزارش شده است که در بین شیعیان هم مخالفت‌هایی با علوم معقول شده است. برای مثال حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی؛ مخالف تدریس فلسفه در حوزه علمیه بود. آیا این مطلب صحت دارد؟

■ کسانی که مخالف فلسفه و حکمت هستند، یک گروه نیستند. برخی به علت اینکه از این دو علم به ویژه از فلسفه، بی‌خبرند و تبحر در آنها ندارند، به مخالفت با این دو علم دست می‌زنند. چه شیرین است فرمایش گهربار امیرالمومنین علی[۷] که فرمودند: «الناس اعداء ما جهلوا». اینکه انسان دشمن نادانسته‌ها و مجهولاتش باشد چیز عجیبی نیست! گروهی دیگر صرف توهم اینکه منطق و فلسفه باعث بی‌دینی می‌شود و یا اینکه مبنای این دو علم بر ضدیت با دین است به مخالفت برمی‌خیزند. این گروه تعبیر فلاسفه در رابطه با لابشرط بودن فلسفه نسبت به وحی و عدم تعهد فلسفه نسبت به دیانت را به معنای شرط لا و تعهد در افتادن با دین معنا می‌کنند که یک

معنا و برداشت غلط است. در جوامع اهل سنت هم به ویژه در میان وهابیت، مخالفت با فلسفه و حتی منطق و کلام کم نبوده و نیست، ولی در شیعه کمتر است. اشاره کردید درباره اینکه آیا استاد اعظم مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی; مخالف فلسفه بودند یا نه؟ در جواب به این سؤال باید گفت که ایشان نه تنها مخالف فلسفه نبود، بلکه خود ایشان یک فیلسوف و معقول‌دان و از مکتب فلسفی اصفهان برخاسته بود. در زمان ایشان، قم مهد فلسفه بود و به صورت وسیعی آثار فلسفی و منطقی و حتی عرفانی در این حوزه مبارکه تدریس می‌شد. منتهی از برخی جاها (نجف یا مشهد) به ایشان نامه‌هایی فرستاده شده و ایشان را تحت فشار قرار می‌دهند که تدریس فلسفه متعالیه ملاصدرا در قم تعطیل شود. ایشان هم در یک قضیه‌ای با مرحوم علامه طباطبایی ; پیغامی رد و بدل می‌کنند و قضیه بعد از مدت کوتاهی خاتمه می‌یابد. بنده خودم چند ماه قبل از ورود حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی; به قم، ساکن این شهر مقدس شدم و به عینه مشاهده کردم که در این دوره فلسفه و حکمت به سبب وجود با برکت علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی; رشد قابل توجهی پیدا کرد. این جانب هم با اینکه شأنی برای خودم قائل نبوده و نیستم، برخی از کتب منطقی و معقول را تدریس می‌کردم و منعی در کار نبود.

□ حضرتعالی یکی از بزرگوارانی بودید که در ترویج و شناختن کتاب المنطق علامه مظفر نقش برجسته‌ای در ایران و به ویژه حوزه علمیه قم داشتید. به باور شما کتاب المنطق مرحوم مظفر دارای چه ویژه‌گی‌های برجسته‌ای نسبت به حاشیه ملاعبدالله یزدی است؟

■ حاشیه ملاعبدالله یزدی یکی از کتاب‌های فاخر و گرانسنگ در موضوع منطق به حساب می‌آید. بنده خود کتاب‌هایی همچون شرح شمسیه و حاشیه ملاعبدالله یزدی را خوانده‌ام و منطق‌آموزی من با این دست کتب بود و در آن زمان خبری از کتاب المنطق علامه محمدرضا مظفر نبود. مرحوم مظفر به علت افکار نو و اصلاح‌گرایانه‌ای که داشت، موسسه‌ای در نجف که می‌توان آن را دانشکده هم خواند، تأسیس کرده بود و شیوه تدریس و همچنین آثار تألیفی جدیدی را عرضه داشت و بسیار هم موفق بود. یکی از آثار مهم و ارزنده ایشان *المنطق* بود که هم نظم بهتری از کتب منطقی دیگر داشت و هم دارای جامعیت کاملی نسبت به دیگر کتب منطقی قبل از خود بود. بنده به فضل الهی توانستم این کتاب را در حوزه مقدسه قم تدریس کرده و الحمد لله باعث آشنایی وسیع طلاب با این کتاب شوم. در همان زمان و بعدها هم علاوه بر المنطق، حاشیه ملاعبدالله و آثار منطقی دیگر هم تدریس می‌شد و مدرسان مشهور خود را داشت. حاشیه، کتاب مفیدی در حد و جایگاه خود بود و هست و این که منطق مرحوم مظفر جای آن را گرفت خدای ناکرده به

معنـای بی‌ارزشـی آن نیسـت. حاشـیه و مـولفش جـزو افتخـارات حوزه‌های شیعی هستند. منتهی در همه علوم، معمولاً سعی بر این است که کتاب‌هـای مفیـدتری عرضـه شـود و همـان گونـه کـه حاشـیه توانسـته بـود جـای برخـی کتـب منطقـی سـابق را بگیـرد، *المنطـق* هـم جـای آن را گرفـت، و چـه بسـا روزی کتـاب دیگـری بـا مزیت‌های بیشتری، به جای *المنطق* تدریس شود. مرحوم مظفر آدم زحمت‌کش و مخلصی بـود. داعیـه‌ای هـم نداشـت کـه کتـاب او در ایران و حتی در عـراق کتـاب رایـج شـود، ولـی از بـس کتاب‌هـایش خوب بود که در ایران، عراق، شام و مصر مـورد اسـتقبال فضـلا و علمای حوزه قرار گرفت. خود ایشـان بـا دیـده مثبـت بـه حـوزه قـم می‌نگریسـت و حتـی در قضـایای سیاسـی بـه نفـع امـام خمینـی ; بیانیه صادر می‌کرد. به باور بنده می‌توان مرحوم مظفر; را الگوی مناسبی برای طلاب انقلابی این زمان برشمرد.

□ آیا می‌شود گفت: منطق مرحوم مظفر نمادی از کتب مکتب نجـف و حاشیه مرحوم یزدی نمادی از مکتب مکتب شیراز است؟

■ به باور بنده بـه ایـن تقسـیم بنـدی‌ها و مرزبنـدی‌های مکاتـب نمی‌توان دل بست! چون هم از جهت خصوصیت‌های مکتب‌های مختلـف، علـاوه بـر افتراقـات، اشـتراکات متعـددی را مشـاهده می‌کنیم. علاوه بر این اصل این مکتب‌ها گاه در هم تداخل دارند. اگرچه به طـور کلـی مکتب‌هـای اصـلی فلسـفه و معقـول ایـران و عـراق را می‌تـوان در شـش مکتـب: اصـفهان، شـیراز، تهـران، قـم،

خراسان و نجف تقسیم‌بندی کرد که هر کدام دارای ویژگی‌های خاصی بوده و از لحاظ شدت و ضعف علمی و کمیّت و تعداد دانشوران و حکیمان و منطق‌دانان و تولید آثار علمی متفاوت بوده‌اند.

مکتب اصفهان سه دوره اوج داشته است، یک دوره زمان ابن‌سینا، دوره دوم عصر منتهی به میرداماد و ملاصدرا و دوره سوم از اوایل عصر قاجار تا حدود نیم‌قرن پیش بوده است. خراسان هم دو دوره درخشان داشته است که یک دوره‌اش با تمام سختی‌هایی که متوجه اهل معقول بوده، در یک قرن اخیر بوده است. مکتب تهران که از زمان ملاعبدالله زنوزی شروع شده و به موازارت اصفهان مکتبی قوی بوده است. مکتب شیراز هم بعد از عصر خواجه نصیر رو به قوت نهاده و در نیمه قرن یازدهم با اینکه اخباری‌گری در حال نفوذ در تمامی ایران و عتبات بود، با وجود ملاصدرا، باید آن مکتب را تا آن زمان برقرار دانست، اما دوران شکوه مکتب شیراز قرن نهم و قرن دهم بوده است و کتاب الحاشیه محصول این مکتب است، ولی همان‌طور که عرض کردم مکتب‌ها مرز دقیقی ندارند و مؤلف حاشیه با اینکه در مکتب شیراز پرورش یافته، ولی در اصفهان هم تدریس و چه بسا تحصیل هم داشته است. کتاب حاشیه را هم در نجف اشرف نوشته است. بنابراین نمی‌توانیم حتماً و جزماً الحاشیه را محصول مکتب شیراز بدانیم؛ چرا که دوره دوم مکتب اصفهان در افکار و آثار مؤلف الحاشیه بی‌تاثیر نبوده است.

یکی از خصوصیات مکتب شیراز، تکثر حواشی بر آثار علمی است که حاشیه در همین راستا می‌تواند قرار بگیرد؛ یعنی با تسامح می‌توان آن را نماد منطق در مکتب شیراز دانست. درباره المنطق مرحوم مظفر، ایشان نه تنها در زمینه منطق که در زمینه اصول فقه، علم کلام، فلسفه و حتی فقه هم تلاش بر نگارش و تولید آثار علمی مدون و به روز داشت؛ و هم خود و هم برخی همکارانش توفیقاتی در این مسیر کسب کردند؛ ولی جهت معقول‌گرایی مکتب نجف به زمان پس از شیخ انصاری یعنی از زمان ملاحسینقلی همدانی و شاگردان وی برمی‌گردد و نمی‌توان لزوماً المنطق را محصول مکتب نجف دانست. کتاب گرانسنگ المنطق بیشتر محصول فکر، روش و نگرش مرحوم شیخ محمدرضا مظفر در جهت اصلاح نظام درسی حوزه‌های علمیه محسوب می‌گردد. به باور بنده همین کتاب را هم با تسامحی که برای حاشیه قائل شدیم، می‌توانیم یک تولید از مکتب نجف بدانیم. تولیدی که متأثر از نگاه اصلاحی مرحوم مظفر، ولی مبتنی بر شیوه نگارش کتب اصولی و کلامی دو قرن اخیر مکتب نجف است.

□ حضرتعالی ضرورت تدوین کتب درسی نوین در همه رشته‌ها از جمله منطق را تا چه اندازه حائز اهمیت می‌دانید؟

■ موضوع ضرورت تغییر و تحول در کتاب‌های درسی

حوزه های علمیه، از دیرباز مورد توجه و بحث و بررسی بوده و هست. با تحول سریع علوم و فنون، جوامع بشری نیز به طور فزاینده‌ای در حال تنوع، پیچیده شدن و تکثراند. در چنین فضایی فرآیند آماده‌سازی طلاب جوان به عنوان پیشگامان عرصه علم و فرهنگ باید مورد تامل و تدبر بیشتری قرار گیرد. تحول در فرایند فعالیت‌های تربیتی نیازمند تحول در نگرش و بینش مسئولان آموزشی و بازنگری در متون آموزشی است. حوزه‌های علمیه اگر بخواهند از مدیریت کارآمدی در اداره صحیح و موفق جامعه برخوردار باشند ناگزیر هستند تا همگام با تحولات، پیش رفته و آن را مدیریت کنند. در میان مذاهب اسلامی و ادیان الهی، کدام مکتب به اندازه مکتب تشیع دارای این ظرفیت وسیع و نامتناهی است که با تغییرات زمانه جلو برود و کم نیاورد؟! به ویژه با وجود عنصری به نام «اجتهاد شیعی» اصلاً نباید ترس تغییرات زمانه را به دل راه داد. طلاب باید به مبانی و اصول علوم اسلامی مجهز باشند و با جدیت و نظم به بحث، تدریس، تحقیق، منبر و تألیف مشغول باشند. طلاب باید از اطلاعات روز بی‌اطلاع نبوده و از شیوه‌ای برای تدریس و تدرس بهره ببرند که در کمترین فرصت بیشترین استفاده را بکنند. تدوین آثار نوین

و دارای محاسن و مزیت‌های بیشتر یک امر کاملاً ضروری است. خوشبختانه در حال حاضر حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای(مدظله) خود از پرچم‌داران و مدافعال این ایده در حوزه های علمیه محسوب می‌گردد. امیدوارم گام‌های بیشتری در مسیر یاد شده برداشته شود و همواره گسترش و درخشش مکتب نورانی ائمه اطهار: را در جهان بیش از پیش مشاهده کنیم.

□ در میان تألیفات شما (چه مطبوع و چه مخطوط) آیا نوشته‌هایی ناظر به علم منطق وجود دارد؟ اگر چنین نوشته‌ای موجود است، آیا همین نگاه نوگرایانه در آنها مورد ملاحظه قرار گرفته است یا نه؟

■ آنچه در حوزه و دانشگاه مشاهده می‌شود حکایت از این مهم دارد که مباحث جذاب منطق اسلامی همچنان مورد استقبال جامعه علمی است. به باور بنده نباید گذاشت، حتی در علمی مثل منطق که علمای ما در حفاظت از آن خون دل‌ها خورده‌اند، غربی‌ها کتاب‌های منطقی‌شان را در مملکت ایران و ممالک اسلامی رواج بدهند. یکی از رسالت‌های علما و فضلا ایجاد نوآوری‌های مختلف در حوزه ساختار و محتواست که کاری بس طاقت‌فرسا، اما شدنی است.

در خصوص تألیفات بنده سؤال شد، بنده بیشتر تألیفاتم در حوزه فقه، کلام و تفسیر است، ولی حواشی و نوشته‌های

پراکنده‌ای پیرامون کتب منطقی از جمله حاشیه ملاعبدالله و منطق مرحوم مظفر داشتم که بعضی از آنها مربوط به بیش از شصت سال قبل می‌شد و از دست رفته است. بعضی‌هایش هم در آتش‌سوزی منزلم که حدود ۲۰ سال قبل اتفاق افتاد، از بین رفت. به باور بنده کارهای مانده زیادی در علوم حوزوی مانده که فضلا و طلاب باید بر اساس افکار مترقی امام راحل و مقام معظم رهبری نسبت به تحقق آنها کوشش کنند و مطمئن باشند یکی از امور پر برکت زندگی علمی هر طلبه و روحانی، توجه به افکار امام و رهبری و تلاش در مسیر اجرای فرامین این دو سید بزرگوار است.

## گفتگو با حضرت آیت الله هرندی[1]



□ با عرض سلام و تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید. به فضل خدا درصدد برگزاری کنگرۀ بزرگداشت علامه ملا عبدالله بهابادی یزدی هستیم و خدمت رسیدیم تا از فرمایش های جنابعالی بهره مند گردیم.

حضرت آیت‌الله هرندی

---

۱. از مدرسین محترم حوزۀعلمیۀ قم.

■ دنیا، دنیای ازدحام و اصطکاک است و مسائل بسیار جدیدی روی داده که وظیفه حوزه‌های علمیه و زعمای دینی را بسیار مفتاوت از گذشته کرده است. مسیحیت از رنسانس به بعد بین دین و سیاست فاصله انداخت و مسائل سیاسی را به دولت‌ها واگذار کرد. اهل سنت هم مسئولیت مذهبی را به منصب مفتی داده و سیاست را به خلیفه و پادشاه و رئیس جمهور واگذار کرده است. اما در شیعه این طور نیست. در مکتب تشیع سیاست با دیانت در هم تنیده است. امامت شیعه ولایت تشریعی و ولایت سیاسی (و بلکه ولایت تکوینی) را هم در بر می‌گیرد. در این عصر ارتباطات دیگر مانند گذشته نیست که خبرهای مثلا اصفهان چند ماه طول بکشد تا به قم و تهران برسد یا خبرهای دهات قم چند هفته بعد به گوش مراجع برسد. الان بحث دهکدهٔ جهانی مطرح است و مسائل پیچیدهٔ جهانی و مشکلات متعدد حقوقی، فلسفی، عقیدتی، تربیتی، اقتصادی و اجتماعی بار سنگینی را بر دوش حوزه‌ها افکنده است و وضع با سابق متفاوت شده است. ما پس از این مدت مدید که از انقلاب گذشته هنوز کارهای بسیاری در زمینه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی باید انجام بدهیم و انصافا وظایف حوزه‌ها و مراجع و زعمای دینی بسیار سخت‌تر شده و در آینده هم سخت‌تر می‌شود.

انسان وقتی زندگی علمی علمای گذشته را می‌خواند مشاهده می‌کند که علمای بزرگ از زمانهٔ خودشان جلوتر بوده‌اند. همین «ان قلتَ- قلتُ»های کتاب‌های علما غالباً ناظر

به مسائل پدید نیامده و مسائل آینده است. اما الان ما آیا از زمان خود جلوتر هستیم و علاوه بر ارائه راه حل برای مشکلات فعلی، مشکلاتی که در آینده پدید خواهد آمد را تشخیص داده و برایش سخن و راه حل داریم؟ مذهب ما به برکت در کنار هم قرار دادن قرآن و عترت، جامع ترین مکتب اندیشه‌ای بشریت است و حوزه باید این را اثبات کند.

به نظر من یکی از راه‌هایی تحقق این امر، استفاده از گذشته و داشته‌های اسلاف و آوردن آن از گذشته به حال است. مرحوم علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی از ریشه‌های تاریخی فکر شیعه هستند و باید مقامشان پاس داشته شده و نسبت به بزرگداشت مقام شامخ علمی و دینی آنها تلاش شود، ولی مهمتر از بزرگداشت این بزرگان، استفاده از اندیشه‌ها و نظرات علمی پیشرفتهٔ آنان و آوردن آن از گذشته به زمان کنونی است. نبش قبر کردن و صرف یابود آنان، را احیای آنها نمی‌گویند. باید تفکرات زندهٔ آنها را کاوید، به زبان روز به عصر حاضر آورد و در جای مناسب از آن استفاده کرد. با این روش، علمای دیروزی، امروزی و معاصر می‌شوند و ما بین گذشته و حال ارتباط برقرار کرده‌ایم.

□ مرحوم ملا عبدالله بهابادی با اینکه علامه ای ذوالفنون است، ولی به عنوان منطق دان بیشتر شناخته می شود. به عنوان مثال در زمینهٔ دانش منطق، بر اساس همین انتقال میراث گذشته در قالب امروزی، چه موضوعاتی را پیشنهاد می کنید؟

■ زندگی علما خودش یک ظرفیت خوب است که بتوانیم از آن به خوبی بهره‌برداری کنیم. جهت علمی در زندگی علما جزو شاخصه‌های مهم است. منطق ما همانی است که ارسطو تدوین کرده است. به تعبیر مرحوم سبزواری: «الفه الحکیم رسطالیس/ میراث ذی القرنین القدیس» اما باید نگاهی در تاریخ منطق بیندازیم. ببینیم چه تغییر و تحولاتی در این علم روی داده است. سیر منطق ارسطویی را تا زمان حال بررسی کنیم و از منطق صوری تا منطق ریاضی را مقایسه کنیم. این که گفته شود منطق ما طابق النعل بالنعل همان منطق یونان است درست نیست. دانشمندان ما زحمات بسیاری در این علم کشیده‌اند. این مطالب باید استخراج و برجسته شود. مثلا بحث منطق از فارابی و ابن‌سینا تا منطق مرحوم مظفر. برای هر مرحله فهرست جدیدی تهیه کنیم. منظومه تکامل منطق از منطق یونان تا منطق اسلامی را ارائه دهیم. باید تاریخ علم را بررسی کنیم و جایگاه علوم اسلامی و به عنوان نمونه، علم منطق را مشخص کنیم. خلاصه باید چیز جدیدی عرضه کنیم و حرف نوی داشته باشیم. مثلاً علامه حلی که از اعجوبه‌های عرصه دانش و تمدن است، در منطق هم بسیار کوشا بوده است. من تاریخ علم را خوانده‌ام و در میان تمام اقوام و مکاتب، نه تنها در میان مسلمین، شخصیتی علمی مانند علامه حلی را کم نظیر دیده‌ام. این بزرگمرد که در فقه و اصول و فلسفه و منطق و رجال و حدیث و... حرف برای گفتن دارد آثار متعددی در

علم منطق دارد که از این حیث نیز از نوادر تاریخ اسلام است. ایشان شرح بر اشارات ابن‌سینا دارد که بخشی از اشارات، منطق است. شرح منطق التجرید را با نام الجوهر النضید را دارد. شرح شمسیه دارد. الاسرار الخفیه فی العلوم العقلیه را هم دارد. چهار کتاب ارزنده در علم منطق. برای مثال یکی از کارهای کنگره می‌تواند تطبیق بین جوهرالنضید علامه با حاشیه ملاعبدالله باشد.

□ اتفاقا یکی از دغدغه های دبیر علمی کنگره همین است که در کنگره حرف های نو زده شود و صرفا تکرار مکررات نباشد. ایشان خودشان که فارغ التحصیل حوزه و دانشگاه هستند مثلا بر مبنای یکی از تخصص هایشان که جریان های اسلامی معاصر است، عنایت دارند به جهت وحدت گرایی ملا عبدالله از جهت علل توفیق در خنثی کردن عوامل تفرقه و تکفیر بین صفویه و عثمانی؛ و یا در همین رابطه که فرمودید به صورت هدفمند، مقالاتی سفارش داده اند از جمله مقاله ای در موضوع تطبیق حاشیه و جوهر النضید.

■ بله. خیلی مناسب است. یا از مسائلی دیگری که می‌توان در کنگره مطرح کرد، «نقش منطق در علم اصول» است. این موضوعی است که درباره‌اش کار نشده است. در زمینه مصطلحات منطق در علم اصول کار شده، ولی در این زمینه نه.

در بسیاری موارد اصطلاحاتی که از منطق وارد اصول فقه شده، در لفظ یکسان ولی در معنا و مفهوم متفاوت به کار برده شده است. مثلاً در علم اصول در بحث حقیقت خارجیه زیاد بحث شده و گفته‌اند آخوند خراسانی در این زمینه اشتباه کرده است و حقیقیه را به خارجیه تفسیر کرده است. در حالی که مرحوم آخوند خراسانی اشتباه نکرده است و ایشان اصطلاحات منطق و معقول را با اصول فقه تطبیق داده‌اند.

□ دکتر عبدی پور هم تأکید دارند که فقط نگاه تاریخی در کنگره غالب نباشد و هدف از احیای آثار و مصاحبه با بزرگان و سفارش مقالات، در جهت کسب عبرت و تجربه، و برای ایجاد پلی بین گذشته و حال باشد تا از این ظرفیت کنونی که در دست روحانیت است، از تلاش علمی علمای گذشته در جهت تولید دانش و نظریه پردازی بهره برداری شود.

■ درستش هم همین است. این کتاب‌ها را علمای برای چه نوشته‌اند؟ چرا گاهی توجه به یک کتاب زیاد می‌شود و جایگزین تهیه نمی‌شود ولی گاهی کتاب جایگزین تدوین می‌شود؟ بنده در نجف حاشیه ملاعبدالله را خواندم و المنطق مرحوم مظفر را نخواندم و بعداً آن را تدریس کردم. مرحوم مظفر در جهت جمع کردن نظریات قدما و متأخرین بسیار کوشش کرد. خود ایشان

هم نوآوری‌هایی دارند. مثلاً هشت وحدت در تناقض را به دوازده وحدت می‌رساند. قلمشان هم بسیار روان و جالب است، اما اغلب کتاب‌های اصلی ما فنی و عمیق و پیچیده است. علت هم برای این است که تمام اینها مقدمه برای درک و فهم کتاب و سنت است. اینکه حاشیه ملاعبدالله و قوانین و رسائل و کفایه به صورت پیچیده نوشته شده، برای این است که طلبه بعد از خواندن اینها بتواند از کتاب و سنت استنباط کند، زیرا حقیقت مرادات کتاب و سنت هم پیچیدگی دارد و این طور نیست که بدون بهره از دانش بتوان مقاصد و مرادات را دریافت. علما همان سبک پیچیده کتاب و سنت را در کتاب‌های درسی مطرح کردند تا ذهنیت طلبه با این الفاظ و تراکیب آشنا باشد.

□ آیا می شود گفت: حاشیه نویسی برای احترام به آثار گذشتگان بوده است؟

■ برخی از کتاب‌ها از محور تاریخ بیرون بوده‌اند؛ یعنی محدود به یک تاریخ خاص نبوده‌اند. در گذشته، حال و آینده در آن علم‌ها چاره‌ای از عنایت تام به آن کتاب‌ها نیست. کتاب‌هایی که این‌گونه باشند فراتاریخی هستند و حاشیه‌نویسی بر آنها و نگارش شرح و تعلیقه بر آنها، لزوماً به معنای صرف احترام نیست، بلکه جایگاه کتاب از بس بلند است همواره مورد عنایت بوده و خواهد بود. مثلاً نهایه شیخ طوسی، تبصره علامه، شرح لمعه شهید، مکاسب شیخ انصاری در علم فقه؛ تبیان شیخ طوسی در

علم تفسیر؛ شرح تجرید علامه در علم کلام، اسفار ملاصدرا در فلسفه، و حتی حاشیه ملاعبدالله در علم منطق که هنوز هم تدریس می‌شود و مورد عنایت است. این کتاب‌ها خودشان را بر تاریخ تحمیل کرده‌اند. به یک معنا بویی از کتاب و سنت که آنها هم فرا تاریخی‌اند در اینها هست.

□ اینکه برخی در تلاش اند به رغم ایرانی بودن ملا عبدالله ایشان را غیر ایرانی جلوه دهند به نظر شما چه علتی دارد؟

■ من متولد نجف هستم و به یاد دارم که آن وقت هنوز خاندان ملاعبدالله در نجف، کوفه و حله هم بودند. درست است که برخی طوایف عرب به ایران آمده و عمدتاً در مناطق کویری مثل قم و کرمان و کاشان و حتی یزد ساکن می‌شدند، مثل خاندان‌های خزاعی، شیبانی، اشعری و... یا اینکه برخی اوقات حکومت‌هایی مثل صفویه یا دیگر حکومت‌ها جنگاوران مناطقی را، مثلا افشارها و قزلباش‌ها را از نواحی غربی و مرکزی ایران مثل کرمانشاه و زنجان و شیراز به نواحی شرقی کوچ می‌دادند تا در مقابل حمله ازبک‌ها و مهاجمان، مقابله کنند، اما مستند در تعیین تبار یک شخص، در ظاهر، مستندات تاریخی است. به نظر من تشیع فوق این گونه حرف‌هاست. حالا یک عالم شیعی ایرانی باشد یا عراقی، چه فرقی می‌کند. البته بوده‌اند ایرانیانی در عراق که به سبب اخراج چند مرحله‌ای ایرانی‌ها از عراق، ملیت خود را عثمانی یا عراقی یا عرب بادیه نشین اعلام می‌کردند تا

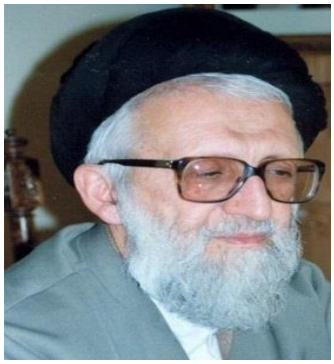
اخراج نشوند. چون مدت‌های مدید در میان اعراب زیسته بودند و سخت بود به بلاد غیر عرب بیایند. مثلا در پیش نویس قانون اساسی عراق آمده بود افرادی که تابعیت ایرانی دارند باید اخراج شوند. در این گونه مواقع، بعضی خودشان را به سبب سکونت طولانی در عراق، عراقی معرفی می‌کردند هر چند که ریشه‌شان ایرانی بوده است. الان خاندان‌های مشهوری مثلاً در اصفهان است از عاملی‌ها و صدرها و مستجابی‌ها که اصالتا عرب لبنانی‌اند. در عراق هم خاندان‌هایی چون حکیم و بحرالعلوم هست که اصالتاً ایرانی‌اند، حتی می‌گویند صاحب جواهر و شیخ جعفر کاشف‌الغطا، هم احتمالاً ایرانی بوده‌اند. از زمان جمال عبدالناصر که مسئله اتحاد اعراب مطرح شد این مرزبندی‌ها و زبان و نژادها پر رنگ شد. ولی نباید وارد این مسائل شد. باید از این قید و بندها رهید. در اسلام نژاد و رنگ و ملیت مهم نیست. «ان اکرمکم عند الله اتقاکم».

□ برخی به علت تسلط وافر مرحوم ملا عبدالله در زبان عربی ایشان را عرب و عراقی می پندارند.

■ این هم نمی‌تواند یک دلیل قوی بر این امر باشد. علمای ایرانی از ارکان علمای شیعه در طول تاریخ بوده اند. از جمله در خدمت به زبان عربی و آفرینش آثار عربی و سرایش شعر. ابوالمجد اصفهانی از بزرگترین ادبای عربی سرا در جهان عصر خودش بود، ولی اصفهانی بود و مورد قبول نجفی‌ها. در حالی

که نجف در ادب و شعر برجسته است و هر کسی نمی‌تواند آنجا ظهور و بروز داشته باشد و قد علم کند. در بسیاری اوقات، امیر الشعرای بلاد عربی، از نجف بوده است. مثل همین محمدمهدی الجواهری که اخیراً وفات یافت. این از امتیازهای سابق نجف بود که در ادب و شعر قوت داشت. ملاعبدالله هم عالمی ادیب و بلاغت‌دان است و کتاب‌هایی را به عربی فصیح نوشته است. اما این نشانه عرب بودنشان نیست. علمای ایرانی در ادبیات عرب غوغا کرده‌اند. یک زمان نسخه‌ای از موسوعه بحارالانوار بود که افتادگی‌هایی داشت. عالمی در سامرا بود به نام میرزا محمد عسکری. بحار را نزد وی بردند تمام افتادگی‌ها را از حفظ خواند و کتاب اصلاح شد. ایشان تمام بحار را از حفظ داشت. طبیعتاً زحمت فراوان علمای سابق و معنویت آنها و حضور در مراقد مشرفه در توفیقاتشان و فراوانی خدماتشان تأثیرگذار بوده است. باید این جهات برجسته شود تا اسوه این زمان قرار گیرند. باید به دنبال جهاتی مثل جنبه تعقل در سیره امثال ملاعبدالله رفت. تا وقتی که زبان مشترک بین حوزه و دانشگاه نباشد، نمی‌توان به وحدت واقعی دست یافت. یکی از عوامل وحدت، تکیه بر اشتراک در تعقل است. علامه حلی عالم مظلومی است. ایشان می‌تواند اسوه تعقل باشد. باید به هر طریق در زمینه بهره‌برداری از آثار و افکار و سیره آنها تلاش کرد و اینها را به نسل معاصر انتقال داد. خداوند بر توفیقات شما بیفزاید و به شما اجر وافی عطا کند.

# گفتگو با آیت الله سید جمال‌الدین دین‌پرور[1]



## اشاره

آیت الله سید جمال الدین دین پرور در سال ۱۳۱۷ در خانواده ای مذهبی و متدین در تهران به دنیا آمد. وی از خاندان شهیر دربندی است و جد ایشان علامه سید ابوتراب دربندی از شاگردان آخوند خراسانی است. وی در قم از محضر اساتید بزرگی چون مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم آیت الله گلپایگانی، مرحوم آیت الله بروجردی، امام خمینی (ره) و ... بهره های علمی و اخلاقی برد. نامبرده در دوران حیات علمی خویش تألیفات فراوانی به رشته تحریر درآورده است که وی هم اکنون در حوزه های علمیه تهران و قم به تدریس علوم اسلامی مشغول است و در این راستا شاگردان فراوانی را تربیت کرده است. تأسیس «بنیاد نهج البلاغه» از دیگر اقدامات ایشان می باشد.

---

۱. رئیس بنیاد بین المللی نهج‌البلاغه.

□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما نهادید. به عنوان سؤال اول می خواستم دربارهٔ وضعیت علوم حدیثی و توجه به نهج البلاغه در عصر صفویه سؤال بپرسم؟

حضرت آیت‌الله سید جمال‌الدین دین‌پرور

■ بسم الله الرحمن الرحیم. من هم از شما و باقی دوستانتان که در مسیر احیای نام و آثار بزرگان مذهب تلاش می‌کنید، تشکر می‌کنم. شیعه همیشه در تاریخ اسلام به علم حدیث اهمیت بسیار می‌داده است. اما در دو مقطع تاریخی می‌بینیم که موسوعه‌ها و آثار حدیثی ارزنده‌ای پدید می‌آیند. یک دوره مربوط به صدر اول و زمان مرحوم شیخ کلینی تا شیخ طوسی یعنی انتهای قرن سوم تا اواسط قرن پنجم است. «محمدون ثلاثه» تعبیری است که برای شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی به کار برده‌اند که کتاب‌های حدیثی اصلی اربعهٔ شیعه از این سه بزرگواری است که نام مبارک هر سه شان نام زیبای «محمد» است. در میان متأخران هم و در عصر صفوی سه شخصیت داریم که نامشان، نام مبارک «محمد» است و آنها را هم «محمدون ثلاثه» می‌نامند. یعنی مرحوم فیض کاشانی، علامه مجلسی و شیخ حر عاملی. این سه بزرگوار هم مشهورترین موسوعه‌های حدیثی میان متاخرین را تدوین کرده‌اند و هر سه در عصر صفویه می‌زیسته‌اند.

عصر صفویه عصر رونق حدیث و اخبار اهل عصمت: بوده و

چون نهج‌البلاغه از متون مقدس حدیثی ماست، در این عصر هم به جهت همان رونق توجه به نهج‌البلاغه زیاد بوده است. عامل دیگر ازدیاد توجه به متن نهج‌البلاغه، تأسیس حکومت شیعی صفویه و لوزم عنایت به مسائل دینی حکومتی و نیز فراوانی وجود مباحث سیاسی و حکومتی در این کتاب مقدس است و مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی آثار متعددی از شروح نهج‌البلاغه را در کتاب شریف الذریعه یاد می‌کند که پیرامون مباحث سیاسی و اجتماعی نهج‌البلاغه نوشته شده‌اند. بعضی از این آثار چاپ شده و ما در بنیاد نهج‌البلاغه، تعدادی از همین آثار را در دست احیا داریم. در کل، دوره صفویه از دوران درخشان تاریخ اسلامی است و برخی که دیدی منفی به این حکومت دارند دید مناسبی نیست و یک گونه خودزنی و بی‌انصافی خواهد بود.

□ آیا رگه های نگرشی ولایت فقیه در عصر صفویه و از جمله در افکار علامه ملا عبدالله یزدی قابل ردیابی هست؟

■ ولایت فقیه یک اندیشهٔ مترقی است که امام راحل(س) بیش از همهٔ علمای تاریخ اسلام، در تکوین و برجسته‌سازی‌اش نقش داشت. اما قبل از ایشان کم نبوده‌اند علمای بزرگ و فقهای عالی قدری که به این مبحث معتقد بوده‌اند. مرحوم علامه شیخ محمد حسن نجفی از معتقدین به ولایت فقیه است و می فرماید کسی که معتقد به این مقوله نباشد بوی فقاهت را

نشـنیده اسـت. ایشـان بـیش از نـیم قـرن پـیش از تولـد امـام خمینی(قدس سره) به رحمت خدا رفته‌اند. در عصر قاجار به ویژه توجه به مقولهٔ ولایت فقیه زیاد می‌شود. ولی یک چیزی هست و آن اینکه خیلی از کسانی که بـه ایـن مبحـث توجـه کـافی نکـرده و احیانـــاً مخالفـــت کرده‌انـــد، در تصـــور فضـــای ورود و جایگاه روحانیون در امور سیاسی اجتماعی دقت وافـی نکرده‌انـد. تقصیرشـــــــــــــــان هـــــــــــــــم نبـوده، حکومـت کـه بـه دسـت روحانیـت نبـوده اسـت. در عصـر صفویه هـم روحانیـت بـا حکومـت ارتبـاط داشـت و اسـتاد مرحـوم ملاعبـــــدالله یـــــزدی، یعنـــــی محقـــــق کرکـــــی از معتقدان به ولایت فقیه است و بلکه شاه صـفوی حکومـت وی را بـا رضـایت ایشـان نافـذ می‌دانـد. امـا اینکـه مرحـوم ملاعبـدالله عقیده‌مند به این مقوله بوده وابسته به بررسی آثارش اسـت و از مظلومیت ایشـان اینکه وی بـه علـم منطـق شـهره اسـت و بـس. درحالی‌کـه ایشـان ذوالفنـون بـوده و در علـوم متنـوع تـدریس و تألیف داشته است. بعید نمی‌دانم که ایشـان رگه‌های اعتقـاد بـه ولایت فقیه را معتقد بوده باشد. خداوند بر درجاتش بیفزاید.

□ نقش منطق و حکمت در اجتهاد چیست؟

■ منطـق بـرای حرکـت از مبـادی بـه خـواتم و نیـز مقـدمات استنباط لازم است. اما فلسفه به نظر من نقش در اجتهاد فقهی ندارد. چون در اجتهاد فقهی، مـا دنبـال فروعـات فقهـی هسـتیم و

در استنباط با اینکه از عقل کمک گرفته می‌شود، بلکه برخی احکام و فتاوا، در صغری و کبری عقلی هستند که در اصول فقه هم اشاره بدانها شده، ولی حکمت مصطلح و فلسفه رایج حتی از نوع صدرایی‌اش، نقشی در اجتهاد ندارد، ولی اگر یک مجتهد و مرجع تقلید، فلسفه هم بداند یک حسن برایش به شمار می‌رود. مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی یا امام راحل.

□ علت کثرت و فراوانی فلاسفه یزدی چیست؟

■ فکر نکنم ربطی به منطقهٔ یزد داشته باشد. از برخی مناطق فیلسوف زیاد ظهور کرده و از برخی مناطق کمتر. چنان که یزد زیاد فیلسوف داشته و دارد، لاهیجان، آشتیان، شیراز، اصفهان، تهران، آمل و تبریز، حتی مشهد و نجف هم زیاد فیلسوف داشته است. البته خیلی از آنها از کودکی به شهرهای مذهبی که حوزه در آنجا دایر بوده، رفته‌اند و خیلی نمی‌توان مکان زندگی شان را در افزایش تعداد فیلسوف دخیل دانست. یزد هم فلاسفه بسیاری داشته است که یکی همین مرحوم علامه ملاعبدالله است که ما در کودکی حاشیه ایشان را می‌خواندیم و همین حاشیه با اینکه در علم منطق است، نشانگر توانایی ایشان در علوم معقول هم هست. یکی هم علامه شیخ اسدالله یزدی است که دوست بزرگوار ما حضرت آیت الله جوادی آملی به ایشان بسیار علاقه دارند. کتاب‌هایی با عنوان فلاسفهٔ شیعه نوشته شده،

ولی شما اگر بتوانید مقاله یا کتابی را در کنگره‌تان با عنوان «فیلسوفان یزد» بنویسید یک کار نو خواهد بود.

□ جد شما مرحوم آیت الله توفیق یزدانی هم جزو فلاسفه بوده اند؟

■ ایشان جد مادری بنده و از علمای عالی مقدار تهران در حدود صد سال قبل بودند که وقتی من کودک بودم از دنیا رفت. نام ایشان شیخ محمد رضا یزدی است که به توفیق یزدانی و نیز تهرانی معروف بودند. کتاب‌های زیادی نوشته‌اند، ولی برخی از آنها چاپ شده و شیخ آقا بزرگ تهرانی در نقباء البشر، مختصری از احوالشان را بیان می‌کند. الآن بنده زاده، آقا سید محسن، با همکاری یکی از محققان حوزه، در حال تحقیق آثار ایشان و نگارش شرح حالی از ایشان است. بله. وی هم مشرب معقول داشته و می‌توان جزو فیلسوفان به شمار بیاید.

□ مقام علمی ملا عبدالله یزدی چگونه است؟

■ مقام علمی را یا با وسیله آثار ایشان باید تشخیص بدهیم یا کسی از توان علمی شان خبر داده باشد. متأسفانه همان گونه که عرض کردم ایشان را به منطق می‌شناسند و بس. در حالی که بر اساس «الذریعه» مرحوم شیخ آقا بزرگ و نیز مطالبی که شما گفتید و آثار نویافته‌شان را توضیح دادید، می‌توان فهمید وی یک عالم و فقیه و فیلسوف درجه یک در زمان صفویه بوده است. حتما کنگرهٔ شما در نشان دادن مقام بلند ایشان موفق

خواهد بود. ان شاء الله. همین دو ویژه نامه که چاپ کرده‌اید بسیار خواندنی و جذاب است و واقعا دید انسان را به مرحوم یزدی عوض می‌کند. مقام بلند علمی ایشان را حتی دسته‌ای از علمای اهل سنت در عصر صفوی یا علمای اهل سنت متاخر، ستوده‌اند و این خیلی مهم است که بزرگان اهل سنت هم مرحوم ملاعبدالله را ستایش کرده‌اند. با اینکه از عصر صفویه به این طرف، ارتباطات علمی - اجتماعی فریقین کم شده، و جوامع اهل سنت به جای اینکه مسیر اتحاد و تقریب را بروند، از شیعیان و به ویژه از ایران فاصله گرفته و در قضاوت‌هایشان نسبت به ایران و ایرانی مسیر بی‌انصافی و بعضاً تهمت را پیموده‌اند. درحالی‌که تشیع و علمای شیعه مایهٔ عزت اسلام و مسلمین بوده و هستند.

□ رمز موفقیت ملا عبدالله بهابادی و امثال وی چه بوده است؟

■ در متون دینی ما و از جمله در نهج‌البلاغه، ملاک‌ها برای ما بیان شده است. شما ببینید کدام مذهب مثل مذهب شیعه به نظم اهمیت می‌دهد؟ منظورم اهمیتی است که مذهب ما داده و الا اینکه درصدی از ما شیعیان به مقولهٔ نظم اهمیت نمی‌دهیم، بحث دیگری است. یا کدام مذهب به اندازهٔ مذهب ما، به تلاش و کار و کوشش و دوری از تنبلی و سستی تأکید داشته است؟ منظومهٔ طهارتی ارائه شده در مذهب تشیع، بی‌نظیر است. علمای ما و افرادی که موفق بوده‌اند، مانند علامه

یزدی بهابادی، از همین مذهب پیروی کرده‌اند و چنانکه مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین علی۷ فرموده‌اند: «اعینونی بورع و اجتهاد»، علمایی مثل ملاعبدالله یزدی با برکت از انفاس قدسیه و ملکوتی امام علی و سایر ائمهٔ هدی، تلاش بسیار داشته و زحمت فراوان می‌کشیدند و متقی و پرهیزگار بودند و دغدغهٔ کسب طهارت باطنی بیشتر از مشغولیت‌های ذهنی‌شان بوده است.

# حضرت آیت‌الله ابوالقاسم علیدوست



## اشاره

حضرت آیت‌الله ابوالقاسم علیدوست در سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهرستان ابرکوه (از توابع استان یزد) دیده به جهان گشود. وی تحصیلات خود در قم را از محضر اساتید بزرگی چون حضرات آیات وحید خراسانی، انصاری شیرازی، مصباح یزدی، جوادی آملی، حسن زاده آملی، محمدی گیلانی و نکونام تکمیل نمود. ایشان در حال حاضر عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و صاحب کرسی خارج فقه و اصول و دارای تألیفات متعددی نیز می‌باشند. در این مصاحبه جایگاه *حاشیه ملاعبدالله یزدی* در میان کتب منطقی از دیدگاه ایشان را به بحث و گفتگو نشسته‌ایم.

□ ضمن تشکر از حضور جنابعالی در این مصاحبه، ***حاشیه ملاعبدالله یزدی*** یکی از آثار فاخر علامه ملاعبدالله بهابادی از علماء و بزرگان قرن دهم ه.ق است که براساس گزارش علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی(صاحب الذریعه) شروح بسیار متعددی برای آن نگاشته شده است. کنگره بین‌المللی علامه ملاعبدالله یهابادی یزدی در صدد معرفی اندیشه‌های علمی و عملی این فقیه و منطقی برجسته شیعه می‌باشد، برای این منظور بر آن شدیم تا جایگاه مهم‌ترین اثر منطقی ایشان یعنی ***حاشیه ملاعبدالله یزدی*** در دانش منطق را از زبان شما بشنویم.

حضرت آیت‌الله ابوالقاسم علیدوست

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ علم منطق در مقام ابزاری متقن، بستر وصول به حقیقت را در حوزه اندیشه برای آدمی گسترده است. این دانش شاید اساسی‌ترین شاخه فلسفی به شمار آید که در آن موضوع یا متعلّق اندیشه آدمی، همان ماهیت خود اندیشه و قواعد حاکم بر آن می‌باشد. ریشه‌داری منطق در کُنه اندیشه و زبان باعث شده که این علم از زمره علوم آلی به حساب آید و نقش ابزاری سودمند را در روند استدلال صحیح داشته باشد.

در میان اندیشمندان و دانشمندان مسلمان نیز دانش منطق، بعد از توجه به حکمت مشاء ارزش و اعتبار بالایی پیدا کرد به‌طوری که برخی دانش منطق را گاهی «میزان» می‌نامیدند.

حکیم فارابی علم منطق را در رأس تمام علوم می‌دانست و دانش‌مردی چون خواجه نصیرالدین طوسی اعتقاد دارد: علم منطق شناختن معنی‌هایی است که از آن معانی، رسیدن به انواع علوم مکتسب، ممکن باشد. در سنت فلسفی و منطقی ما با تلاش‌های حکیم دوران‌ها، ابن‌سینا و همینطور خواجه نصیرالدین توسی و بعدتر کسانی چون علامه قطب‌الدین شیرازی، دانش منطق در میان مسلمین بسیار فربه و کتب متعددی پیرامون آن نگاشته شد تا جایی‌که تلاش منطق‌دانان مسلمان باعث شهرت تعبیر منطق اسلامی شد. *حاشیه ملاعبدالله یزدی* از جمله این کتب بود که مورد استقبال علماء و فضلای شیعه و سنی قرار گرفت. کتاب حاشیه اگرچه حاشیه‌ای بر کتاب *تهذیب‌المنطق* تفتازانی است، ولی خود هویتی مستقل دارد؛ به گونه‌ای که بخشی از آوازه‌مندی *تهذیب‌المنطق* به جهت آوازه *حاشیه ملاعبدالله یزدی* است. به باور بنده *حاشیه ملاعبدالله یزدی*، نظارت خوبی بر کل منطق داشته و در مقایسه با کتب دیگر برای مطالعه و تدریس اولویت دارد؛ زیرا متن حاشیه نه موجز است و نه از عبارت پردازی‌های بیجا استفاده شده که خسته‌کننده باشد و در کل از یک اعتدال مناسبی برخوردار و از این جهت نیز فاخر است.

□ لطفاً در خصوص ضرورت پرداختن به این دانش و اینکه آیا خواندن دقیق ***حاشیه*** ملاعبدالله یزدی به تنهایی کافی بوده و ما را از کتب دیگر منطقی بی‌نیاز می‌کند، مطالبی بیان بفرمایید؟

■ درباره ضرورت منطق سخن بسیار است، ولی همین مقدار بس که اگر منطق خطاسنج اندیشه قلمداد شود در مورد ضرورت یادگیری آن بحثی نیست؛ چرا که اندیشه صحیحی بدون عبور از فیلتر منطق وجود نخواهد داشت و در واقع هر علمی که از روش استدلالی بهره می‌برد، وامدار منطق خواهد بود. در عموم حوزه‌های علمیه به آموزش یک کتاب منطقی اعم از شرح *منظومه*، *حاشیه ملاعبدالله یزدی*، *المنطق* علامه مظفر و ... بسنده می‌شود.به باور بنده این شیوه مبتلا به نقیصه اساسی است؛ زیرا طلبه باید حجم عظیمی از مطالب درسی را در مدت زمان کوتاهی بگذراند و این به لحاظ آموزشی نتیجه مطلوبی نخواهد داشت. بنابراین طلاب و دانش‌پژوهان محترم نباید از این نکته غافل شوند که باید در کنار فراگرفتن متن اصلی از چند کتاب آموزشی دیگر بهره‌مند گردید. خصوصاً که برخی از کتب منطقی متداول به برخی از مباحث اساسی و رکنی این دانش کمتر پرداخته‌اند. برای مثال مبحث «صناعات خمس» به صورت بسیار مختصر در *حاشیه ملاعبدالله یزدی* مورد بحث قرار گرفته است. لذا لازم است که طلاب محترم برای تکمیل این بحث کتب دیگر را هم مورد ملاحظه قرار دهند. البته مختصر مطرح شدن مباحث مهمی همچون «صناعات خمس» کمبودی است که متوجه کتاب *تهذیب المنطق* است تا *حاشیه ملاعبدالله یزدی*؛ زیرا مؤلف دانشمند حاشیه در صدد حاشیه بر متن کتاب *تهذیب المنطق* بود و شاهد بر این که ایشان به اهمیت این مبحث توجه داشته است مطلبی

است که در انتهای کتاب گرانسنگ حاشیه به آن متذکر شده و می‌فرماید: «برای جبران نقص نوشته‌های متاخران منطق‌دان پیرامون *صناعات خمس*، بر تو باد که به کتب پیشینیان مراجعه کنی تا خود را از جهل برهانی و از درد نادانی نجات پیدا کنی.» پس عدم ذکر برخی مباحث در *حاشیه ملاعبدالله یزدی* به سبب پای‌بندی شارح به متن است. بنابراین در جواب به سؤال شما باید گفت: طلاب و دانش‌پژوهان باید به سمتی حرکت کنند که همیشه در کنار یک کتاب‌محوری چندین کتاب دیگر را نیز مورد مطالعه قرار دهند تا تسلط خوبی بر آن دانش داشته باشند.

□ کتاب ***حاشیه*** ملاعبدالله یزدی همان‌طوری که صاحب ***الذریعه*** نقل کرده است مورد استقبال کم‌نظیری قرار گرفته است، حضرتعالی علت این استقبال را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

■ سنت رایج حوزه‌های علمی شیعی این است که اگر عالمی توانسته باشد اثری را به رشته تحریر در بیاورد که در طی چندین قرن رایج‌ترین کتاب منطقی در سطح خود در میان حوزه‌های شیعی و حتی بعضا حوزه‌های غیر شیعی باشد، نشانگر واجد شرایط مثبت بودن آن اثر است. از جمله شرایط مثبت حاشیه می‌توان به پرهیز از عبارت پردازی‌های بیجا و خسته‌کننده، قلم روان و شیوا، تسلط مؤلف بر مباحث منطق و نحوه انتقال آن به مخاطب اشاره کرد. به باور بنده وجود این ویژگی‌ها سبب شده است که این اثر فاخر مورد استقبال جامعه علمی قرار گیرد.

□ اگر در خصوص ضرورت برگزاری کنگره‌ها و آشنایی نسل حاضر با گذشته خود مطلبی قابل استفاه است، بیان بفرمایید؟

■ مرحوم بهابادی هم به واسطه نگارش این کتاب و هم تربیت و پرورش شاگردان برجسته به گردن حوزه‌های شیعه حق فراوانی دارد و برگزاری مراسم بزرگداشت وی و احیای آثارش از کمترین کارهای ما نسبت به ادای حقوق وی خواهد بود. بنابراین شناساندن شخصیت‌های بزرگی همچون علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی که نسل امروز کمتر با آنها ارتباط برقرار می‌کنند در قالب یک همایش کار بسیار پسندیده‌ای است، اما در برگزاری بزرگداشت‌ها یک مشکل بسیار بزرگ وجود دارد که باید سعی کنیم در بزرگداشت مرحوم ملاعبدالله از آن اجتناب شود و آن اینکه پس از برگزاری بزرگداشت‌ها معمولاً فرایند قطع شده و شخصیت رها می‌شود، درحالی‌که مناسب است که افکار و عصاره آثار شخصیت‌ها تلخیص شده و مورد مطالعه قرار گیرد تا در نهایت به یک نتیجه‌ای برسد. علاوه بر این چیز دیگری که معمولاً در این گونه بزرگداشت‌ها جای آن خالی است نقد و بررسی شخصیت علمی و عملی این بزرگواران است که به باور بنده اگر بزرگداشت‌ها به این سمت حرکت کند مطمئناً ارزشمند خواهد بود.

# حجت‌الاسلام والمسلمین استاد محسن غرویان



## اشاره

حجت‌الاسلام والمسلمین استاد محسن غرویان در سال ۱۳۳۸ه.ش در شهرستان نیشاپور دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۵۸ وارد حوزه علمیه و پس از گذراندن مقدمات و سطوح در دروس خارج فقه و اصول از محضر آیات عظام وحید خراسانی، فاضل لنکرانی، شیخ جواد تبریزی، مکارم شیرازی و جوادی آملی بهره برد. ایشان در حال حاضر عضو هیئت علمی جامعه‌المصطفی العالمیه و مدرس خارج فقه و اصول می‌باشند که تاکنون بیش از ۴۰ اثر علمی به صورت کتاب بچاپ رسیده است. در این مصاحبه شخصیت علمی و جایگاه «حاشیه ملاعبدالله یزدی» در میان کتب منطقی از دیدگاه ایشان را به بحث و گفتگو نشسته‌ایم.

□ با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، بفرمایید نقش علما و بزرگانی همچون ملاعبدالله بهابادی در تحکیم مبانی و ارزش‌های اسلامی تا به چه حد بوده است.

حجت‌الاسلام والمسلمین استاد محسن غرویان

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ وجود رهبران، اندیشمندان و علما در هر جامعه‌ای به عنوان ارکان تأثیرگذار، نقش شریان‌های حیاتی را ایفا می‌کنند که اگر به موقع، درست و کارآمد عمل نکنند، آن ملت و جامعه دچار انحطاط، تنزّل و یا در معرض سقوط و اضمحلال قرار می‌گیرد. در حقیقت سکان‌دار هدایت مردم، علما و اندیشمندان هستند.

هویت‌زدایی و یا هویت‌بخشی با تدبیر و درایت علما و اندیشمندان محقق می‌شود. شناخت ظرفیت‌ها و فرصت‌های جهان اسلام در جهت نیل به توسعه و فائق آمدن بر مشکلات و مسائل موجود و شناسایی و استفاده از فرصت‌ها و ظرفیت‌هایی که برای مواجه شدن با تهدیدها و کاستی‌ها در اختیار مسلمانان است و تدبیر راه‌حلِ برون‌رفت از وضعیت توسعه نیافتگی فعلی، با درایت و هوشیاری خواص و علمای جوامع اسلامی میسّر است. به عبارتی بقای اسلام و حوزه‌های علمیه با وجود شخصیت‌های عالمی همچون مرحوم علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی بوده است. طلاب حوزه‌های علمیه نخستین بار با نام این فقیه منطقی با کتاب حاشیه ملاعبدالله

آشنا می‌شوند؛ کتاب حاشیه بر منطق تفتازانی یکی از کتاب‌های درسی بود که در حوزه‌های علمیه در علم منطق تدریس می‌شد و می‌توان گفت کتاب عمیقی در علم منطق است. این کتاب گرانسنگ علارغم قرن‌ها فاصله از زمان نگارش آن همچنان به وسیله برخی از اساتید حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود.

□ علامه ملاعبدالله بهابادی در جامعه علمی بیشتر به عالمی منطقی مشهور است و حال این که ایشان آثار بسیار متنوعی در علومی همچون تفسیر، کلام، بلاغت، فلسفه و حتی نجوم دارند. دیدگاه حضرتعالی در این خصوص چیست؟

■ متأسفانه غالباً این‌گونه است که هرگاه شخصیتی از جنبه‌ای از جهات شهرت پیدا می‌کند، از جنبه‌های دیگر او غفلت می‌شود. این مسئله نیز در خصوص ملاعبدالله بهابادی صدق می‌کند. از آنجا که معروف‌ترین اثر ملاعبدالله بهابادی در حوزه دانش منطق است این خود باعث شده است تا از جنبه‌های دیگر ایشان غفلت شود. در حالی که ایشان دارای آثار متنوعی در حوزه‌های مختلف علوم همچون تفسیر، فقه، اصول، فلسفه، منطق، کلام و بلاغت بوده و در آن حوزه‌ها تبحر داشت. وجود بزرگانی همچون شیخ بهایی در ردیف شاگردان ایشان

کاشف از این مدعی است.

□ به نظر شما آنچه بیش از هر چیز دیگری در زندگی ملاعبدالله مورد توجه است چه چیزی است؟

■ از مهم‌ترین ویژگی ملاعبدالله بهابادی می‌توان به اخلاص و زهد ایشان اشاره کرد. البته در ابعاد مختلف تربیتی، اخلاقی و عرفانی این شخصیت والامقام باید مقالات جداگانه‌ای نگاشته شود تا ابعاد مختلف ایشان برای جامعه معرفی گردد. در اینجا لازم است که اعتراف کنم ما در شناساندن بزرگان خود به جامعه کوتاهی کرده‌ایم. معرفی بزرگان دین به جوانان و نسل امروز بسیار ضروری است و جوانان ما باید بدانند که ما از چه سرمایه‌های عظیم و افتخاراتی برخورداریم. اگر این مفاخر به جوانان و مردم معرفی شوند؛ در آینده دیگر به فراموشی سپرده نخواهند شد.

□ در پایان اگر نکته خاصی است بفرمایید.

■ با برگزاری همایش‌های این چنینی، طلاب با چنین شخصیت‌هایی آشنا می‌شوند و انگیزه لازم برای تألیف، تحقیق و پژوهش را پیدا می‌کنند تا به شخصیت‌های برجسته‌ای تبدیل شوند، از این نظر برگزاری همایش‌ها و بزرگداشت‌ها می‌تواند

مؤثر باشد. لذا متولیان امور فرهنگی، پژوهشی و علمی باید چنین شخصیت‌هایی را معرفی کنند، به ویژه در دوران کنونی که امکانات و رسانه‌های فراوانی در اختیار ما قرار دارد، وظیفه داریم که این چهره‌ها را به طلاب و نسل جوان بشناسانیم. علاوه بر این یکی دیگر از کارهای مفیدی که این کنگره‌ها باید در دستور کار خود قرار دهد چاپ آثار آن بزرگان می‌باشد. به عقیده بنده هیچ خدمتی بالاتر از این نیست که انسان بتواند آثار گذشتگان را به خوبی حفظ و آن را به آیندگان و نسل جوان منتقل کند. نباید اجازه دهیم که این آثار ارزشمند و گرانبها از بین برود.

## حضرت آیت‌الله سیدعلی سبزواری



### اشاره

حضرت آیت‌الله سیدعلی سبزواری یکی از مدرسین خارج فقه و اصول حوزه علمیه نجف اشرف در کشور عراق است که دارای تألیفات ارزنده‌ای در معارف اسلامی می‌باشند. وی فرزند مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی سید عبدالأعلی سبزواری می‌باشند.

□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار داده‌اید. با توجه به این که حضرتعالی

از حوزه علمیه نجف اطلاعات دقیقی دارید و به تدریس علوم حکمت و معقول اشتغال داریم، بفرمایید که در زمان کنونی وضع منطق، فلسفه و عرفان نظری را در حوزهٔ نجف اشرف چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حضرت آیت‌الله سیدعلی سبزواری

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ همان‌طوری که به درستی از مقام معظم رهبری (مد ظله) نقل شد حوزه علمیه باید فعال، نوآور و پویا باشد تا در حوزه کارآمدی متهم به ناتوانی در اداء رسالت خود نگردد. بعد از حاکمیت بعثی‌ها در کشور عراق سیاست‌هایی اتخاذ شد که در اثر عملیاتی شدن این سیاست‌ها آسیب‌های فراوانی متوجه حوزه علمیه نجف شد، اما در طی ده ـ پانزده سال گذشته، رونقی در حوزه ایجاد شده و مجامع علمی طراوتی مجدد یافته است. به گونه‌ای که شاهد ازدیاد حلقه‌های علمی و افزایش طلاب و جویندگان دانش هستیم. در زمان حاضر اگر چه به مانند گذشته، محور حوزه‌ها، همان فقه و اصول است، ولی در زمینه‌های دیگر از جمله منطق، فلسفه و علوم معقول اساتیدی حضور دارند و طلابی نیز که تمایل به فراگیری فلسفه و معقول دارند، بستر رشد علمی را مهیا می‌بینند که در حوزه علمیه نجف نیز چنین رویکردی وجود دارد، اما نه به شدت دوران اوج حوزه علمیه نجف.

□ در زمان حاضر آیا همچنان حاشیه ملاعبدالله بهابادی جزء کتب درسی طلاب در حوزه علمیه نجف به شمار می‌رود؟

■ در حال حاضر در حوزهٔ علمیه نجف و سایر مجامع علمی شیعه عراق، در علم منطق علاوه بر المنطق مظفر، حاشیهٔ ملاعبدالله هم بعضاً به عنوان متن درسی رواج داشته و مورد رجوع اساتید و طلاب است. توجه به این نکته نیز حائز اهمیتاست که با اینکه علامه مجاهد مرحوم شیخ محمدرضا مظفر تحولی در متون آموزشی و شیوه‌های تدریس در حوزه پدید آورد، ولی در نیم قرن اخیر به دلیل سیاست‌های خصمانه و ظالمانه رژیم منحوس بعث این شیوه در عراق مورد استقبال قرار نگرفت. اما الحمدلله تلاش‌های علامه مظفر در ایران مورد استقبال فضلا و دانشوران حوزوی قرار گرفت.

□ پدر شما حضرت آیت الله العظمی عیدالعلی سبزواری از مراجع تقلید بود و تحصیلات فلسفی خود را نزد بزرگانی همچون مرحوم غروی اصفهانی، آقا بزرگ حکیم و مرحوم سیدحسین بادکوبه‌ای گذرانده است. طبق مطالبی که از ایشان نقل شده است، ایشان نقدهای بسیار جدی‌ای بر فلسفه داشتند که برخی گمان کرده‌اند که ابوی شما از مخالفین فلسفه می‌باشند، لطفاً در این خصوص توضیح بیشتری بفرمایید؟

■ ابوی مرحوم بنده همان‌طوری که فرمودید منطق و فلسفه را نزد استادان بزرگی فرا گرفته بود و به هیچ عنوان نگاه منفی‌ای

به علوم معقول نداشت و کتابی هم تحت عنوان اندیشه‌های فلسفی به نگارش در آورده بود که حاکی از رویکرد فلسفی ایشان داشت. البته ایشان مثل هر فیلسوف آزاداندیش، تابع برهان و استدلال بود و نقدهایی هم بر مطالب فلسفی حاجی سبزواری دارد، ولی این نقدها دلیل مخالفت ایشان با فلسفه و فلاسفه نیست. کسی که فکر کند نقد فلسفه توسط فلاسفه، به معنای ضدیت آنها با فلسفه است، به خطا رفته است.

مطلب دیگر اینکه والد حقیر، سعی داشت مشرب فلسفی در مشرب فقهی دخالت نکند. بر خلاف استادشان مرحوم غروی اصفهانی ابوی ما معتقد بود کسی که در علم فقه کار می‌کند، باید فهم عرفی داشته باشد و مراد و مقصود ائمه را درک کند. اما این دوری از خلط حکمت در مباحث فقهی، هم دلیل حکمت‌ستیزی ایشان نیست. منطق و فلسفه و معقول، دارای فوایدی برای طلاب در زمینه استحکام عقاید و بحث با مخالفان عقیدتی است و در فهم دقیق نصوص دینی هم مفید است. پدر من هم فلسفه را دارای فوایدی می‌دانست و خودش هم تدریس حکمت و تألیفات فلسفی داشت.

□ برخی بر این باور هستند که از آنجا که فلاسفه با ابزاری به نام عقل به تحلیل هستی می‌پردازند، لذا دارای تعبد کمتری نسبت به شرعیات هستند. تحلیل حضرتعالی از این مطلب چیست؟

■ به طور قطع این تصور که حکما و فلاسفه را انسان‌های کم

تعبدی نسبت به شریعت بدانیم، تصورنادرست و غیر منصفانه است. حجم فراوانی از فیلسوفان ما، دارای تعبد شدید به ظواهر دینی بوده‌اند. که نمونه آن را می‌توان در امثال ملاحسینقلی همدانی، مرحوم سیدعلی قاضی، علامه طباطبایی به نظاره نشست. علاوه بر این امروزه می‌بینیم بزرگترین مفسّران قرآن و شارحان روایات اعتقادی همه از متخصّصین حکمت متعالیه و عرفان هستند و تا صحبت از این مسائل مطرح بشود همه انگشت‌ها روی شخصیت‌هائی چون علامه شعرانی و علامه طباطبائی و رهبر فقید انقلاب حضرت امام خمینی و امثال ایشان می‌رود و دیگران در این عرصه متاع چندانی برای عرضه ندارند. در کنار این مطلب اصل اثبات دین و پاسخ به شبهات که از ضروریات دوره ماست محتاج تخصّص در علوم عقلی است و بدون آن نمی‌شود از دین دفاع کرد.

□ ملاعبدالله بهابادی یزدی از جمله فیلسوفانی بود که شخصیت معنوی ایشان برای همگام روشن و مبرهن است. حضرتعالی شخصیت معنوی ایشان را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

■ از دیدگاه دین مبین اسلام علم بی‌عمل فاقد ارزش و علم مقدمهٔ عمل است. از منظر آیات و روایات انسان موفق و کامل کسی است که در دو جهت علم و عمل خود را به کمال برساند. معنویت علاوه بر این که به علم ارزش می‌دهد سبب توسعه آن نیز می‌گردد. از این جهت همهٔ کارهای ما از تدریس، تحصیل و

تـألیف و کارهـای اجتمـاعی و عبـادات و غیـره بایـد بـر اسـاس معرفت و معنویت باشد. ارزش هر شخص به معرفت اوست.

□ سـنت حاشیه‌نویسی یکـی از سـنت‌های رایـج در حوزه‌هـای علمیـه شـیعه بـوده اسـت. در اواسـط قـرن دهـم ایـن سـنت خیلـی رایـج و مرسـوم بـود، امـا امـروزه برخـی حاشیه‌نویسی بـر متنـی را نشـانگر ضعف مقام علمی می‌دانند؟! حضرتعالی دیدگاه این عده را صائب می‌دانید یا نه؟

■ حاشیه‌نویسی یکی از سنت‌های پسندیده در مجـامع حـوزوی بوده است که از دیرباز مورد توجـه بزرگـان از فضـلاء بـوده اسـت. حتی برخی از اسـتوانه‌های علمـی بـر متـون فـاخر و وزیـن بزرگـان دیگـر حاشـیه‌هایی نوشـته‌اند. بـرای نمونـه کتـاب عـروة الـوثقی مرحوم سیدمحمدکاظم یزدی نمونه‌ای از این حاشیه‌ها اسـت کـه برخی از بزرگان عرصـه فقـه و فقاهـت در ایـن مـورد قلـم فرسـایی نموه‌اند. بنابراین حاشیه‌نویسی را دلیل بر کم‌سوادی کسی دانستن سـطحی‌نگری و ناشـی از عـدم شـناخت صـحیح از سـنت علمـی حوزه‌های علمیه است.

## حجت‌الاسلام والمسلمین استاد واعظ موسوی



□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار داده‌اید. از دیدگاه حضرتعالی دانش منطق چه جایگاهی در حوزه‌های علمیه دارد؟

حجت‌الاسلام والمسلمین استاد واعظ موسوی[1]

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ دانش «منطق» از سه جهت ذیل در حوزه‌های علمیه مورد اهتمام طلاب و فضلاء بوده است:

۱. علم «منطق» همچون دانش ادبیات عرب نسبت به بسیاری

---

۱. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم.

از علوم اسلامی جنبه مقدمی دارد؛

۲. بسیاری از قواعد منطق توسط فلاسفه اسلامی توسعه و تعمیق پیدا کرده است؛

۳. رسالت منطق باز داشتن ذهن از خطای در اندیشه است.

این سه جهت جایگاه خطیر این دانش در علوم اسلامی انسانی را نمایان می‌کند. بنابراین، باید گفت منطق، قانون صحیح اندیشیدن و درست فکر کردن است؛ یعنی قواعد و قوانین منطقی به منزله یک مقیاس و معیار سنجش است که هرگاه بخواهم درباره برخی از موضوعات علمی یا فلسفی تفکر و استدلال نمایم باید استدلال‌های خود را با مقیاس‌های منطقی ارزیابی کنیم تا به طور اشتباه نتیجه‌گیری ننمایم، به عنوان مثال منطق برای یک عالم و فیلسوف که از آن استفاده می‌کند مانند شاقول یا طراز است که بنا برای تنظیم امور ساختمان از آن استفاده می‌کند. به همین جهت در تعریف منطق گفته‌اند: منطق ابزاری است که مراعات کردن و به کارگیری اصول و ضوابط آن ذهن را از اشتباه در تفکر و اندیشه باز می‌دارد.

□ حاشیه ملاعبدالله یزدی از جمله کتب منطقی است که در حوزه‌های علمیه مورد اهتمام است، از دیدگاه جنابعالی توجه به متونی همچون حاشیه تا به چه میزانی در پیشبرد علمی طلاب مؤثر می‌باشد.

■ در حوزه‌های علمیه برخی از کتب به دلیل ویژگی‌های خاصی که دارند به عنوان کتب درسی طلاب در نظر گرفته شده است. کتاب‌های متداول درسی در حوزه‌های علمیه شیعه در طی زمانهای مختلف با یکدیگر متفاوت بوده و در هر دوره و زمانی کتاب‌های خاصی تدریس می‌شده است. حاشیه ملاعبدالله از جمله کتبی است که در حوزه دانش منطق صدها سال جز متون درسی طلاب بوده و است. کتاب حاشیه بر تهذیب المنطق منبعی ارزشمند در دانش منطق محسوب می‌گردد که دارای ریزه‌کاری‌های دقیقی است و طلاب برای به دست آوردن توان علمی خوب گریزی از این مباحث ندارد. در جایگاه رفیع این کتاب همین بس که اساتید و طلابی که با کتاب تهذیب المنطق سر و کار دارند خود را بی‌نیاز از مراجعه به کتاب نمی‌بینند. بنابراین می‌توان گفت متونی همچون حاشیه ملاعبدالله بهابادی نقشی اساسی در پیشبرد علمی طلاب حوزه‌های علمیه دارد، ازاین‌رو هر چند امروزه کتاب متداول در دانش منطق، المنطق علامه مظفر است، اما این دلیل نمی‌شود که طلاب رجوعی بر حاشیه نداشته باشند، زیرا برخی از مطالب در حاشیه ملاعبدالله

آورده شده است که مرحوم مظفر به آن نپرداخته است.

□ از دیدگاه حضرتعالی وظیفه ما نسبت به بزرگانی همچون ملاعبدالله بهابادی چیست؟

سرمایه‌های بسیار بزرگ علمی و معنوی افتخارات هر ملتی محسوب می‌شوند به گونه‌ای که هویت هر ملتی با بزرگان و سرمایه‌های علمی و معنوی هر ملت سنجیده می‌شود. ملاعبدالله بهابادی یزدی یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های تشیع در قرن دهم ه.ق است که با نگارش کتب متعدد فقهی، کلامی، تفسیری، منطقی، ادبی و حق بزرگی بر گردن ما دارد و ما باید خود این بزرگوار و آثارش را برای جامعه و طلاب معرفی و در معرض دیگران قرار دهیم. امیدوارم مرحوم بهابادی و تمامی بزرگان عرصه فقه و فقاهت با انبیا و اولیای الهی محشور گردد.

به باور بنده برای اینکه این شخصیت‌ها از گوشه کتابخانه‌ها خارج شده و به عنوان الگوهای نسل جدید قرار گیرند مسئولان وظیفه دارند با برگزاری نکوداشت‌ها، این فرهیختگان را به جامعه امروزی معرفی و ویژگی‌های اخلاقی و منش‌های رفتاری و زندگی عارفانه و زاهدانه آنها را به نسل امروز معرفی کنند تا جوانان ما که به دنبال الگوهایی در رفتارهای شخصی و زندگی اجتماعی خودشان هستند بتوانند با الگو قرار دادن این فرزانگان زندگی صالحی داشته باشند.

**حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم حسن‌پور**



- ضمن تشکر و قدردانی، همان‌طور که مستحضر هستید با حاکمیت سیاسی صفویان و رسمیت یافتن مذهب تشیع، شرایطی فراهم شد که حکما، فقها، علما، دانشمندان و هنرمندان شیعه با فعالیت و تلاش و کوشش خود، توان مذهب تشیع را به عنوان ایدئولوژی حاکمیت و توانمند در جهت ایجاد هویتی جدید و تمدن ساز، تثبیت نمایند. با در نظر گرفتن این

مقدمه در خصوص رویکرد سلسله صفویه به مسأله قرآن و تفسیر آن توضیحاتی بیان بفرمایید؟

حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم حسن‌پور[۱]

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ سخن گفتن درباره سلطنت و عصر صفوی و مناقشه درباره حسن و قبح آن، تنها سخن گفتن درباره یک پدیده تاریخی نیست، بلکه سخن از دلالت‌های قابل توجهی در رویکرد ما به ماهیت تشیع و سرشت حکومت اسلامی است، و به همین دلیل دوران صفویه در تاریخ ما از بحث برانگیزترین دوره‌ها محسوب می‌گردد.

به دلیل رویکرد فرهنگی سلسله صفویه و تغییر مذهب ایران به مذهب تشیع تغییرات بنیادین زیادی در این دره رخ داد. در این دوره دانش‌های اسلامی با رویکرد شیعی فرصت ظهور و بروز بیشتری پیدا کرد، زیرا سلاطین صفویه اقبال خوبی به فقهاء و اندیشمندان شیعی نشان دادند. حمایت سلاطین صفوی از علماء دینی زمینه ساز پیدایی ساختار مستحکمی برای نهاد دینی گردید که به نوبه خود نظام اندیشه‌ای و همچنین اندیشمندان شیعی را گسترش و پرورش می‌داد. از سوی دیگر تضارب آراء و تکاپوهای فکری در این دوران مکاتب و مدارس مختلفی را در بین عالمان شیعی به وجود آورد که به نوبه خود

۱.

آثار فرهنگی مبارکی بر جامعه اسلامی گذاشت.

در شمار حرکت‌های مبارک دانشمندان شیعی این دوران، توجه به قرآن کریم و تدوین کتاب‌ها و رساله‌های تفسیری قابل مشاهده است. در واقع، بسیاری از دانشمندان این دوران تلاش کردند دیدگاه‌های علمی خود درباره قرآن را به صورتی به رشته تحریر در آورند. این تفسیرها گاهی شامل کل قرآن، در برخی موارد شامل چند سوره و حتی چند آیه قرآن می‌شد.

به طور کلی از قرن دهم به عنوان دوران پویایی و تحرک تفسیر قرآن یاد شده است. «جواهر التفسیر» با رویکرد اجتماعی تربیتی و«المواهب العلیّه» با رویکرد ادبی عرفانی هر دو از کاشفی سبزواری (م. ۹۱۰ ق.)، تفسیر فارسی «جلاء الاذهان و جلاءالاحزان» معروف به تفسیر گازر از حسین بن حسن جرجانی که در تاریخ ۹۶۸ قمری از نگارش آن فارغ شده است و بیشتر برگرفته از تفسیر ابوالفتوح رازی است، تفسیر میرابوالفتح حسینی یا تفسیر شاهی تألیف میر سید ابوالفتح حسینی، تفسیر «زبدة البیان فی آیات الاحکام» نگاشته احمد بن محمد اردبیلی (م. ۹۹۳ ق.) که دو مورد اخیر تنها به تفسیر آیات الاحکام پرداخته‌اند، «منهج الصادقین تألیف ملا فتح الله کاشانی (م. ۹۸۸ ق.) و حاشیه های فراوانی که بر تفسیر بیضاوی نگاشته شده‌اند بخشی از آثار تفسیری دانشمندان شیعه در این قرن اند. از جمله این حواشی حاشیه ملاعبدالله بر تفسیر بیضاوی است که در قرن دهم به نگارش در آمده است.

الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور از جلال الدین سیوطی (م. ۹۱۱ ق.)، حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی و ارشاد العقل السلیم تألیف ابوالسعود محمد بن محمد العمادی (م. ۹۵۱ ق.) نیز از تفاسیر مشهور اهل سنت در این زمان اند.

□ همان‌طوری که فرمودید در این دوره دانش‌های شیعی به دلیل بسترهای فراهم شده فرصت ظهور و بروز پیدا کرد. دانش تفسیر از جمله دانش‌هایی بود که در این دوره توجه ویژه با رویکردهای متفاوت به آن شد، و بزرگان زیادی در این دوره دست به قلم شده و به ترویج معارف قرآنی پرداختند که یکی از این بزرگان علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی صاحب حاشیه بر تهذیب المنطق تفتازانی بود، لطفاً در این خصوص توضیح بفرمایید؟

در این دوره محقق کرکی موفق می‌شود ساختار قدرتمندی با رویکرد به فقه شیعه برای نهاد دینی در سلسله نو ظهور صفویه ایجاد کند. بنابراین، رویکرد دینی در این دوره از عرفانی فلسفی به رویکرد فقهی گرایش یافت که چرایی آن فرصتی مفصل می‌طلبد. تفاسیری که از ابتدای تأسیس سلسله صفویه تا اوائل قرن یازدهم نگاشته شده است،عمدتاً دارای روکر اجتهادی ـ عقلی می‌باشد که آثار تفسیری ملاعبدالله در این دوره نگاشته شده است، البته در برخی موارد با تفاسیر روایی روبه رو می‌شویم، اما از سده یازدهم به بعد با آثار تفسیری زیادی از بزرگان شیعه با رویکردهای اخباری مواجه می‌شویم. شیوه غالب

در این تفاسیر شیوه روایی (محض و غیر محض) است، زیرا تفکر اخباری‌گری تفکر غالب این دوران بوده است؛ ولی تفاسیر زیادی به سبک اجتهادی نیز حاوی همه یا بخش‌هایی از قرآن در این دوران تألیف شده‌اند. مهم‌ترین تفسیر این دوران عبارت است از تفسیر آیات الاحکام استرآبادی تألیف محمد بن علی بن استرآبادی (م. ۱۰۲۸ ق.).

□ لطفاً در خصوص تألیفات تفسیری حکیم ملاعبدالله بهابادی یزدی؛ توضیحاتی بفرمایید؟

علامه ملاعبدالله بهابادی بر اساس آنچه به ما رسیده است دارای سه اثر تفسیری با عناوین «التجارة الرابحة فی تفسیر السورة و الفاتحة»، «*درة المعانی* فی تفسیر سوره الاخلاص و السبع المثانی» و «حاشیه بر انوار التنزیل» که آقا بزرگ تهرانی در جلد سوم کتاب «الذریعة إلی تصانیف الشیعه» به معرفی دو کتاب التجارة الرابحه و حاشیه بر تفسیر بیضاوی اشاره می‌کنند و صحبتی از *درة المعانی* به میان نمی‌آورند. در توضیح این مطلب باید این نکته را بیان داشت که تاریخ کتابت *درة المعانی* در سال ۹۹۲ ثبت شده است و از آنجا که مرحوم علامه ملاعبدالله بهابادی در سال ۹۸۱ در گذشته است، لذا آقا بزرگ تهرانی انتساب این اثر به ملاعبدالله را محل تامل دانسته است. به نظر می‌رسد این مشکل ریشه در اشتباهی دارد که مصحح و یا ناسخ متن آن را مرتکب شده است، چرا که در گذشته برخی از شخصیت‌ها آثار

خود را فاقد نقطه یا بسیار کم نقطه می‌نگاشتند. بنابراین می‌توان گفت معضلی به نام تصحیف یعنی اشتباه اسامی و کلمات شبیه به هم رخ داده و نمونه بارز این مورد جابه جا شدن دو لفظ نود و هفتاد به زبان عربی با یکدیگر است. عرب سبعین را برای هفتاد و تسعین را برای نود به کار می‌برد و وقتی این دو لفظ را بدون نقطه بنویسیم شبیه به هم می‌شوند.

مرحوم بهابادی یزدی نیز رساله‌اش را در تاریخ «اثنین و سبعین و تسعمائه» تألیف کرده است که معادل ۹۷۲ است، اما مصحح متن و یا حتی قبل از وی ناسخ متن، سبعین را تسعین دانسته و سال نگارش رساله تبدیل به ۹۹۲ شده است.

علاوه بر این انتساب اثر به ملاعبدالله شوشتری استبعاد بسیار زیادی دارد، زیرا رویکرد حاکم بر این تفسیر رویکردی ادبی عقلی می‌باشد و این رویکرد با رویکرد ملاعبدالله شوشتری که رویکردی اخباری داشت، کاملاً متفاوت است.

علاوه بر این در آثاری که برای ملاعبدالله شوشتری شمرده شده است، چنین نامی یافت نشده است.

کتاب «*درة المعانی*» تنها اثر تفسیری ملاعبدالله بهابادی است که

به چاپ رسیده است. این اثر به فرموده ملاعبدالله خلاصه کتاب التجارة الرابحه است که ملاعبدالله آن را در پاسخ به درخواست یکی از حکام عادل خوزستان به نام سید سند نگاشته است. در مقدمه این اثر گرانسنگ ملاعبدالله در تأیید سید سند می‌نویسد: گردن سلاطین و پادشاهان در برابر باران رحمت و بخشش وی خم و دستشان دراز به الطاف وی، و دهان بزرگان و خاقان‌ها به گرفتن توشه‌ای و لقمه‌ای از آستان درب وی مفتخر است. فردی که در برابر اهل فضل فروتن است و همانند پدر تربیت‌کننده آنان است و خالصانه برای روز قیامت ذخیره و توشه‌ای فراهم کرده است که در آن روز فساد از اصلاح باز شناخته می‌شود. نفی‌کننده جاهلان، طاغیان و کافران است و در تمام مدت عمر خود امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و با علما و فضلا نشست و برخاست می‌کرد، فردی که مورد تأیید پروردگار است. او السید السند«عبد المطّلب» است. بنده این اثر رو به کمک یکی از دوستان به فارسی ترجمه کرده و در اختیار دبیرخانه کنگره قرار داده ام.

□ با توجه به این که فرمودید کتاب ***درة المعانی*** را ترجمه کرده‌اید، لطفاً در خصوص ویژگی‌های این اثر گرانسنگ و رویکرد مؤلف آن توضیح بفرمایید؟

به باور بنده کتاب *درة المعانی* را می‌توان در ذیل تفاسیر ادبی ـ عقلی قرار داد. در میان علومی که در فرآیند تفسیر به کار

می‌رود، علوم ادبی که شامل واژه‌شناسی و رسم الخط می‌شود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مؤلف این اثر گرانسنگ نیز که خود یک ادیب و بلاغی فاخری است به فراخور امکان به مباحث دقیق ادبی و بلاغی و در ضمن برخی آیات به بحث قرائت نیز پرداخته است. چگونگی فهم مفردات قرآن در فرآیند تفسیر، تابع ضوابطی است و از مبانی خاصی ریشه می‌گیرد. بررسی متن *درة المعانی* نشان می‌دهد که ملاعبدالله به گونه‌ای ضابطه مند و بر اساس مبانی و قواعد ویژه‌ای به بیان معانی مفردات قرآن پرداخته است. برای نمونه در ذیل آیه شریفه «اِیَّاکَ نَعبُدُ وَ اِیَّاکَ نَستَعِینُ» ضمن پرداختن به بحث قرائت «ایاک» نکات بلاغی موجود در این آیه شریفه را متذکر می‌شود. مثلاً وجه تقدم مفعول فعل را توضیح داده و براساس قاعده تقدیم ما حقه التاخیر یفید الحصر این استفاده را می‌کند که مقدم شدن ایاک بر دو فعل نعبد و نستعین نشانگر انحصار می‌باشد؛ یعنی فقط و فقط تو را می‌پرستم. بعد از این بحث بحث التفات را مطرح می‌کند. همان طور که مستحضر هستید در فن فصاحت و بلاغت در علم معانی، اصلی است که از آن به "اصل التفات" تعبیر می‌کنند. در آنجا مقصود از التفات این است که متکلم در یک سیاق واحد که سخن می‌گوید، از این حالت‌های سه ضمیر، یعنی حالت ضمیر غیاب یا خطاب یا تکلم، از یکی به دیگری التفات پیدا می‌کند. مثلاً سیاق سخن سیاق غیبت یعنی مغایب است، یک مرتبه این سیاق مغایب تغییر پیدا می‌کند و در ادامه

تبدیل می‌شود به سیاق خطاب، درصورتی که مطلب همان مطلب است. مرحوم ملاعبدالله در تفسیر خود ذیل آیه شریفه «اِیَّاکَ نَعبُدُ وَ اِیَّاکَ نَستَعِینُ» بحث التفات را به این صورت متذکر می‌شوند که از ابتدای سوره حمد، تا ابتدای آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» سیاق حالت غایت است، اما وقتی به آیه شریفه «اِیَّاکَ نَعبُدُ وَ اِیَّاکَ نَستَعِینُ» می‌رسیم، در اینجا لحن کلام عوض می‌شود. یک مرتبه این حالت غیاب تبدیل به حالت خطاب می‌شود، البته مباحث بسیار زیبای عقلی تحلیلی در ذیل عبارت حقیقت التوحید ذکر شده است که مجال دیگری را می‌طلبد.

در برخی از تفاسیر، ساختار تحلیل فقهی کاملاً نمایان است. این نگرش ویژه به آیات قرآن در عناوینی مانند احکام القرآن انعکاس یافته است و افرادی چون ابن عربی مالکی و قرطبی مالکی از نویسندگان مشهور این گونه تفاسیر به شمار می‌آیند. این تفاسیر با هدف اثبات این که بدنه فقه اسلامی در درجه نخست نشأت گرفته از قرآن است، برای مستدل کردن دیدگاه‌های فقهی خود از عناصر تاریخی و ادبی بهره می‌گیرند. ملاعبدالله در ابتدای تفسیر آیه بسم الله الرحمن الرحیم اشاره‌ای به بحث جهر و خفا در این راستا اشاره‌ای مختصر دارد.

توجه و تحلیل مصادر حدیثی، روایی و لغوی به کار گرفته شده در هر اثری کاشف از ذوق و نگاه نویسنده آن اثر می‌تواند باشد. به همین دلیل لازم است نیم نگاهی به همین بحث داشته

باشیم. در این تفسیر ملاعبدالله از مصادری تفسیری، حدیثی و لغوی متعددی استفاده کرده است. مصادر تفسیری مورد استفاده در این کتاب را می‌توان در موارد همچون *مجمع البیان* مرحوم طبرسی، *البحر المحیط* ابوحیان اندلسی، *تفسیر کشاف*، *تفسیر عیاشی*، تفسیر *معالم التنزیل* و تفسیر *انوار التنزیل* برشمرد. مرحوم ملاعبدالله بهابادی در سوره توحید به روایتی استناد می‌کند که محقق کتاب مصدر آن را کتاب *روح المعانی* آلوسی دانسته است که این اشتباهی بین است، زیرا آلوسی از تفاسیر بعد از قرن دهم می‌باشد و ملاعبدالله نمی‌تواند از ایشان نقل قول کند. از مصادر روایی این کتاب می‌توان به توحید صدوق اشاره کرد که مرحوم ملاعبدالله با سلسله روات این احادیث را نقل کرده است که خود حاوی نکات دقیقی است. از مصادر لغوی استفاده شده در این اثر می‌توان به لسان العرب، الکتاب سیبویه، کتاب العین الخلیل بن أحمد و ... نیز اشاره کرد.

□ حضرتعالی فرمودید رویکرد حاکم بر کتاب گرانسنگ ***درة المعانی*** رویکرد ادبی ـ عقلی می‌باشد و در تأیید رویکرد ادبی به مواردی اشاره کردید، اما در خصوص رویکرد عقلی مطالبی بیان نفرمودید، لطفاً در این خصوص بیان بفرمایید؟

یکی از منابع علم تفسیر، عقل برهانی است که از مغالطه وهم و تخیل محفوظ باشد. منظور از عقل برهانی همان است که با اصول و علوم متعارفه خویش اصل وجود مبدأ جهان و

صفات و اسمای حسنای او را ثابت کرده است.

تفسیر عقلی از دیرباز مورد توجه و استفاده قرار می‌گرفته و حتی می‌توان نمونه‌هایی از آن را در روایات معصومین: و مصادیقی از آن را در تفاسیر مفسّران بزرگ یافت. عقل انسان برای سنجش و تشخیص امور دارای معیارها و محک‌هایی است که بر آن مفطور است. از این معیارها به عنوان قواعد عقلی یا احکام عقل نظری و عملی یاد می‌شود؛ قواعدی مثل «محال بودن اجتماع و ارتفاع نقیضین» و «محال بودن اجتماع ضدّین» در عقل نظری. ذکر این نکته نیز لازم است که اصول و قواعدی که بر پایه‌ی ظن استوارند، چون قیاس و استحسان، از حوزه دلیل عقلی خارج هستند و اتکای به آن‌ها، به خصوص در احکام شرعی، مستلزم تفسیر به رأی است. منبع بودن عقل، ازآن جهت است که بدیهیات عقلی و برهان‌های قطعی برگرفته از آنها، از قراین متصل آیات به شمار می‌آید و عقل این قراین را در اختیار قرار می‌دهد و بنابراین، از منابع تفسیر به شمار می‌آید. نقش عقل، به مفهوم یاد شده، در تفسیر قرآن، در چهار محور متصور است:

الف: سلبی؛ گاهی ظاهر آیه‌ای بر خلاف حکم قطعی عقل است. در اینجا عقل به تنهایی، صرف نظر از منابع دیگر، معنای ظاهری آیه را نفی می‌کند. مانند آیه شریفه «یدالله فوق ایدیهم»، بر اساس حکم عقل، ظاهر این گونه آیه‌ها مراد نیست و باید آنها را به گونه‌ای تفسیر کرد که با تجرد خدا سازگار باشد؛ زیرا جسم و

جسمانی نبودن خدا از احکام قطعی عقلی است و آن‌چه ملازم با جسم بودن خدا باشد، پذیرفته نیست؛ بنابراین، مراد از ید در آیه فوق، «قدرت خدا»، «نصرت خدا» و کنایه از «بیعت با خدا» است.

ب: نقش ایجابی؛ گاهی ادلّه قطعی عقل، ظاهر آیه را تأیید می‌کند؛ در این صورت دست کشیدن از ظاهر آیه ناصواب است.

ج: نقش تبیینی و توضیحی؛ مهمترین نقش عقل در تفسیر و تحلیل آیات با توجه به راه‌هایی است که عقلا برای فهم کلام از آن بهره می‌برند. در واقع، عقل در این جا نقش ابزاری دارد و متمم منابع دیگر است. این نقش عقل را می‌توان مصداق «تدبر در قرآن» دانست؛ یعنی عقل با استفاده از لغت، آیه‌ها، روایت‌ها و قراین پیوسته و ناپیوسته کلام مجهولات خود را کشف می‌کند و با کاوش و استدلال، به فهم مراد خداوند از آیه دست می‌یابد.

ب: کشف استلزامات؛ علاوه بر مفاد ظاهری آیات، استلزامات عقلی آنها نیز مقصود خداوند است و می‌توان آنها را دیدگاه‌های قرآن تلقی کرد. بر این اساس، بخشی از تفسیر آیات را استلزامات عقلی مفاد آیات تشکیل می‌دهد و مفسر باید آنها را استخراج کند.

عقل می‌تواند با به کارگیری قالب‌ها و فرمول‌های استخراج استلزامات، به این معارف دست یابد. برای نمونه در آیات متعددی مانند: «الله یتوفی الانفس حین موتها» از توفی انسان در هنگام مرگ سخن به میان آمده است.

مدلول ظاهری این تعبیر، به تمام و کمال دریافت شدن انسان در هنگام مرگ است، ولی این مدلول ظاهری، استلزاماتی به شرح زیر دارد، که آنها نیز مقصود خداوند است:

۱. هویت حقیقی انسان را روح او تشکیل می‌دهد، نه جسم او؛ زیرا آن‌چه در هنگام مرگ به تمام و کمال دریافت می‌شود، جسم نیست؛ چرا که جسم، قبل و بعد از مرگ، در شرایط یکسان و در مکان معینی قرار دارد و این روح است که قبل و بعد از مرگ در شرایط متفاوتی قرار دارد.

۲. هویت واقعی انسان، یعنی روح، مجرد است و آثار و احکام ماده را ندارد؛ به همین دلیل، با وجود متلاشی شدن جسم، روح باقی می‌ماند و به تمام و کمال در اختیار خداوند و فرشتگان اوست.

۳. انسان با مرگ نابود نمی‌شود و پس از مرگ نیز تداوم دارد.روشن است که اگر بهره‌گیری از عقل نبود، این نتایج از آیه قابل استخراج نبود.

با در نظر گرفتن این مقدمات پی می‌گیریم سؤال حضرتعالی را در خصوص تطبیق موارد تفسیر عقلی ملاعبدالله در کتاب *درة المعانی*. در تأیید این ادعا می‌توان به تبیین معنای احد در ذیل آیه شریفه قل هو الله احد اشاره کرد. مرحوم ملاعبدالله در توضیح کلمه احد می‌فرماید: علماء از معنای کلمه «الأحد» همه معانی

سلبی را استنباط می‌کنند، همچون این مورد که خداوند متعال جوهر نیست، عرض نیست، کم نیست، کیف نیست... همه با تامل در معنای احد قابل استخراج است. مرحوم ملاعبدالله با تفسیری که از احد ارائه می‌دهند وحدت عددی را از خداوند متعال سلب می‌کنند. و برای اثبات آن به برخی روایات استشهاد می‌کنند. از دیدگاه مرحوم ملاعبدالله کلمه احد در مورد چیزی و کسی بکار می‌رود که قابل کثرت و تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولا داخل اعداد نشود، به خلاف کلمه واحد که هر واحدی یک ثانی و ثالثی دارد یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل، که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می‌شود، و اما احد اگر هم برایش دومی فرض شود، باز خود همان است و چیزی بر او اضافه نشده. علامه با استفاده از کلمه احد وحدت عددی را از خداوند نفی می‌کنند، زیرا لازمه آن نقص و نقصان می‌باشد.

علاوه بر این در ذیل آیه شریفه «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِین» می‌نویسد: «جمیع المحامد... من‌ای حامد کان، علی‌ای محمود علیه کان، فهو لله تعالی» یعنی تمام ستایش‌ها از هر ستایشگری و برای هر ستایش شده ای، برای خداوند متعال است. این مطلب نشانگر دید فلسفی، عرفانی مرحوم یزدی است.

همچنین در ذیل آیه شریفه «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِین» می‌نویسد: می‌توانم در این آیه همه علوم متعارف و سایر علوم

را ذکر کنم بویژه که لفظ الله به ذات واجب الوجود به ذات خود تفسیر شده است که شایسته همه صفات خوب است و از همه صفات نقصان منزه است. به باور بنده کسانی که قصد دارند صفت کمال را برای خداوند اثبات کنند، با کمترین تأملی به این مهم دسترسی پیدا خواهند کرد. بنابراین از دیدگاه علامه ملاعبدالله بهابادی هیچ صفت خداوند متعال زاید بر ذات وی نیست (همه صفات وی عین ذات وی است). در پایان سوره مبارکه توحید مطلبی را با عنوان حقیقت التوحید مطرح کرده و در تبیین این بحث به برخی روایات استشهاد می‌کنند که دقیقاً کشف از رویکرد عقلی این حکیم فرزانه می‌باشد.

در بخشی از تفسیر سوره مبارکه حمد می‌نویسد:

> هر فعل خداوند، حکمتی دارد که به مصلحت بندگانش بر می‌گردد. خداوند متعال هر آنچه را که بندگانش را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌نماید را متذکر شده و حتی برای این منظر انبیاء خود را فرستاد و با معجزه‌ای آنان را تصدیق کرده و از اول حیاتشان آنان را معصوم نگه داشته و از هر نقصی چه در خلق و خوی و چه در جسم مصون مبرا داشت.

همه این مطالب ما را رهنمون به این نکته می‌کند که مرحوم علامه ملاعبدالله بهابادی از جمله اندیشمندانی است که برای عقل چهار نقش مطرح در مطالب ذکر شده را قائل بوده و در آثار تفسیری خود، ملتزم به این امر بوده است.

## حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی



□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار داده‌اید. لطفاً در خصوص شخصیت علمی علامه ملاعبدالله بهبادی توضیحاتی بیان بفرمایید؟

حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی[1]

---

۱. رئیس انجمن اصول فقه حوزه علمیه قم.

■ ملاعبدالله بهابادی یزدی از جمله مشاهیر و بزرگان تشیع در قرن دهم است که در عرصه‌های مختلف فقهی، اصولی، تفسیری، فلسفی، کلامی، منطقی و ... در غایت تبحر و استادی بوده و به نوشته ریحانه الادب: علاوه بر تبحر معقولی که مسلم یگانه و بیگانه می‌باشد تبحر او در فقه نیز به حدی بوده که بالاستحقاق می‌گفته است اگر بخواهم به توفیق خداوندی تمامی مسائل آن را با ادله و براهین عقلیه طوری واضح و روشن نماییم که ابداً جای رد و مجال چون و چرا نماند.[۱]

□ کتاب حاشیه ملاعبدالله در بین کتب درسی چه جایگاهی دارد؟

■ کتاب «الحاشیه علی التهذیب» ملاعبدالله بهابادی از قدیم در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شده و هنوز هم جزو کتب درسی طلاب محسوب می‌شود. این کتاب در دهه‌های گذشته از رونق افتاده، ولی به دلیل ویژگی‌های خاصی که دارد به نظر نمی‌رسد تدریس این کتاب به طور کلی کنار گذاشته شود. به باور بنده این کتاب گرانسنگ کتابی موجز، متقن و دارای استانداردهای کتاب درسی است. البته ادعا نمی‌شود که بهتر از این کتاب نمی‌توان تدوین کرد ولی در حد خود از کتاب‌های موفق است و به نظر می‌رسد هنوز کتابی که به طور کامل جایگزین آن شود در حوزه وجود ندارد.

---

۱. *ریحانه الادب*، ج۶، ص۳۹۰.

□ از دیدگاه حضرتعالی ملاعبدالله آیا در دانش‌هایی همچون فقه و تفسیر دارای تبحر بود؟

■ همان‌طوری که در ابتدای بحث اشاره کردم، ملاعبدالله بیشتر به جنبه منطقی ـ فلسفی مشهور بود و لین امر باعث شده بود که جنبه‌های دیگر مورد غفلت واقع شود. در جلد دهم کتاب «اعیان الشیعه» ملاعبدالله بهابادی استاد بزرگانی همچون شیخ بهایی، صاحب مدارک و صاحب معالم در حوزه معقول بوده است. مرحوم شهید مطهری در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» در خصوص جایگاه علمی ملاعبدالله بهابادی می‌نویسند:

> ملاعبدالله یزدی صاحب حاشیه معروف بر منطق التهذیب که به حاشیه ملاعبدالله معروف و کتاب درسی طلاب در منطق است. بعضی مدعی شده‌اند که از علوم شرعیه بی‌اطلاع بوده‌است، ولی بر عکس، هم فقیه بوده و هم اهل معقول، خصوصاً منطق. در شیراز نزد جمال‌الدین محمود سابق‌الذکر و امیر غیاث‌الدین دشتکی تحصیل کرده است در آخر عمر به عراق رفته و مجاور شده و در همانجا در سال ۹۸۱ درگذشته است.[۱]

□ دیدگاه حضرتعالی در خصوص کتاب حاشیه ملاعبدالله چیست؟

---

۱. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام، ص۵۸۰.

■ بنده کتاب حاشیه را فرا گرفتم و بعد از آن سال‌ها این کتاب را تدریس کرده‌ام و آن را برای بسیاری از طلاب حتی مدقین از آنها لازم و ضروری می‌دانم، زیرا مؤلف این کتاب گرانسنگ از منطق‌دانان فاخر قرن دهم محسوب می‌شوند که در چینش عبارات و بیان مطالب دقت خاصی را به خرج داده‌اند.

## حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شاکری



□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید. همان‌طوری که مستحضر هستید ملاعبدالله یکی از دانشمندان و فقهای منطقی قرن دهم ه.ق و دارای تألیفات متعدد فقهی، تفسیری، کلامی، منطقی، بلاغی و ... می‌باشد. کنگره بین‌المللی علامه ملاعبدالله بهابادی درصدد است تا از زوایای گوناگون به مطالعه در خصوص اندیشه و سیره این حکیم فرزانه بپردازد. در مصاحبه حاضر خدمت حضرتعالی رسیدیم تا این مهم را از منظر کلامی به بحث و مباحثه بپردازیم. از دیدگاه حضرتعالی، مرحوم ملاعبدالله بهابادی را در بین جریان‌های مهم کلامی در چه گروه و نحله‌ای می‌توان قرار دارد؟

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شاکری[1]

---

۱. رئیس دانشگاه معارف.

■ با مروری بر تاریخ اسلام این حقیقت به خوبی آشکار می‌شود که هر گاه علوم عقلی ـ استدلالی به‌ویژه علم کلام و در پی آن متکلمان، در جایگاه حقیقی خود قرار گرفته، به ایفای نقش پرداختند، دین و معارف دینی رونق یافت و مؤمنان و دین‌داران از آسیب‌های شبهه، تردید و ابهام بر کنار شدند یا کمتر در معرض این گونه آسیب‌ها قرار گرفتند و در نتیجه متدینان از نشاط روحی و اطمینان قلبی بر آمده از ایمان مستحکم دینی برخوردار گردیدند. در یک نگاه کلی می‌توان کلام را به این صورت تعریف کرد که: «علم کلام، علمی است که درباره اصول عقاید دینی به ویژه خداشناسی و توحید بحث می‌کند و با استفاده از روش‌های مختلف استدلال به اثبات آنها و پاسخ‌گویی به شبهات و اعتراضات مخالفان می‌پردازد.»

طبق تعریف کلام، شاخه اصلی دفاع از مذهب، تا قبل از دوران غیبت صغری، در مدینه و کوفه و مدتی در خراسان برقرار بوده، بعدها مکتب کلامی بغداد قوت می‌گیرد و در کنار آن مکتب، مکتب ری و اصفهان هم فعال می‌شوند. با هجرت شیخ طوسی به نجف، مکتب نجف هم فعال شده و در زمان خواجه نصیرالدین طوسی که به کلام رنگ فلسفه داد، مکتب خواجه گسترش می‌یابد. بعدها مکتب حله و نهایتاً مکتب شیراز را می‌بینیم. ملاعبدالله از حیث زمانی و مکانی در مکتب کلامی شیراز قرار دارد، ولی به باور بنده از جهت رویکرد محتوایی در ذیل مکتب خواجه نصیرالدین طوسی قرار می‌گیرد.

□ رنگ فلسفی دادن به کلام چه فوایدی دارد؟

■ کلام شیعه در سیر تاریخی خود تطورات و دگرگونی‌های فراوانی داشته است. از آغاز مباحث کلامی تا پیدایش علم کلام و گسترش آن تا به حال، مکاتب، نظام‌ها و گرایش‌های مختلفی، تحت تأثیر رویکردهای مختلف شکل گرفته‌اند که هر کدام با توجه به اصول و مبانی خاص خود، نظام اعتقادی متفاوتی را ارائه کرده‌اند. یکی از تحولات بنیادینی که در کلام شیعه ـ و در مقیاسی وسیع‌تر در کلام اسلامی ـ رخ داد، ورود فلسفه به صحنه مباحثات کلامی، و به تعبیری، فلسفی شدن علم کلام در قرن ششم و هفتم هجری بود که نخستین‌بار به دست خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲ ق) صورت گرفت. این تحول اساسی نقطه عطفی در کلام شیعه بود و تأثیر شگرفی بر نحوه تقریر و حل مسائل کلامی از خود بر جای نهاد. نظام اعتقادی برخاسته از این رویکرد جدید به علم کلام، که گاه از آن به «کلام فلسفی» تعبیر می‌شود، تفاوت‌های چشمگیری با نظام‌های اعتقادی پیشین در کلام سنتی داشته، نقش مهمی در شکل‌گیری و جهت‌دهی اعتقادات و اندیشه‌های شیعی در دوران متأخر ایفا کرده است. اما در خصوص اهل سنت باید گفت که آنان چندان رابطه مناسبی با استدلال‌های فلسفی و عقلی ندارند و به خاطر همین پس از عصر خواجه که کلام رنگ فلسفی گرفت، قوت مکتب کلامی شیعه نسبت به مکتب کلامی اهل سنت

بیشتر شد. البته این به معنای این نیست که مکتب حدیث محور اهل سنت در علم کلام و مکتب خاص کلامی شیخ مفید و شیعیان بغداد کلاً از رده خارج شده باشد، ولی فضای غالب در مکتب کلامی جهان اسلام، رنگ فلسفی به خودش گرفت.

در عین حال باید رنگ فلسفی دادن به علم کلام را ضمن اینکه باعث نزدیک شدن کلام به فلسفه دانست، یک پیشرفت در علم کلام و نیز استفاده خارجی از فلسفه شمرد.

مقام معظم رهبری تأکید دارند که کلام پر افتخار شیعه باید به گونه‌ای باشد که نه تنها جواب شبهات گذشته را با بیان روشن و به روز داشته باشد که حتی مثل تکثیر فروع فقهی، بتواند شبهات فرضی را مطرح کرده و جواب آنها را بدهد تا در صورت مطرح شدن آن شبهات، گفته شود که ما قبلا جواب آنها را داده ایم و جوابش این است. پس فلسفی کردن کلام یک گونه پیشرفت در علم کلام و تطور مثبت در آن است. از سوی دیگر فلسفه نباید در اقلیم ذهن و انتزاعیات باقی بماند و باید در منظومه‌سازی و تدوین برنامه‌های زیستی انسان‌های موجود در جوامع اسلامی، اثر ملموس بگذارد و تولید کلام جدیدی که رنگ فلسفی دارد، یک نتیجهٔ خارجی و مثبت برای فلسفه هم هست و

در ضمن گامی هرچند کوتاه در راستای تحقق حکمت متعالیه به شمار می‌رود.

□ چرا نظرات کلامی ملاعبدالله بهابادی نزدیک به مکتب بغداد و شیخ مفیدنیست، بلکه هم‌خوانی و هم‌سویی با مکتب خواجه و مکتب حله دارد؟ ارزیابی شما از این مورد چیست؟

■ مشرب کلامی ملاعبدالله یزدی به یک معنا مشرب کسی است که ذوب در مکتب کلامی خواجه شده است. یعنی اصلا نباید بگوییم کلام ملاعبدالله نزدیک به مکتب کلامی خواجه است بلکه باید گفت که مشرب کلامی وی زیرمجموعهٔ مکتب کلامی خواجه به شمار می‌رود. نگاهی به تألیفات ملاعبدالله هم همین را اثبات می‌کند. قوشچی که سنی متعصبی است یکی از معروف‌ترین شروح بر تجرید الاعتقاد خواجه را نوشته است. علامهٔ دوانی بر شرح قوشچی حواشی متعددی نوشته و ملاعبدالله بر دو حاشیهٔ دوانی، حاشیه نوشته است. مباحثی که وی وارد آنها شده همان اصول پنج گانهٔ مذهب شیعه از جمله امامت و عدل است و بر اساس مبانی خواجه نصیر به رد عقاید و نظریات و ردود قوشچی می‌رود و گاه هم که نظرات استاد استادش یعنی دوانی را رد می‌کند، به این علت است که دوانی قبل از ظهور صفویه بسیاری از آثارش را نوشته و در آنها تقیه کرده و مذهب تشیع خودش را آشکار نکرده است. ملاعبدالله علاوه بر دو شرح یاد شده‌اش که نسخه‌هایش هم موجود است،

بر برخی مباحث تجرید که مورد نزاع بین شارحین تجرید بوده، مثل مقولهٔ جواهر و اعراض و مبحث علم، حاشیه و شرح نوشته است و اتفاقا رنگ فسلفی بودن نظرات کلامی‌اش در این دست آثار موضوع محور پررنگ‌تر است.

□ جایگاه کلام در مکتب فلسفی شیراز چگونه است؟

■ مکتب فلسفی شیراز مکتبی مهم، ولی ناشناخته یا نهایتاً کمتر شناخته شده است. این مکتب نه سینوی است، نه اشراقی و نه حکمت متعالیه ای. مکتب شیراز متفرع بر مکتب خواجه نصیر است و ما در این مکتب بیش از هر چیز تألیفات کلامی و فلسفی را می‌بینیم که در آن، تألیفات کلامی رنگ و بوی فلسفی به خود گرفته است. پس کلام یکی از دو رکن اصلی علمی مکتب شیراز است و مجموعا در تکوین حکمت متعالیه ملاصدرا اثر گذار بوده است.

□ آیا منطق ملاعبدالله باعث جهش منطق سینوی شده است؟ و آیا ملاصدرا از نظرات ملاعبدالله در کتب خودش سخن گفته است؟

■ به نظر بنده باعث جهش نشده، چون نیازی به جهش نبوده است. منطق رایج مسلمانان همان منطق سینوی بوده و هست. این منطق بیش از هر کس برای فلاسفه و متکلمین کاربرد داشته است. فلاسفه از این جهت که منطق را مدخل و مقدمه‌ای برای فلسفه می‌دیده‌اند و برای متکلیمن ازاین‌رو که در بحث‌های

کلامی و جدلی محتاج منطق بوده‌اند. حتی کسی مثل غزالی که فلسفه‌ستیز معروفی است، خود را بی نیاز از منطق نمی‌داند و رساله‌هایی هم در منطق تدارک دیده است. اما در مورد اینکه ملاصدرا از نظرات ملاعبدالله بهابادی یزدی سخنی گفته است طبق اطلاع بنده به صورت صریح نامی از ملاعبدالله و آرای وی در کتب فلسفی خودش نیاورده است. اما در همین رساله‌های منطقی موجز و اندک ملاصدرا مانند التنقیح، گاه اشکالاتی را بر محتوا یا ساختار منطق رایج می‌بینیم که همان اشکالات را ملاعبدالله نیز وارد کرده است. آیا این اشکالات را از رساله‌های ملاعبدالله گرفته یا توارد و همرایی بوده است؟ مستندی وجود ندارد. شاید بد نباشد بدانید که منطق با اینکه قبض و بسط خاصی در تمدن ما نداشته، ولی ابن سینا مدعی منطق مشرقی‌ها و حکمت مشرقی‌ها هست و ما در مکتب شیراز می‌بینیم که گرایش‌های فلسفی و گاه منطقی به سوی اشراق و حکمت متعالیه وجود دارد. حتی میرداماد که در نگاه رسمی یک فیلسوف مشایی است، از اشراقیات خالی نیست و تخلص شعری‌اش هم اشراق است و برخی اساتید وی متاثر از مکتب شیراز بوده‌اند. ملاصدرا هم در همان رساله التنقیح، بخش‌ها را با عنوان لمعه و اشراق می‌آورد و اینها تا اندازه‌ای به سبب تاثر از مکتب شیراز است.

□ بزرگداشت علما و به ویژه مدافعان حریم عقاید و اعتقادات حقه ما چه نتایجی دارد؟

■ وظیفه صیانت از اعتقادات مردم در مقابل شبهاتی که به آنها وارد می‌شود بیش از هر کس متوجه متکلمان است و با وضعی که کلام ما به خودش گرفته، فلاسفه هم در این صیانت جایگاه بلندی دارند. مرحوم ثقفی پدر زن امام راحل (قدس سره) در تفسیر قرآنش این قضیه را نقل می‌کند که از شیخ انصاری; هر وقت مسأله‌ای عقلیّ و مشکل سؤال می‌شد، می‌فرمود: «من وزیر داخله اسلامم و حاجی ملاهادی سبزواری، وزیر خارجه است. به ایشان مراجعه نمائید.» یعنی جایگاه صیانتگران عقاید این اندازه بلند است. شادروان ثقفی در ادامه نقل می‌کند که زمانی که من در قم نزد شیخ عبدالکریم حائری یزدی درس می‌خواندم، از ایشان سؤال کرده بودند که از ممالک اروپا کیفیّت وحی بر پیغمبر را پرسیده‌اند. ایشان فرموده بود به اساتید معقول رجوع شود تا جوابش را بنویسند. اگر هم از مسائل ادبی یا تاریخی سؤال می‌شد، طبق نوشته تفسیر روان جاوید، ایشان می‌فرمود که: «به اهل فنّش مراجعه شود و شأن فقیه نیست که همه چیز را بداند، ولی باید بداند که سؤال از هر مسأله باید از اهل ذکرش بشود، اگر خود را اهل ذکر آن مسأله نمی‌داند ارشاد به أهلش فرماید. بنده تعجّب می‌کنم از بعضی آقایان که هر چه هر که از آنها سؤال می‌کند جواب می‌دهند! مگر مجبورید ندانسته جواب بگوئید؟! شما می‌دانید طبیب نیستید، چرا

معالجه می‌فرمائید؟! بلکه آن بیچاره دوای شما را خورد و مُرد، با آنکه می‌گوئید طبیب ضامن است اگر چه حاذق باشد. اگر اهل شعر نیستید، چرا شعر می‌گوئید تا به ضرورت دچار شوید و معنی می‌کنید تا در نزد ادبا و اهل معنی موهون شوید؟! با آنکه می‌دانید به مقدّمات اجتهاد کسی ادیب نمی‌شود و از همه بدتر ورود در مسائل عقلیّه است، که اینجا چون سرزمینی است که ایمان فلک رفته به باد؛ اگر خواسته باشید بر طبق اخبار جواب بفرمائید، ظواهر ادله در این باب[عقاید] شاید اختلافش بیش از اخبار فروع[فقهی] باشد و تا شخص احاطه به آنها نداشته باشد و علاج تعارضش را نکرده باشد و وجه جمع میان آنها را نیافته باشد و با عقل صریح مطابقه ننموده باشد نمی‌تواند جواب بگوید؛ علاوه بر آنکه حجّیّت آنها معلوم نیست. و اگر خواسته باشید بر طبق قواعد عقلیه جواب بگوئید، واحسرتا؛ علاوه بر استعداد و عقل کامل یک عمر زحمت و مجاهدت می‌خواهد تا اگر خداوند از این علم نصیبی برای او مقدر فرموده باشد به او واصل شود. لذا کمتر فقیهی است که در این رشته وارد شده باشد و سلامت خارج شده باشد.» این بیان شیخ انصاری و مرحوم شیخ عبدالکریم، جدای از تذکر نهفته در آن، جایگاه متخصصین عقاید را هم مشخص می‌کند. از این جهت، وقتی که ما اهمیت فوق العاده عقاید را در جوامع اسلامی درک کنیم، و بدانیم که مقام و مرتبت اخروی انسان بسته به عبادت خوب و عقاید صحیح او خواهد بود، از کسانی که در تصحیح اعتقادات ما

و جلوگیری از شبهات اعتقادی کوشیده‌اند یا کوشش می‌کنند تقدیر خواهیم کرد. ملاعبدالله یزدی هم که علاوه بر منطقی و ادیب بودن، یک انسان متکلم و فیلسوف است و در بحث رسیدن عقاید صحیح مذهب به ما نقش داشته و در راستای زدودن شبهات امثال قوشچی تلاش کرده، لذا بر گردن ما ذی حق خواهد بود و ان شاء الله کنگره‌ای که شما برگزار خواهید کرد، بتواند هم آثار کلامی او را از کنج کتابخانه‌ها به مجامع و محافل کلامی حوزه و دانشگاه روانه کند، و هم با بزرگداشت وی مقداری از حقوق وی را به جا بیاورید.

## حجت الاسلام و المسلمین بشکانی



□ ضمن عرض سلام و تشکر؛ دبیرخانه کنگره بین‌المللی علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی مطلع گردید که حضرتعالی پیرامون ملاعبدالله بهابادی، افکار و زندگی وی تحقیقی در دست انجام دارید. در صورت امکان در خصوص این تحقیق اشاراتی بیان بفرمایید؟

حجت الاسلام و المسلمین بشکانی[1]

■ مقام معظم رهبری (حفظه الله) در سفری که به یزد داشتند در

---

۱. امام جمعهٔ شاهدیهٔ یزد.

ضمن فرمایشات خود اشاراتی در مورد بزرگان و مفاخر استان یزد داشتند که از جمله آن بزرگان حکیم ملاعبدالله بهابادی بود. ایشان همچنین از خاندان «ملالی»، که شهرت خاندان این دانشمند برجسته در نجف اشرف برای هیچ شخصی پوشیده نیست، سخن گفته و خاطرنشان کردند که بیش از دو قرن تولیت حرم مطهر امیرالمومنین علی[۷] بر عهده این خاندان بود. بنده از همان زمان مطالعاتی در خصوص این شخصیت فرزانه شروع کردم که انشاالله در قالب مقاله‌ای در کنگره بین‌المللی ملاعبدالله ارائه خواهم نمود. در آن مقاله با استفاده از منابع متعدد، در پی این بوده‌ام تا جریان تعقل‌گرایی انتهای عصر تیموری و نیمهٔ اول عصر صفوی را تحلیل کنم، تا مشخص شود چه عوامل و شرایطی موجب ایجاد یک بستر ویژه شد و نگرش و نگاه رایج علما به مباحث کلامی و معقول چه جهتی به خود گرفته و محاسن و مزایای این رویکرد چه بوده است؟

ملاعبدالله بهابادی در همین دوره تعقل گرایی می‌زیسته و خودش هم از افراد شاخص این جریان تعقل گرایی است. وی که در شیراز نزد شیخ جمال الدین محمود شیرازی (از شاگردان علامه جلال الدین دوانی) به تحصیل پرداخته و به کسانی چون مقدس اردبیلی و باغنوی شیرازی(که به وی باغندی هم گفته اند)، همدرس بوده است، منتهی بعدها باغندی به هند، مقدس

اردبیلی و ملاعبدالله بهابادی ساکن نجف می‌شوند. در نجف، مقدس اردبیلی بیشتر تمرکز خود را بر منقول گرایی و فقه می‌گذارد، ولی ملاعبدالله بهابادی چنانکه در ایران و در مکتب شیراز، در جریان تعقل گرایی فعالیت می‌کرد، با اینکه در نجف منصبی را از سوی حکام صفوی پذیرفته بود، به تقویت جریان تعقل گرایی عصر صفوی کمک کرد و حتی کتاب مشهور حاشیه‌اش که شرحی بر بخش منطق اثر موجز تهذیب تفتازانی است، را در شهر مقدس نجف می‌نویسد. فعالیت‌های ملاعبدالله در حوزه علوم عقلی باعث می‌گردد تا اخباری‌ها توفیق چندانی در حوزه نجف به دست نیاورند.

□ نامه‌ای از شهید ثانی خطاب به ملاعبدالله نگاشته است، لطفاً در خصوص آن توضیح بفرمایید؟

■ در کتاب الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی خبر از نامه‌ای می‌دهد که شهید ثانی خطاب به ملاعبدالله بهابادی نگاشته است. بنده فکر می‌کنم محتوای نامه ناظر به همین جریان تعقل‌گرایی است؛ زیرا ایشان در نجف اشرف به تدریس علوم معقول اشتغال داشته و بزرگانی مثل صاحب معالم، شیخ بهایی و ... را تربیت کند. شیخ بهایی در حاشیه‌ای که بر تفسیر بیضاوی نوشته، از استادش ملاعبدالله بهابادی یاد کرده و ایشان را علامه خطاب کرده است که این از جایگاه رفیع ملاعبدالله در حوزه علم دارد. بر اساس گزارشات رسیده شده شیخ بهایی عمده

تحصیلات خود در دانش معقول را نزد ملاعبدالله بهابادی تلمذ کرده است.

□ از لحاظ موقعیت جغرافیایی شهرستان بهاباد جزء کدام استان محسوب می‌گردد؟

■ بهاباد محل رشد و پرورش بزرگانی بسیاری بوده است که خدمات زیادی برای جامعه بشری انجام داده‌اند. از جمله آن بزرگان مرحوم ملاعبدالله بهابادی است. از لحاظ موقعیت جغرافیایی گاهی بهاباد را جزو کرمان و گاهی جزو یزد به شمار می‌آورده‌اند و برخی سفرنامه نویسان قدیمی مثل مارکوپولو هم از این ناحیه نام برده‌اند. شهر بهاباد قدمتی دیرینه دارد و در تاریخ نقل شده است که در زمان مغول‌ها این شهر به کلی نابود شده و دوباره بازسازی شده‌است. آثار باستانی بموکانه واقع در این شهر مؤید قدمت سکونت بشر در این منطقه می‌باشد. این شهر یکی از شهرهای کویری ایران است که در حاشیه دشت لوت واقع شده ولی با این حال شهری سرسبز است.

□ در پایان اگر نکته خاصی دارید، بفرمایید؟

■ متأسفانه در خصوص ملاعبدالله بهابادی کارهای قابل توجهی صورت نگرفته است و لازم است کنگره ملاعبدالله در این خصوص اقدام به تشکیل کمیته‌های علمی، اجرایی نماید تا

مطالب موجود در خصوص ایشان از کتابخانه‌های معتبر گردآوری شده و در اختیار دانشوران و محققین حوزوی و دانشگاهی قرار گیرد تا إن شاء الله در اثر تضارب آراء مطالب فاخری استخراج شده و در اختیار جامعه قرار گیرد. انتظار می‌رود کنگره این مقوله را دنبال نماید که: مکتب تعقل گرایی آن روزگار چه فواید و برکاتی داشته است؟ و نقش ملاعبدالله و آثار علمی ایشان اعم از حواشی و شروح متعدد در آن مکتب به چه میزان بوده است؟ علاوه بر این توجه به این نکته هم مهم است که حواشی و شروح متعددی که در آن مکتب تولید شده، نه تنها نشان ضعف علمی نویسندگان نبوده، بلکه باعث بسترسازی برای ایجاد حکمت متعالیه شده است. خداوند شما و همکارانتان را توفیق بدهد؛ والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## حجت‌الاسلام والمسلمین اصغر میرزاپور



- همان‌طوری که مستحضر هستید، اهتمام به قرآن و تفسیر معانی آن از صدر اسلام تا کنون یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های جهان اسلام محسوب می‌گردد. از این منظر عالمان و مفسران هر یک با نگرش و رویکردی خاص به تفسیر آیات قرآن به فراخور توان و حال خویش دست یازیده‌اند. با توجه به این که در دوره صفویه تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور تثبیت

شد، از نظر جنابعالی سیاست‌های دولت صفویه در پیشبرد علوم اسلامی بخصوص تفسیر تا به چه میزانی در توجه بیشتر به این دانش تاثیرگذار بوده است؟

حجت‌الاسلام والمسلمین اصغر میرزاپور[۱]

■ بسم الله الرحمن الرحیم؛ تفسیر به عنوان مهمترین رویکرد عالمانه به قرآن کریم از پیشینه دراز و کهن، در تاریخ اسلام برخوردار است. اگر بگوییم با نزول آیات قرآن همزاد بوده است، سخن به گزاف نگفته‌ایم، همچنان که مرحوم علامه طباطبایی; در مقدمه تفسیر «المیزان» بر آن تأکید دارند.

در خصوص سؤال مطرح شده باید گفت که در دوره صفویه براساس مستندات تاریخی رویکرد به علوم دینی مخصوصاً تفسیر به مثابه سنگ زیرین بنای تفکر مسلمانان و مهمترین سرچشمه افکار و اندیشه‌ها و آموزه‌های اسلامی حالت فزاینده‌ای به خود گرفت. به طور کلی می‌توان گفت تا قبل از رواج اخباری‌گری رویکرد غالب بر تفاسیر این دوره، رویکرد فقهی بود، اما بعد از رواج اخباری‌گری این رویکرد به رویکرد «نقلی ـ روایی» تغییر جهت می‌دهد. در هر صورت فضای اجتماعی ـ

۱. نویسنده و پژوهشگر معارف اسلامی.

فرهنگی دوران صفویه، موجب شکوفایی علم و دانش و ظهور دانشمندان در عرصه‌های مختلف علوم شد که شاهد این ادعا آثار مختلفی بود که در زمینه‌های تفسیر، حدیث، فلسفه و ... نگاشته شد.

□ دانش تفسیر تاکنون دوره‌های گوناگونی را پشت سر نهاده و با شیوه‌های مأثور و اجتهادی اعم از کلامی، فلسفی، فقهی، ادبی، اجتماعی، علمی و ... دنبال شده است. در قرن دهم از جمله علمایی که در مسئله تفسیر ورود پیدا می‌کند، ملاعبدالله بهابادی یزدی؛ است. با توجه به این مقدمه لطفاً در خصوص دانش تفسیر و تبلور آن در آثار تفسیری ملاعبدالله توضیحاتی بیان بفرمایید؟

■ تفسیر در اصطلاح روشن کردن مفاهیم آیات قرآن و پرده‌برداشتن از مراد و مقصود آنهاست. علم تفسیر قرآن از علوم مبارک و بسیار پر کاربرد نزد مسلمانان بوده و هست. به ویژه شیعیان در زمینه‌های مختلف علوم تفسیر مانند علم قرائت، تجوید، نقطه‌گذاری و علامت‌گذاری، تدوین، فضل قرآن، معانی قرآن، غریب القرآن، مجازات قرآنی، امثال قرآن، احکام قرآن و... دارای سابقه‌ای کهن و بلکه از بنیان گذاران این علوم و فنون بوده‌اند. همان طوری که فرمودید ملاعبدالله بهابادی از جمله اندیشمندانی است که به این مهم توجه کرده است. براساس

مدارک موجود گزارش سه اثر تفسیری «التجارة الرابحة فی تفسیر السورة و الفاتحة»، «حاشیه بر انوار التنزیل» و «درّة المعانی فی تفسیر سورة الإخلاص و السبع المثانی» به ما رسیده است. از بین سه اثر یاد شده تفسیر *درة المعانی* تنها اثر تفسیری ملاعبدالله یزدی است که به چاپ رسیده است این اثر خلاصه‌ای از التجارة الرابحه ملاعبدالله بهابادی است که توسط خود ایشان به درخواست سید سند خلاصه‌نویسی شده و در قالب کتاب *درة المعانی* ارائه شده است. به طور کلی پیرامون تفسیر سوره حمد و اخلاص کتاب‌های تفسیری متعددی نگاشته شده است. این امر به سبب ویژگی‌های خاص این سوره است. جامعیت خاصی در این دو سوره وجود دارد و در این جامعیت عجیب، کلیاتی از علوم دینی و معارف الهی وجود دارد. البته این دو سوره تصویری کوچک و نموداری از قرآن است که خود قرآن کریم شرح مفصل آن خواهد بود.

□ حضرتعالی در مقاله‌ای با موضوع «تحلیل روش تفسیری ملاعبدالله بهابادی» به بررسی روش تفسیری ملاعبدالله بهابادی با تأکید بر کتاب «***درة المعانی*** فی تفسیر السوره و الفاتحه» پرداخته‌اید لطفاً در این خصوص توضیحاتی بیان بفرمایید؟

■ یکی از مباحث اساسی و مقدماتی تفسیر قرآن کریم، مبحث روش‌های تفسیری است. روش تفسیری عبارت است از: مستند

یا مستنداتی که مفسّر بر اساس آن کلامی را که خود ساخته و پرداخته است به عنوان تفسیر کلام خدا و معنی و مقصود آیات الهی قلمداد می‌کند و تنها راه دستیابی کامل به مقصد قرآن را منحصراً همان مستند یا مستندات می‌شمارد. بنده نیز در مقاله «تحلیل روش تفسیری ملاعبدالله بهابادی» به بررسی روش تفسیری ملاعبدالله بهابادی با تأکید بر کتاب «*درة المعانی* فی تفسیر السوره و الفاتحه» پرداخته‌ام. در این اثر ملاعبدالله به شیوه عقلی ـ اجتهادی با تکیه بر منابع و مصادر متعدد به تفسیر سوره مبارکه «حمد» و «توحید» پرداخته است. در توضیح بیشتر باید گفت: هر علمی دارای سه رکن عمده ذیل است:

الف: موضوع؛

ب: هدف؛

ج: روش.

در این میان روش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این که مفسّران از روش‌های گوناگونی در تفسیر قرآن بهره برده‌اند تردیدی نیست. به باور بنده روش تفسیری امری است فراگیر که مفسّر آن را در همه آیات قرآن به کار می‌گیرد و اختلاف در آن، باعث اختلاف در کل تفسیر می‌شود و آن چیزی جز منابع و مستندات تفسیر نیست.

منابع تفسیر در نظر مفسّران متفاوت است؛ یکی معتقد است که تنها منبع معتبر در تفسیر، روایات پیامبر۹ و اهل بیت: است؛ دیگری بر این باور است که در تفسیر باید تنها بر قرآن و روایات

تکیه کرد؛ سومی برای عقل در کنار قرآن و روایات نقشی بسزا قایل است. دیگری قرآن را سراسر رمز دانسته، کشف و شهود را تنها کلید گشایش این رمز می‌پندارد.

به هر حال، اختلاف در منابع تفسیری، کم و بیش در تفسیر همه آیات و سور تأثیر می‌گذارد. اما این گونه اختلافات در واقع مناهج یا روش‌های تفسیری است و تقسیم تفاسیر به مأثور، قرآن به قرآن، شهودی، ظاهری، باطنی، عقلی و اجتهادی در این چهارچوب قابل ارزیابی است.

□ از دیدگاه حضرتعالی ویژگی‌های تفسیری ملاعبدالله چیست؟

■ به باور بنده براساس کتاب *درة المعانی* مهم‌ترین ویژگی روش تفسیری ملاعبدالله را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. تجزیه و تحلیل معانی لغات؛ این رویه یکی از رویه‌های ایشان در تفسیر آیات به حساب می‌آید که قبل از تفسیر آیه به معناشناسی الفاظ به کار برده شده در آن می‌پردازد.

۲. استفاده کردن از آیات و احادیث به منظور فهم صائب؛ در برخی از آیات برای فهم دقیق و صائب از برخی آیات و روایات در تفسیر آیه مورد نظر بهره گرفته است که این رویه را بیشتر در تفسیر سوره اخلاص شاهد هستیم.

۳. توجه دقیق به مباحث ادبی و معناشناختی؛ توجه دقیق به مباحث ادبی و معناشناختی یکی از ضروریات غیر قابل انکار در دانش تفسیر است. در واقع تحلیل ادبی و معناشناختی مسیری

اساسی برای ورود در حوزه بطن متن می‌باشد که مرحوم ملاعبدالله در تفسیر آیات کاملاً به آن التفات دارند.

۴. توجه به بحث قرائات؛ در بحث مالک یوم الدین انواع قرائت‌ها را بیان کرده و در ذیل آن نظر خود را با بیان استدلالی مستحکم ارائه می‌نماید.

۵. بهره‌مندی از شأن نزول آیات؛ برای مثال ایشان در ابتدای تفسیر سوره اخلاص به بیان شأن نزول این سوره مبارکه می‌پردازد.

۶. بیان دقائق و ظرائف آیات؛ بحثی که ایشان در تفسیر سوره حمد به عنوان حقیقت التوحید بیان می‌کنند کاشف از این ادعاست.

۷. دقت فراوان در تبیین مباحث.

□ لطفاً در خصوص منابع و مصادر تفسیری و لغوی ملاعبدالله توضیحاتی بیان بفرمایید؟

■ برای پرهیز از اطاله کلام به صورت مختصر به بیان عناوین می‌پردازم و مشروح این عناوین در مقاله تبین شده است. به طور کلی با تامل در کتاب *درة المعانی* مرحوم ملاعبدالله بهابادی می‌توان منابع و مصادر تفسیری ملاعبدالله را در موارد همچون تفسیر مجمع‌البیان، تفسیر کشاف، تفسیر عیاشی، تفسیر معالم‌التنزیل، تفسیر انوار التنزیل و تفسیر بحرالمحیط خلاصه کرد.

در خصوص منابع و مصادر لغوی ملاعبدالله در تفسیر *درة المعانی* نیز باید گفت که منابع و مصادری که در این اثر ملاعبدالله به آنها رجوع داشته است عبارتند از: لسان العرب، الکتاب سیبویه، کتاب العین الخلیل بن أحمد.

## جناب آقای داوود مهرابی



□ ضمن تشکر از جنابعالی، بفرمایید چه انگیزه‌ای باعث شد در کتاب «رفتارهای انسان ساز از پارسایان اسوه» ملاعبدالله بهابادی را هم در زمرهٔ پارسایان ذکر کنید؟

جناب آقای داوود مهرابی[1]

■ بنده از سال‌های قبل تحقیقاتی در حوزه بررسی سیره علما و دانشمندان داشتم، اما یک بار به ذهنم خطور کرد که بخش‌هایی

---

۱. نویسنده و پژوهشگر.

از شرح حال‌نویسی رایج، به درد همهٔ مردم نخورده و فقط به کار برخی از مردم می‌آید. به خاطر همین تصمیم گرفتم با نگاهی کاربردی‌تر به سیرهٔ علما و زندگی بزرگان بپردازم. به باور بنده بیان زندگی انسان‌هایی از جنس اولیاء خدا و عرفای اخلاق و دین در قالب کتاب در عین اینکه تأثیر زیادی روی مخاطب می‌گذارد، کاری بسیار دشوار و حساس است. دشواری اینگونه مطالب به لحاظ تهیه گفتگوهایی است که باید در حد و شأن آن عرفا باشد و حساسیت آن از جهت مراقبت در بیان افکاری است که به واسطه آن، این انسان‌ها را در مرتبه‌ای بالاتر قرار داده است. اگرچه در سال‌های گذشته تلاش‌هایی برای معرفی این بزرگان صورت گرفته است، اما همچنان ما با وضعیت ایده‌آل فاصله داریم. به سبب همین نگاه، طرح‌های متعدد و متنوعی به فضل الهی در ذهنم خطور کرد که یکی از آنها برداشت‌های انسان‌سازانه از زندگی عالمان پارسایی است که می‌توانند به‌عنوان اسوه ـ چه اسوهٔ عام و چه اسوهٔ خاص ـ مطرح گردند. این طرح در دو جلد قطور سامان یافت. زمانیکه زندگی‌نامه و احوال ملاعبدالله بهابادی یزدی را مطالعه می‌کردم، دیدم در جهات مختلفی رفتارها و عملکرد ایشان می‌تواند قابلیت اقتباس و استناد را داشته باشد که البته به سبب محدودیت در آوردن مطالب فقط برخی از نکات زندگی ایشان را در ذیل عنوان نام مبارکشان یادآور شدم که عمده این مطالب در خصوص روحیه زهد و پارسایی ایشان در عین توانایی مالیشان بود.

□ از دیدگاه حضرتعالی زهد و پارسایی ملاعبدالله در کدام رفتارهای ایشان متجلی شده است؟

■ در اینکه مرحوم بهابادی یزدی انسانی پارسا و زاهد بوده، شکی وجود ندارد. ارباب تراجم و شرح حال نگاران در شرح حال او این را ذکر کرده‌اند که وی زاهدترین و با تقواترین شخصیت زمان خود، و در زهد و تقوا و پارسایی و وارستگی بی‌نظیر بوده است، اما متأسفانه به‌صورت تفصیلی از نمودها و مصادیق زهد وی یاد نشده است. هر چند از گزارش‌های احوال علمی و معنوی او و منصب‌هایی که داشته می‌توان جلوه‌هایی از زهد و پارسایی استنباط کرد. ایشان در خاندانی بوده که مناصب حکومتی داشته‌اند، ولی بر عکس خاندان خود، مسیر علم و دانش و تهذیب و تحقیق را برگزیده است و همین یک نکتهٔ مهم در زاهد دانستن وی است.

اما اینکه مسئولیت تولیت یا خزانه‌داری حرم مقدس امیرالمومنین علی[۷] را که از سوی شاه وقت یا یکی از شخصیت‌های مهم سیاسی صفوی به وی پیشنهاد شده و پذیرفته است، نقض و نقصی به مقام ارجمند زهد او وارد نمی‌کند، زیرا اولاً، این منصب یک منصب معنوی و غیر درباری بوده است. ثانیاً، اصل پذیرش منصب‌های حکومتی و درباری نشانهٔ غیرزاهد بودن اشخاص نیست. درست است که موقعیت و بستری در این منصب‌ها وجود دارد که بیشتر انسان را در معرض فدا کردن زهد و فاتحه خواندن به روح پارسایی قرار

می‌دهد، اما زهد در فرهنگ اصیل شیعی معنایی وسیع‌تر و دقیق‌تر از زهدی که در اذهان تودهٔ مردم است، دارد.

زهد به‌معنای گوشه‌گیری، عزلت، انزوا و مراودهٔ اندک با مردم و پوشیدن لباس‌های خشن و مانند این امور نیست. زهد در فرهنگ الهی اسلامی شیعی، دل نبستن به دنیا و بی‌رغبتی نسبت به آن و در عین حال تلاش فراوان در مسیر آخرت و همچنین غصه‌نخوردن به خاطر چیزهایی که در دنیا از ما فوت شده و شاد نگشتن به چیزهایی که در دنیا به ما رو آورده است، معرفی شده است. البته صرف دل نبستن به دنیا نباید حربه‌ای برای غوطه خوردن ظاهری در رفاه حادّ و شدید باشد. زهد واقعی خواه ناخواه باید تجلی بیرونی و ظاهری هم داشته باشد، اما اکتفا به ظاهر زاهدانه و در باطن دلبسته بودن به هزار رقم امور، به معنای زهد نیست.

اما دربارهٔ مرحوم بهابادی، گزارش‌هایی که از وضیعت زندگی اجتماعی و علمی وی به ما رسیده نشان می‌دهد که او چه در زمانی که در شیراز بوده و چه عصری که در اصفهان زیسته و چه وقتی که در نجف اشرف سکنی گزیده است، دلبستهٔ دنیا و مشتیهات نفسانی نبوده و دلخوشی‌اش به تحصیل و علم‌آموزی، تدریس و تربیت شاگرد، تحقیق، نگارش، پژوهش، تهذیب و کسب طهارت معنوی و روحی بوده است و این‌ها نشان‌دهندهٔ درجهٔ بالای زهد و وارستگی وی است. اما به غیر از این موارد لابد خصلت‌های زاهدانهٔ بسیاری داشته که در تاریخ ثبت نشده است

و چـون انسـان‌های زاهـد زیـادی در عصـر وی بوده‌انـد کـه خصوصیاتشان ثبت شده و از سوی دیگر گفته شده ملاعبدالله یزدی زاهدترین شخص زمانه‌اش بوده و از اشخاص هم عصرش زاهدتر و پارساتر بوده، پس وی حتماً مستجمع صفات متعدد اخلاقی و پارسامنشانه بوده و این جنبه از زندگی وی اگر اهمیتی افزون‌تـر از زنـدگی علمـی‌اش نداشـته باشـد، اهمیـت کمتـری نخواهد داشت.

□ در مورد ملاعبدالله یزدی چه کراماتی ثبت شده است؟ و بر اساس تحقیقات شما، چه بستری می‌تواند موجب صاحب کرامت شدن اشخاص شود؟

■ بنـده در کتـابم ایـن کرامـت را بـه نقـل از قصـص العلمـای مرحـوم میـرزا محمـد تنکابنی بـدین تقریـب نقـل کـرده‌ام که ذکـر شده ملاعبدالله وقتی به اصفهان، وارد شد، چون قدری از شب گذشت، با توجه باطنی، به شهر اصفهان نظری کرد؛ پس به همراهانش گفت: وسایل را جمع کنید تا از این شهر، با عجله بیرون برویم؛ زیرا چندین بساط شراب می‌بینم که در این شهر، چیده شده است و اگر خدا عذابی نازل کند، ما هم با آن، می‌سوزیم.

پس، همراهانش، اسباب و وسایل را برداشتند و ملاعبدالله، بر مرکب خویش، سوار شد و از آنجا رفتند. هنوز به بیرون شهر، نرسیده بودند که وقت سحر، فرار رسید و آخوند، دوباره با توجه

باطنی، به شهر اصفهان، نظری کرد. سپس به همراهانش گفت: برگردید؛ زیرا، چندین و چند سجاده نماز را می‌بینم که پهن شده و عده‌ای نماز شب می‌خوانند. این، آن را جبران می‌کند. آن‌گاه به منزلی که در شهر داشت، بازگشت. البته این حکایت به‌گونه‌ای دیگر هم نقل شده، ولی این قصه، نشانگر این است که اشتغالات اجتماعی و دل‌مشغولی‌های تحصیلی و علمی، ملاعبدالله را از فتوحات معنوی، غافل نساخته بود و هر روز که می‌گذشت، شکوفایی اخلاقی و عطر ملکوتی او افزون‌تر می‌شد. دوری گزیدن از دنیای فانی، موجب آرامش نفس و اطمینان خاطر آن فرزانه والا گوهر بود، به طوری که رسیدن به قلّه تکامل و تهذیب نفس، برای او آسان شده و ارجمندی شخصیت او را بیش‌تر نمایان می‌ساخت. سخنانی که از نفس گرم ملاعبدالله سرچشمه می‌گرفت، نه تنها نسخه‌ای کارآمد، بلکه دارویی شفابخش بود و نورانیتی ویژه با خود داشت. طبیعی است که شاگردانش نیز از شمع وجود وی بهره برده و در مسیر تهذیب و خودسازی گام بر می‌داشتند و ازاین‌رو رفتار و منش و کردار و گفتار مرحوم یزدی، انسان ساز بوده و هست.

اما اینکه فرمودید چه بستری باعث صاحب کرامت‌شدن انسان می‌شود، در جواب عرض کنم که دو بستر خاص و عام داریم. بستر عام، محیط و جامعه‌ای است که انسان در آن زندگی می‌کند و هر چه محیط و جامعه پاک‌تر باشد انسان در مسیر صاحب کرامت‌شدن سریع‌تر حرکت می‌کند. مثلاً در زمان ظهور

حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) اغلب انسان‌ها صاحب کرامت می‌شوند، چون بستر یک بستر معنوی خالص است. در دوران غیبت هم مشاهده می‌شود که مثلاً در حوزه‌های علمیه انسان‌های صاحب کرامت بیشتر رشد کرده و تعدادشان بیشتر بوده است. علت این امر جدای از تلاش‌های شخصی و در بوتهٔ تهذیب اساتید اخلاق قرار گرفتن، ساختار زیست طلبگی و کمیّت بیشتر معنویت در آن است.

اما در بستر خاص بسته به تلاش خود انسان برای یافتن استاد و ارتباط با دوستان پاکدل و کوشایی در انجام عبادت‌های خالصانه و ریاضت‌های شرعی، انسان می‌تواند صاحب کرامت شود. مرحوم بهابادی یزدی هم زمانی که در شیراز درس می‌خواند و در عصری که در اصفهان می‌زیست، و همچنین سالیانی را که در نجف اشرف اقامت داشت، انسان‌های عارف و اخلاقی را در پیرامون خود مشاهده می‌کرد، ولی به نظر بنده وی بیشتر از بستر خاص تهذیب استفاده کرده تا بستر عام آن؛ چون در زمان وی بستر عام تهذیب فراهم نبوده است. به خاطر همین می‌توان نتیجه گرفت وی انسانی وظیفه محور بوده و مدام به تکلیفش عمل می‌نموده و دارای ریاضات شرعی بوده است و به همین خاطر چشم دل وی گشوده شده و باطن عام دنیا را در مواردی مشاهده کرده که گزارش یکی از کرامت‌های وی در همین زمینه، در تاریخ ثبت و ضبط شده است.

□ اسوه بودن ملاعبدالله بهابادی آیا فقط برای حوزویان است، یا سایر مردم را هم شامل می‌شود؟

■ خصوصیات و ویژگی‌های رفتاری و اعتقادی مرحوم بهابادی یزدی متعدد است و در بخش‌هایی از آن می‌تواند وی اسوۀای برای همۀ مردم و در برخی موارد اسوه برای برخی اصناف و گروه‌ها باشد. مقام معنوی و علمی وی بلند است و در زمینۀ تلاش علمی می‌تواند برای حوزویان و دانشگاهیان و حتی دانش آموزان به‌عنوان اسوه معرفی گردد. در جهت معنوی هم واقعیت این است که هدف از آفرینش ما این بوده که مقرب درگاه خدا شویم. به باور بنده مرحوم بهابادی در این زمینه ـ البته با بیان اقتضائات خاص هر طبقه از مردم ـ می‌تواند اسوه‌ای عام برای همگان باشد. دیگر اینکه اسوه بودن در زمینۀ علم و معنویت باید با لوازمش همراه باشد.

مقام معظم رهبری چهار سال قبل در جلسه‌ای فرمودند که داشتن معرفت‌دینی و معرفت‌اسلامی از لوازم اسوه شدن است. می‌توان در همین راستا و با همین نگاه از زندگی علمی و معنوی مرحوم بهابادی و امثال وی منظومه‌سازی تفصیلی و مبسوط کرد. برای مثال در زمینۀ علم و دانش ـ که در جایگاه خود یک ارزش و خیر محسوب می‌شود و باید تمام خیر و خوبی‌ها را از جانب خداوند مهربان دید ـ نباید انسان نگاه متکبرانه و غرورآمیز نسبت به دانسته‌ها و دانش خود داشته باشد.

مرحوم یزدی در جهت علمی عالمی برجسته بوده و حتی در

جایی مدعی چیزی شده که در طول تاریخ اسلام کمتر کسی این ادعا را کرده است و آن اینکه ایشان چنانکه مرحوم مدرس تبریزی در ریحانه الادب نقل می‌کند، فرموده است: «اگر بخواهم، به توفیق خداوندی، می‌توانم تمامی مسائل فقه را با براهین عقلی، طوری توضیح دهم که ابداً جای رد و مجال و چون و چرا نباشد.» اگر خوب به فرمایش ایشان توجه کنیم ایشان حتی همین ادعای بزرگ را منوط به توفیق الهی می‌داند، نه اینکه غرور علمی وجودش را فرا بگیرد و اقران و همگنان و دیگر عالمان را به چیزی حساب نکند و نگاه تحقیرآمیز به دیگران داشته باشد. ان شاء الله شما بتوانید در کنگره‌تان، به معرفی هرچه بیشتر این انسان زاهد و پارسا و صاحب کرامت که دارای رفتارهای انسان ساز بوده، بپردازید.

## حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر قاسم کاکائی



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر قاسم کاکائی[1]

از آغاز دوره صفویه تا نیمه نخست قرن یازدهم، اندیشه حاکم بر حوزه‌ها اندیشه اجتهاد و گرایش به فلسفه و علوم عقلی بوده است. در این دوره محقق کرکی (م.۹۴۰ه) از مجتهدان اصولی و بنامی بود که در کنار غیاث الدین منصور دشتکی حکومت تازه

۱. استاد فلسفه دانشگاه شیراز.

تأسیس صفویه را راهبری می‌کردند. اما دیری نپایید که در اثر شیطن اطرافیان اختلافاتی بین محقق کرکی و غیاث الدین به وجود آمد که در اثر آن اختلاف غیاث الدین از مقام صدارت استعفاء داده و به شیراز برگشت و تا آخر عمر به تدریس معقول مشغول شد. پس از رحلت غیاث الدین منصور دشتکی به علل گوناگونی حوزه فلسفی شیراز مورد فشار و بی مهری قرار گرفت و فضلا و دانشمندان شیراز مجبور به جلای وطن شدند. از جمله این علل می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. تحولات سیاسی ـ اجتماعی؛

۲. قوی‌تر شدن حکومت مرکزی صفویه؛

۳. شروع اختلافات بین غیاث‌الدین منصور و دستگاه صفوی؛

۴. ستیز برخی از کوته‌نظران درباری نسبت به حکمت و فلسفه.

پس از استقرار حکومت صفوی، شاهان صفوی برای تعلیم اصول و فروع مذهب امامی اثنی عشری و برای تقویت وجهه مذهبی حکومت خود ناچار بودند دست یاری به سوی علماء بزرگ دراز کند. برای اجرایی شدن این ایده، حکومت قصد داشت تا ابتدا از علماء بزرگ و صاحب نظر که در دسترس بودند، استفاده کند. به طور طبیعی به دلیل جایگاه رفیعی که غیاث الدین منصور دشتکی در شیراز داشت، انتظار می‌رفت که حکومت صفوی برای عملیاتی شدن این ایده دست یاری به سمت ایشان داز کنند، اما بعدها بنا به دلایلی حکومت صلاح را

در این دید که این مساله را متوجه خارج مرزهای ایران به خصوص منطقه جبل عامل نماید به همین منظور از محقق کرکی درخواست یاری کردند و محقق بنا به دلایلی درخواست آنان را استجابت کرد. بدین ترتیب با قدرت ظاهری که شاهان صفوی به محق کرکی دادند و با توجه به این که ایشان اصالتا اهل ایران نبود، لذا با وضعیت سیاسی اجتماعی ایران چندان آشنایی نداشت. در چنین شرایطی طبیعی بود که فرصت طلبان و نان به نرخ روز خوران دور ایشان را به عنوان مشاور گرفتند و با استفاده از قدرت قزلباش‌ها دست به اقداماتی کردند که محقق کرکی از آن اطلاعی نداشت و بعد از اطلاع پیدا کردن از این رویدادها اظهار تاسف کرد. از جمله این اقدامات برخوردهای ناشایست با برخی از بزرگان علوم معقول بود که در سر سلسله آنها غیاث الدین منصور دشتکی قرار داشت. البته در ابتدای ورود محقق کرکی به ایران روابط بسیار خوبی بین ایشان و غیاث الدین منصور دشتکی برقرار بود منتهی بعدها که نزاع بین علوم معقول و منقول پیش آمد این روابط تحت تأثیر برخی مسائل دیگر قرار گرفت که در نتیجه این اختلاف‌ها غیاث‌الدین از منصب صدارت استعفاء داده و به شیراز برگشت و تا آخر عمر خود به کار تألیف و تدریس پرداخت.

ملاعبدالله بهابادی صاحب حاشیه برخلاف استادِ استاد خود غیاث الدین منصور دشتکی توانست، راه تعامل با حکومت صفوی را برگزید. با وجود تمامی این علل مکتب فلسفی شیراز

با این هجرت‌ها نه تنها از بین نرفت، بلکه در نقاط و سرزمین‌های دیگر به نحوی دیگر گسترش یافت. شاگردان با واسطه و بی‌واسطه[۱] غیاث الدین منصور، همچون ملاعبدالله بهابادی صاحب حاشیه و دیگران مکتب شیراز را که وارث حکمتِ اسلامیِ مشاء و اشراق بود در تمام مراکز علمی آن روز گسترش دادند. ملاعبدالله بلافاصله بعد از عزیمت به نجف تدریس دروس حکمت و منطق را شروع کرد. در این دوره بود که اثر فاخر و گرانسنگ حاشیه بر تعذیب المنطق تفتازانی نگاشته شد. در کنار این مطلب شاگردان بنام وی همچون صاحب معالم (م.۱۰۱۱هـ.) صاحب مدارک (م.۱۰۰۹هـ.) و ...نیز همین روش را پی گرفتند. در نخستین سال‌های قرن یازده، شیخ بهایی (۹۵۳ ـ ۱۰۳۰هـ.) با گرایش اجتهادی، فلسفی و عرفانی در پهنه اصفهان، بلکه جهان اسلام درخشید. همزمان با وی، میرداماد (۹۷۰ ـ ۱۰۴۱هـ.)، میرفندرسکی (م.۱۰۵۰هـ.) و ملاصدرا (م.۱۰۵۰هـ.) با اندیشه‌های قوی فلسفی با پدید آوردن آثار افتخارآمیز سکه فلسفه را به نام خود زدند.

با خالی شدن حوزه اندیشه از این متفکران بزرگ و عرصه داران حوزه اندیشه، ابرهای تیره، آسمان شفاف مدرسه فلسفه و اجتهاد را فراگرفته و در غیبت خورشیدها، اندیشه‌های ضد فلسفی و اصولی میدان‌دار شدند. بعدها از دهه چهارم قرن یازدهم حوزه علمیه نجف همانند دیگر حوزه‌های شیعه درگیر موضوع اخباری‌گری شد. بزرگ‌ترین تأثیر را در این بین محمدامین

استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳) داشت. در این عصر، تنها به نام چند تن بر می‌خوریم که دارای مشرب اصولی و گرایش فلسفی بوده و فلسفه و اصول تدریس می‌کرده اند: آقا حسین خوانساری (۱۰۱۶ ـ ۱۰۹۸هـ)،محقق خراسانی (م.۱۰۹۰هـ)، آقا جمال خوانساری (م.۱۱۲۵هـ)، فاضل هندی (م.۱۱۳۷هـ) از جمله این افراد بودند.

مکتب اخباری، با شتاب، در نجف و دیگر مراکز علمی عراق و ایران و بحرین نفوذ و بیش‌تر فقیهان را به خود جذب کرد. دانش اصولِ فقه و اصولیان از جنبش اخباری لطمات بسیار خوردند و حوزه علمیه نجف نیز از این آسیب‌ها مصون نماند.

اقدامات ملاعبدالله و بزرگان دیگر بستری را در نجف به وجود آورد تا با آمدن محمدمهدی بن مرتضی مشهور به بحرالعلوم(متوفی۱۲۱۲) از شاگردان وحید بهبهانی، حوزه نجف با پشت سر گذاشتن ناملایمات دوره اخباری‌گری، به دوره جدیدی گام نهاد.

این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که مجموعه انتقادهای دانشمندان اخباری و نیز میراث علمی آنان، به ویژه تلاش‌های آخرین فقیه نام‌بردار این جریان، شیخ یوسف بحرانی و کتاب مهم فقهی او، الحدائق الناضرة، در بالندگی و شکوفایی این دوره جدید، تأثیر درخور توجهی داشته است.

## حضرت آیت الله مسعودی



□ با تشکر از وقتی که در اختیار دبیرخانه قرار دادید، لطفاً بفرمایید ملاعبدالله بهابادی در حوزه‌های علمیه چه جایگاهی دارد؟

حضرت آیت الله مسعودی[1]

■ علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی از دانشمند نامدار قرن دهم هجری بود که در دانش‌های فقه، اصول، فلسفه، منطق، تفسیر،

۱. مدرس و تولیت سابق حرم مطهر حضرت معصومه.

ادبیات تبحر داشت. به باور بنده ایشان را باید یکی از پیشگامان تحول در حوزه‌های علمیه معرفی کرد. ایشان با نگارش کتاب پرمایه حاشیه توانست بحث‌های منطق را با انسجام و استحکام بیشتری در اختیار جامعه علمی قرار دهد. این کتاب آنچنان با دقت و تامل بیشتری نگاشته شده بود که قرن‌ها در حوزه‌های علمیه شیعه و اهل سنت به عنوان کتب درسی خوانده می‌شد. البته امروزه نیز برخی همچنان این کتاب را به عنوان متن درسی آموزش می‌دهند. ملاعبدالله توانسته اشت بهترین الفاظ را برای رساندن مقصود خویش انتخاب کند که در این خصوص قطعاً مورد عنایت امیرالمومنین[۷] بوده است، زیرا این کتاب را در نجف اشرف نگاشته است. به باور بنده باید همچنان آثار ایشان در حوزه‌های علمیه تدریس شود تا طلاب از دقت‌های علمی این عالم فرزانه بهره‌مند گردند.

- براساس مستنداتی که موجود است ملاعبدالله از طرف یکی از شاهان صفویه تولیت آستان مقدس امیرالمؤمنین را برعهده داشتند و در کنار این همچنان به تدریس علوم معقول در نجف مشغول بودند، لطفاً در این

خصوص توضیح دهید.

■ بعد از عزیمت ملاعبدالله به نجف اشرف ایشان تولیت حرم مطهر امیرالمومنین را بر عهده گرفتند. تولیت در آن دوره به گونه‌ای حاکم شهر آن منطقه محسوب می‌شد و به همین دلیل است که براساس آنچه گفته شده است ایشان خود زندانی داشتند و احکام شرع را اجرا می‌کردند. ایشان در این منصب موفقیت‌های بسیار زیادی را درک کرده بود، حتی بعد از تسلط مجدد عثمانی‌ها بر نجف اشرف با این که ملاعبدالله از طرف شاهان صفویه انتخاب شده بود همچنان در این منصب ابقاء شد.

□ از دیدگاه حضرتعالی بزرگداشت علما و بزرگانی همچون ملاعبدالله تا به چه اندازه ضرورت دارد؟ آیا ما مسئولیتی نسبت به این بزرگان داریم یا نه؟

■ یکی از اموری که به باور بنده ضرورتی غیر قابل اجتناب است، بزرگداشت، فرهیختگان و اندیشمندانی است که به عنوان الگو برای ما معرفی شده‌اند. یکی از وظایف ما معرفی این بزرگان برای جامعه و مردم است. اگر ما بتوانیم این افراد را از نظر علمی معرفی کنیم، دیگران نیز تشویق می‌شوند، تا در این

زمینه ورود پیدا کنند.

هر اندازه بتوانیم این بزرگان را معرفی کرده و ارزش آنها را در جامعه بیان کنیم، به همان میزان مورد توجه آنان خواهیم بود.

با توجه به این که ملاعبدالله نسبت به دیگر بزرگان گمنام بوده است، لذا این کار سختی فراوانی دارد، اما اجر و منزلت آن نیز به همان میزان بالا است. امیدوارم که خداوند متعال همه عزیزان مشغول در این کنگره را موفق و مؤید بدارد.

## حجت‌الاسلام والمسلمین جلال رضوی‌مهر



- از دیدگاه حضرتعالی در قرن دهم علما و اندیشمندانی همچون ملاعبدالله بهابادی چه نقشی در صیانت از ایده فکری عقیدتی شیعه اثناعشری داشتند؟

حجت‌الاسلام والمسلمین جلال رضوی‌مهر[1]

---

۱. محقق و پژوهشگر حوزوی.

■ دربار حکومت صفویه باید گفت که حکومت صفویه، مجمع علما و فقهای بزرگی همچون محقق کرکی، ملاعبدالله بهابادی، شیخ بهایی و علامه مجلسی بود. تجمع این علماء در تبیین بیشتر رسالت نبوی، ولایت علوی و نهادینه کردن اصول فکری تشیع، فقه، احکام، معارف و قوانین مکتب شیعه دوازده امامی و گسترش مکتب اهل بیت: نقش بسزایی داشته و سبب تألیف و ترجمه صدها کتاب ارزنده علمی، فقهی، فلسفی و کلامی شده است. به تعبیر«عیسی صدیق» آثار مهمی که در رابطه با معرفی فرهنگ تشیع در عصر صفویه تألیف شده، به اندازه همه اعصار و قرون بوده است. حاشیه ملاعبدالله از جمله این کتبی است که در حوزه دانش منطق توسط علامه ملاعبدالله بهابادی نگاشته شده است که قرن‌ها در حوزه‌های علمیه مورد استفاده فضلا و طلاب قرار می‌گیرد. علما و فقها در عصر صفویه علاوه بر ارشاد سلاطین در خط رسمیت تشیع دوازده امامی و کنترل آنان در راه ترویج احکام، فرایض، اصول دین و تعدیل آنان می‌بایست در جبهه‌های دیگری نیز بجنگند، که مبارزه با جبهه افراطی علو و صوفی‌گری از جمله آنها بود ک به باور بنده بهترین راه برای مبارزه با چنین تفکری رواج روحیه تفکر و تعقل در جامعه علمی است که به گواهی مستندات تاریخی علامه بهابادی در این حوزه خوب درخشیده است. به عبارتی دیگر علامه بهابادی را می‌توان از مصادیق واقعی آیه ۳۹ سوره احزاب «الَّذینَ یبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یخْشَوْنَهُ وَ لا یخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللَّهَ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسیباً»

دانست که عمر با برکت خود را در ترویج فرهنگ تعقلی اهل بین: مبذول داشت.

□ لطفاً در مورد ویژگی‌های بارز علامه بهابادی مطالبی بیان بفرمایید؟

■ از جمله ویژگی‌های بارز این حکیم منطق‌دان می‌توان به جامعیت وی اشاره کرد. ایشان در حوزه‌های مختلف فقهی، کلامی، فلسفی، تفسیری، بلاغی و ادبی قلم‌فرسایی کرده و برخی از آثار ایشان همچون حاشیه ملاعبدالله همچنان مورد استفاده طلاب حوزه‌های علمیه است. از ویژگی‌های دیگر ایشان می‌توان به شاگرد پروری ایشان اشاره کرد. بزرگانی همچون شیخ بهایی، صاحب معالم و صاحب مدارک از جمله شاگردان این حکیم فرزانه هستند که منشا خدمات زیادی برای اسلام و مسلمین شده‌اند. سومین ویژگی ایشان زهدو معنویتی بود که در اثر آن چشم دل او به حقاق عالم باز شده بود. چهارمین ویژگی ایشان پشتکار و همت والای این حکیم بهاباد بود، زیرا ایشان بعد از این که در شیراز مورد آزار و اذیت کوته فکران قرار می‌گیرد با عزم راسخی به سمت نجف حرکت کرده و در دیار غربت همچنان به مباحث علمی خود ادامه می‌دهد. از ویژگی دیگر ایشان می‌توان به پرداختن به مباحث فقه حکومتی و به نوعی اعمال و اجرای احکام فقه در گستره تحت اختیار وی یاد کرد.

□ از دیدگاه حضرتعالی حاشیه ملاعبدالله از چه جایگاهی در حوزه‌های علمیه برخوردار است؟

■ حاشیه ملاعبدالله به دلیل پرهیز از اطاله کلام و موجز گویی یکی از بهترین متون درسی حاضر است. در این اثر فاخر مباحث با دسته‌بندی مشخص و قابل قبولی برای طلاب ارائه شده است. در جایگاه علمی این اثر گرانسنگ همین بس که هر صاحب فضلی چاره‌ای جز رجوع به این اثر را ندارد.

□ از دیدگاه حضرتعالی کنگره بین‌المللی علامه بهابادی شایسته است در راستای معرفی هر چه بیشتر این حکیم متعالی چه اقداماتی انجام دهد؟

■ به باور بنده باید ابتدا آثار ایشان در حوزه‌های مختلف فقهی، کلامی، تفسیری، فلسفی، منطقی و ...جمع‌آوری شده و توسط فضلای متخصص مورد بحث و بررسی قرار گیرد، چرا که با تحلیل کتب بر جای مانده از ایشان می‌توان مبانی فکری و عقیدتی این فقیه بزرگ را به دست آورد. به اعتقاد بنده حکومت‌ها جور به دلیل داشتن افکار حکومتی ملاعبدالله از معرفی ایشان به جامعه علمی جلوگیری به عمل آورده‌اند.

بزرگداشت این بزرگان و معرفی آنان برای جامعه می‌توانند در فرایند الگوگیری جوانان نقشی بی‌بدیل داشته باشد. ما باید از طریق بیان شرایط حاکم بر روزگار آنان و سختی‌ها و مشکلاتی که در راه ترویج مکتب اهل بیت به جان خریده‌اند را برای نسل

امروز با ابزار هنر و فناوری منتقل کنیم. امیدوارم در انجام این رسالت خطیر موفق و مؤید باشید.

## حجت‌الاسلام والمسلمین محمود رجبی



□ از دیدگاه حضرتعالی، ملاعبدالله بهابادی و آثارش چه جایگاهی در حوزه‌های علمیه دارند؟

حجت‌الاسلام والمسلمین محمود رجبی[1]

■ ملاعبدالله بهابادی یزدی از اندیشمندان قرن دهم هجری است که در آموزش، تعلیم، تعلم، کتابت و تألیف کتب متعدد الگویی

۱. مدرس درس خارج و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

تمام‌عیار برای همه حوزویان است. آثار به جا مانده از این فرهیختمند توانا منشأ برکات بسیاری زیادی برای جامعه علمی شده است. از جمله این آثار می‌توان به حاشیه ملاعبدالله بر تهذیب المنطق تفتازانی اشاره کرد که قرن‌ها مورد تلمذ طلاب حوزه‌های علمیه قرار گرفته است. در دانش تفسیر و کلام اسلامی نیز آثاری از وی به یادگار مانده است که از جمله آنها می‌توان به التجارة الرابحه، حاشیه بر شواهد التنزیل و *درة المعانی* اشاره کرد. کتاب *درة المعانی* تنها اثر تفسیری ملاعبدالله بهابادی است که به زیور طبع رسیده است. در این کتاب مرحوم ملاعبدالله به تفسیر سوره مبارکه حمد و توحید با رویکردی ادبی عقلی پرداخته است.

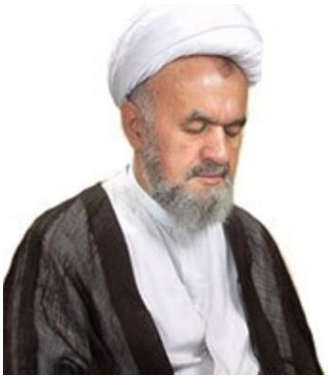
□ لطفاً در خصوص جنبه‌های اخلاقی این فقیه منطقی نکاتی بیان فرمایید؟

■ در واقع می‌توان گفت زندگی این بزرگان سر تا سر اخلاق و معنویت است. امروزه ما می‌توانیم این بزرگان را چه در مقام علم و چه در مقام عمل به عنوان الگویی کامل برای جامعه و جوانان خود معرفی نمایید. به باور بنده باید سیره علمی و عملی این بزرگواران از زوایای مختلف مورد نقد و بررسی و در اختیار جامعه قرار گیرد.

□ لطفاً در خصوص نقش منطق در تکامل انسان نکاتی بیان بفرمایید؟

■ از آنجا که دانش منطق به انسان شیوه درست فکر کردن را آموزش می‌دهد، لذا می‌توان گفت به وسیله این دانش و دانش کلامی می‌توان عقاید درست و نادرست را از هم تشخیص داده و به آن ملتزم شد. در اثر اعتقاد صحیح است که عمل صحیح از انسان صادر شده و او را به سمت سعادت ابدی سوق دهد. منطق در به دست آوردن این اعتقاد نقشی اساسی دارد.

## حجت‌الاسلام والمسلمین علی اسلامی



□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید، لطفاً در خصوص ملاعبدالله و نقش ایشان در ترویج معارف اهل بیت نکاتی بیان بفرمایید؟

حجت‌الاسلام والمسلمین علی اسلامی[1]

---

۱. محقق و پژوهشگر معارف اسلامی.

■ ملاعبدالله بهابادی یزدی یکی از بزرگان قرن دهم می‌باشد که خدمات بسیار زیادی برای فرهنگ تشیع و ترویج آن انجام داده است. از جمله این خدمات می‌توان به تدوین آثار ارزشمند، تربیت طلاب و فضلای بزرگی همچون شیخ بهایی، علامه مجلسی، صاحب معالم و ... اشاره کرد.

□ از دیدگاه حضرتعالی کتاب حاشیه ملاعبدالله دارای چه ویژگی‌هایی بوده است که جز متون درسی طلاب قرار گرفته است؟

■ در حوزه‌های علمیه برای این که یک اثری جز کتب درسی متداول طلاب قرار گیرد باید از صافی‌های مختلفی عبور کند. به عبارتی باید دارای ویژگی‌های خاصی باشد تا فضلا بر روی آن اتفاق نظر داشته باشند. به باور بنده به دلیل این ویژگی‌ها بود که حاشیه ملاعبدالله جز متون درسی طلاب قرار گرفت. اولاً صاحب اثر یکی از بزرگان عرصه منطق و فلسفه در قرن دهم به حساب می‌آید. ثانیاً، کتاب تمام مباحث منطق را با نظم و انسجام خاصی بیان کرده است، ثالثاً در بیان مطالب از ایجاز و خلاصه گویی استفاده کرده است. یعنی ملاعبدالله بهترین و متقن‌ترین مباحث را با الفاظی موجز و مستدل ارائه نموده است. مجموع این ویژگی‌ها باعث شده است که این اثر همچنان متن درسی طلاب حوزه‌های علمیه قرار گیرد.

□ مسئولین شهرستان بهاباد یزد در نظر دارند تا کنگره بزرگداشتی برای این عالم جلیل القدر برگزار نمایند به باور شما برگزاری این کنگره‌ها تا به چه میزانی مفید و ارزشمند است؟

■ به باور بنده امروزه شناخت و بزرگداشت شخصیت‌های علمی حوزه یک ضرورت اساسی برای جامعه ماست تا نسل نو با ذخائر و ظرفیت‌های علمی معنوی خود هر چه بیشتر و کامل‌تر آشنا شوند. بنابراین، نشان دادن نقش و خدمات علما کار بسیار مهم و تأثیرگذاری است؛ چرا که بعد ازپیامبر۹ و اهل بیت: علما سرمشق ما هستند و آگاهی از مشی زندگی آنها برای ما راه‌گشا است. ملاعبدالله بهابادی از نظر علمی، زهد، عبادات و تهجد دارای مقام بالایی بود و هنگامی که در نجف اشرف مستقر بود تولیت آستان مقدس علوی را برعهده داشتند. این بزرگداشت‌ها می‌توانند بزرگان حوزه را از گوشه کتابخانه‌ها خارج کرده و به مردم بشناسانند. البته برای این کار باید یک عزم راسخی وجود داشته باشد تا نسخ خطی موجود ایشان بررسی شده و بعد از نقد و بررسی‌های لازم در اختیار جامعه علمی ما قرار گیرد.

## حضرت آیت الله ممدوحی



□ بـا تشـکر از وقتـی کـه در اختیـار مـا قـرار دادیـد، لطفـاً بفرماییـد ملاعبـدالله و اثـر گرانسـنگ وی در منطـق چـه برکـاتی بـرای جامعـه شیعی و اسلامی ما داشته است؟

حضرت آیت الله ممدوحی[1]

■ ملاعبـدالله بهابـادی یـزدی از حکمـا و منطقیـین زبردسـتی بـوده اسـت کـه در اوائـل قـرن دهـم در بهابـاد یـزد بـه دنیـا آمـد. ایشـان تحصـیلات ابتـدایی خـود را در یـزد گذرانـد و بـرای ادامـه و تکمیـل

۱. استاد و مدرس درس خارج فقه و اصول.

تحصیلات خود عازم اصفهان و شیراز گردید و در این دو شهر از اساتید بزرگی تلمذ نمود تا این که به درجه اجتهاد نائل آمد. بعدها در اثر شرایط حاکم بر جامعه مجبور به جلای وطن شد و در نجف اشرف در کنار بارگاه مطهر و منور علوی سکنی گزید. ایشان خدمات بسیار زیادی به جامعه شیعی و اسلامی ارائه نموده است که از جمله آن خدمات ارائه کتاب گرانسنگ حاشیه ملاعبدالله به دانش‌های عقلی است که قرن‌ها محل رجوع بزرگان از فقها بوده است. عقل و نقل هر دو کاشف حکم الهی هستند و در برابر یکدیگر قرار ندارند و هر کدام دارای حد نصاب خود می‌باشند. به عبارتی برهان عقلی هرگز در برابر وحی نیست و وحی در مقابل عقل خاضع است، زیرا عقل چراغ است و رهبری و حکمرانی از شئون ولایت الهی است و عقل را به این مرتبه راهی نیست. به طور کلی می‌توان گفت ملاعبدالله در رواج اندیشه تعقلی در جامعه شیعی در اوائل و اواخر قرن دهم نقشی بی بدیل داشت. در خصوص حاشیه ملاعبدالله هم باید گفت که حاشیه بر تهذیب المنطق از کتاب‌های پر مغز و تاثیرگذار علم منطق بوده و برای شناخت ملاعبدالله معرفی کتاب حاشیه بر منطق او کفایت می‌کند چرا که این کتاب ارزش بسیاری دارد و هر کس آن را درست بخواند منطق را به خوبی یاد گرفته است.

□ بـه بـاور حضـرتعالی علمـایی همچـون ملاعبـدالله دارای چـه ویژگی‌هایی می‌باشند که همچنان به این بزرگان توجه می‌شود؟

■ معـارف و تعـالیم اسـلامی در زمینـه‌های گونـاگون اعتقـادی، عملی و اخلاقی آثار و دستاوردهای بسیاری در حیات انسان دارد. اخلاص به عنوان یکی از مفاهیم اساسی اخلاق اسلامی و قرآنی، نقش کلیدی و آثار مثبتی در زندگی انسان و روابـط مختلـف او بـا پیرامونش دارد. به باور بنده یکـی از اساسی‌ترین دلیـل مانـدگاری بزرگـانی همچـون ملاعبـدالله معنویـت، اخلـاص و روحیـه زاهدانـه ایـن بزرگـان اسـت. از آنجـا کـه خـدا جاویـد و ازلـی اسـت و عـدم و نیسـتی در ذات لایزال او مفهـومی نـدارد، هـر کـاری نیـز کـه رنـگ خدایی یابد و خالص باشد جاودانه است. مانند قطـره آبـی کـه بـه دریا وصل شود که دیگر قطره نیست، بلکـه دریاسـت. در مقابـل، قرآن کریم عمل غیرخالص را به کف روی آب کـه دوام نـدارد و بـه زودی از بین مـی‌رود تشـبیه می‌کنـد. بنـابراین اگـر عمـل صـحیح و صـالحی همـراه بـا اخلـاص باشـد، شکسـت در آن معنـا نـدارد و برعکس اگر اخلاص نباشد در صورت پیروزی و موفقیـت ظـاهری، در باطن امر شکست خواهد بود.

□ از دیدگاه حضرتعالی بزرگداشت بزرگانی همچون ملاعبدالله چه آثار و برکاتی دارد؟

■ برگـزاری بزرگداشـت بـرای شناسـاندن ملاعبـدالله کـار بسـیار خوب و پسندیده‌ای است. این مهم سـبب آشـنایی نسـل جدیـد بـا

مفاخر و علمای سلف می‌شود و پیوندی بین دو نسل ایجاد می‌کند و این مسئله نیز برکات زیادی دارد و برای حفظ اصالت جوانان، دین و مذهب‌شان مهم است. علاوه بر این نفس برگزاری این کنگره‌ها حداقل شکری است که می‌توانیم در قبال خدمات‌شان انجام دهیم.بزرگداشت علما و فقها، ترویج خدامحوری در جامعه اسلامی محسوب می‌گردد.

این همایش‌ها باید علما را در سطح جهانی بشناساند و کسانی که جهانی می‌اندیشند بیایند و این افراد را مورد بازنگری قرار دهند و با افکار آنها آشناشوند.

نکته دیگری که توجه به آن حائز اهمیت است احیاء آثار علمی این بزرگان است. کنگره باید به شیوه مطلوب اقدام به احیاء این آثار زیر نظر متخصصین آن نماید.

## حجت الاسلام والمسلمین بغدادی



□ تشکر می‌کنم از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید. به عنوان سؤال اول جایگاه علمی ملاعبدالله و آثار نگارشی وی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حجت الاسلام والمسلمین بغدادی[1]

■ ملاعبدالله یزدی از عالمان قرن دهم هجری و از دانشمندان

---

۱. محقق و پژوهشگر.

مشهور ساکن شیراز و اصفهان بوده است. شما اگر همین مقدمه مختصری که در چاپ «حاشیه» انتشارات اسلامی حوزه است را ملاحظه نمایید یا به کتاب‌های «امل الآمل» شیخ حر عاملی یا «اعلام الشیعه» آقابزرگ تهرانی و «الذریعه» او و «اعیان الشیعه» سید محسن امین عاملی مراجعه کنید، می‌بینید که او را با اوصاف بلندی ستایش کرده‌اند. ملاعبدالله در علوم معقول و منقول هم تدریس داشته و هم تألیف نموده است. وی با اینکه از مراجع تقلید نبوده، ولی دانشمندی بزرگ و ملایی برجسته بوده و حق زیادی به گردن حوزه‌ها دارد و مطرح شدن ایشان دارای فواید بسیار زیادی برای حوزه‌های علمیه به طور خاص و عموم مردم به طور عام است. به باور بنده مقام ایشان نیاز به اغراق ندارد. چون خصوصیات مثبت زیادی دارد. شخصیت وی این اندازه محاسن دارد که تبیین و معرفی همان‌ها می‌تواند وی را الگو و اسوه قرار دهد. مشکلی که درباره زندگی او وجود دارد این است که در مورد ایشان اطلاعات کم است و نفس برگزاری این کنگره که شما به پا می‌دارید، می‌تواند اطلاعات بیشتری را درباره آن عالم ربانی منتشر سازد. متأسفانه نداشتن وضع اجتماعی ویژه باعث شده تا برخی بزرگان کمتر مطرح شوند و این یک رسم غلط است که فقط کسانی که دارای وضع اجتماعی هستند، بیشتر مطرح می‌شوند. مرحوم ملاعبدالله دانشمند خیلی خوبی بوده و شخصیتی همچون شیخ

بهایی شاگرد او است و خود شیخ بهایی با اینکه انسانی ذوالفنون و علامه است و مقدار و اندازه دانش دانشمندان دیگر را می‌شناسد درباره ملاعبدالله تعبیر «علامه» را به کار می‌برد و این نکته مهمی است. یعنی شیخ بهایی از آثار ارزندهٔ ملاعبدالله و توان علمی و میزان دانشش اطلاع داشته که این تعبیر را به کار برده است. همچنین نوشته شده که مرحوم صاحب معالم و مرحوم صاحب مدارک که از دانشمندان بزرگ شیعه در ابتدای قرن یازدهم و از معاصران شیخ بهایی بوده‌اند، از شاگردان ملاعبدالله هستند. منتهی بایستی این را تحقیق کرد که آیا این دو در اواخر دهه هفتم و در دهه هشتم قرن دهم هجری در نجف حضور داشته‌اند یا نه؟ چون بعید است ملاعبدالله یزدی به شام (لبنان و دمشق و...) رفته باشد و در آنجا این دو به درسش حاضر شده باشند.

□ لطفاً در خصوص قبول منصب تولیت از ناحیه سلاطین صفوی توضیحات لازم را بیان فرمایید؟

■ ملاعبدالله بهابادی بعد از عزیمت به نجف اشرف از طرف یکی از سلاطین صفویه تولیت حرم منور علوی را بر عهده می‌گیرند و این امر حتی بعدها به فرزندان ایشان واگذار می‌گردد. در این مدت این خاندان که به خاندان ملالی مشهور

هستند خدمات شایان توجهی به جامعه اسلامی ارائه کرده‌اند. در این باره علامه سیدمحسن امین سخن گفته است. چنانکه در کتاب «ماضی النجف و حاضرها» از مرحوم آل محبوبه و «معارف الرجال» شیخ محمد حرزالدین و نیز «تاریخ النجف الاشرف»نوه او (مرحوم شیخ محمدحسین حرزالدین) و بلکه در «موسوعه العتبات العالیات» و تمامی کتبی که درباره تاریخ نجف و شخصیت‌های نجفی نوشته شده، یا از ملاعبدالله یا خاندان وی حتما مطالبی ذکر شده است. محل دفن وی نیز هم بر طبق اسناد متعدد و هم به سبب همین منصب‌داری در حرم، در حرم حضرت علی[۷] است. هر چند منطقه‌ای که در بهاباد یزد به وی منسوب است باید گرامی داشته شود و شاید این منطقه، محل تولد یا محل زندگی ملاعبدالله یا جایگاه زندگی یکی از منسوبان وی بوده و در هر صورت،به سبب انتساب به ملاعبدالله بهابادی یزدی شایسته تکریم و احترام است.

□ از دیدگاه حضرتعالی کتاب حاشیه از جهت علمی و از حیث فصاحت نوشتاری چگونه کتابی است؟

■ حاشیه ملاعبدالله یزدی کتابی با ارزش است و حوزه‌های علمیه از آن بسیار استفاده کرده و می‌کنند. ملاعبدالله این کتاب را در نجف اشرف نوشته است و چه بسا مثل رضی الدین

استرآبادی که کتاب مشهور شرح کافیه را در حرم شریف نجف نوشته، ملاعبدالله هم در فضای معنوی خود حرم این اثر را نوشته باشد. حاشیه در جایگاه خودش علمیت خوبی دارد و قرن‌ها کتاب رایج منطقی حوزه‌ها برای آموختن منطق در سطوح ابتدایی بوده و می‌توان آن را ناسخ کتب منطقی ما قبل از خودش دانست. از حیث فصاحت بیان و روانی الفاظ و بلاغت جملات و عبارت‌ها هم نه تنها حاشیه که بقیه آثاری که از ملاعبدالله بر جای مانده و شیخ آقا بزرگ در لابه‌لای کتاب شریف «الذریعه» بخش‌های کوتاهی از آنها را نقل می‌کند، نشان می‌دهد که مرحوم یزدی یک عالم فصیح و بلیغ بوده و این نه تنها به سبب تدریس علوم بلاغی و دانش‌های ادبی توسط وی بوده به سبب قوت عربی‌دانی حوزه‌ها در آن روزگارها بوده است. شما کتاب «اعیان الشیعه»سیدمحسن امین را ببینید. ایشان نسبت به ایرانی‌های قدیمی که کتب علمی و درسیمی‌نوشته‌اندتحسین بسیار دارد و از فصاحت و روانی و بلاغت آثار آنان و مولفانشان یاد می‌کند.

□ از دیدگاه حضرتعالی، آیا شهرت ملاعبدالله به سبب شهرت کتاب حاشیه بوده یا عامل دیگری نیز دز این امر دخیل است؟

■ علت شهرت ملاعبدالله را نمی‌توان در حاشیه منحصر کرد، چرا که ایشان قبل از نگارش و تألیف این اثر فاخر دارای شعرت قابل توجهی بوده است هر چند که این شهرت به شهرت بزرگانی

همچون محقق کرکی، مقدس اردبیلی، شهیدثانی، شیخ بهایی و علامه مجلسی نبوده است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در «طبقات أعلام الشیعه» نقل می‌کند که شهید ثانی نامه‌ای به وی می‌نویسد(که به عقیده بنده احتمالا پیرامون علوم معقول و منطق و فلسفه و حکمت بوده که مرحوم یزدی در پی ایجاد موج آن در اصفهان یا نجف بوده است) و این نامه‌نگاری نشان می‌دهد که وی در شام هم مقداری شناخته شده بوده است و این قبل از نوشتن حاشیه است. چون حاشیه را پس از شهادت شهید ثانی نوشته است. همچنین وی قبل از رفتن به نجف گمنام نبوده چون او را از اصفهان به نجف فرستاده‌اند. البته اسناد و مدارک دولتی اصفهان را باید دید که به چه دلیل وی را برای مسئولیت داشتن در حرم نجف برگزیده‌اند؟ وضع وی در اصفهان و جایگاه سیاسی و علمی و اجتماعی‌اش چگونه بوده که او را راهی نجف کرده‌اند؟ دیگر این که وی را گاهی با ملاعبدالله شوشتری خلط کرده‌اند. در اسناد باید به این مهم توجه داشت. اعتبار حوزوی و ببیش‌تر از ملاعبدالله یزدی بوده ولی در نیمه دوم قرن دهم به ویژه بخش اول این نیم سده، اعتبار ملاعبدالله یزدی بیشتر بوده است و ملاعبدالله شوشتری یک طلبه نونهال بیشتر نبوده است. سال وفات مرحوم یزدی ۹۸۱ق و رحلت مرحوم شوشتری در ۱۰۲۱ ق است و این یعنی مرحوم یزدی هم عصر اساتید ملاعبدالله شوشتری قرار دارد. حتی اگر از لحاظ زمانی تطبیق کند، شاید ملاعبدالله شوشتری

در دوران جوانی، موفق شده باشد مرحوم یزدی را که عالمی کهنسال بوده در حین تدریس یا در هنگام خزانه‌داری کتابخانه حرم مشاهده کرده باشد. اسناد صفوی و اسناد عثمانی و اسناد حرم مطهر هم لازم است دیده شود تا اطلاعات ما کامل‌تر شود. من به زودی سفری به نجف اشرف دارم و سعی میکنم در این موارد جستجو و بررسی کنم. به باور بنده آنچه لازم است به آن پرداخته شود علت شهرت و ماندگاری آن است. به طور کلی علما شیعه در طول تاریخ به دلیل اخلاصی که داشتند آثار آنان همیشه مانده و خواهد ماند. حقیقت اخلاص، انجام دادن عمل برای خدا و به انگیزه تقرّب به او است که علت بقا نام و نشان علمایی همچون ملاعبدالله را باید در این حقیقت دنبال کرد. یکی از اسامی خداوند تبارک تعالی، نام مطهر «باقی» است؛ خداوند را در دعای جوشن کبیر «یا باقی» صدا می‌زنیم. اگر اعمالی برای خدا انجام شد، به برکت «باقی» عمل رنگ بقا به خود می‌گیرد و وقتی عمل رنگ بقا به خود گرفت، این رنگ بقا هم می‌ماند؛ اما اگر عملی را برای غیر خدا انجام شود چون در این عمل رنگ «باقی» نیامده عمل بقا ندارد. عمل که بقا نداشت، فانی می‌شود. بنابراین در یک کلمه می‌توان گفت علت ماندگاری این بزرگان در اخلاص آنان جستجو کرد.

**جناب آقای دکتر حسین رهنمایی**



□ ضمن تشکر از شما اگر اجازه دهید درباره آثار و تألیفات ملاعبدالله یزدی به بحث بنشینیم و اینکه عیار علمی ایشان بر اساس آثار مطبوع و مخطوطش چه اندازه است؟

جناب آقای دکتر حسین رهنمایی[1]

■ بنده نیز از جنابعالی و سایر دوستانتان تشکر و قدردانی

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.

مـی‌کنم. علامـه ملاعبـدالله یـزدی از بزرگتـرین فیلسـوفان و دانشمندان اوائل قرن دهم است. ایشان دارای ویژگی‌های متعدد و برجسته‌ای است که ورود به عرصه شناخت وی بر اساس آثارش امر مناسبی است. می‌دانیم که ارزش و جایگاه هر شخص به عقل و دانسته‌ها و میزان شناخت و معرفت وی است. نمود خارجی این درک و شناخت و معرفت، گفته‌ها و سخنان شخص و نوشته‌ها و مکتوباتش و نیز منش عملی، رفتار و کردار او می‌باشد. یعنی بر این اساس می‌توان عیار علمی و توان دانش یک شخص اندیشمند را تبیین و معرفی کرد. فقط به ضمیمه این بحث همیشه باید نیم نگاهی به بستر زمانی زیست آن شخص هم داشت. چون نسبت به گذشتگان و دانشمندان سابق وقتی ما اندیشه و فکر و معرفت آنان را با آثار و تألیفاتشان می‌فهمیم، گاه این آثار مولود زمانه و بر اثر جو خاص زمانه‌ای بوده که اینان در آن می‌زیسته‌اند. بدون نگرش به این مقوله، ممکن است عیار علمی شخص را در حدی تشخیص دهیم، ولی در حقیقت عیار دانش او بسیار بیشتر از آن حدی بوده که بر اثر آثارش تشخیص داده‌ایم و این آثاری که از او به ما رسیده است، به سبب اکراه جامعه یا حکومت عصرش یا وجود موج علمی منفی زمان او یا بر اساس وجود جو تقیه به رشته نگارش در آمده باشد. نکته بعدی در مورد بعضی از شخصیت‌های مشهور، این است که شناخت ما گاهی به سبب نگرش ناقص بدانها، شناختی ناقص است و از اصلی‌ترین عوامل این امر، در دسترس

نبودن تمامی آثار و تألیفات آنان است. با این بیان ببینیم علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی آیا اولاً تمام آثارش چاپ شده است. ثانیاً، نگرش ما به او یک نگرش کامل بوده یا نه؟ جواب سؤال اول منفی است. از مرحوم یزدی فقط حاشیه بر تهذیب المنطق و *درة المعانی* که در تفسیر سوره حمد و توحید می‌باشد به طبع رسیده و ما از اصل نسخه اغلب آثارش که اتفاقاً فقط منحصر به علم منطق نبوده، بی‌اطلاعیم. حال نسخه‌ای از آن آثار در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی باقی نمانده باشد یا نمانده باشد محتاج جستجو است. جواب سؤال دوم هم این است که شناخت ما از ملاعبدالله یک شناخت ناقص است. بزرگترین شاهد و قوی‌ترین بینه و روشن‌ترین دلیل برای اثبات ناقص بودن شناخت ما از آن علامه فقید، این است که جوامع علمی ما، چه برسد به توده مردم، شناخت دقیقی از ایشان ندارند و نهایتاً معرفت و شناخت ما این است که وی یک عالم یزدی است و کتابی به نام «حاشیه» در علم منطق نوشته است. پس نسبت به شخصیت‌هایی که اینگونه هستند اولین کار ما لزوم شکستن این فضای ناکامل است؛ و شناساندن کامل‌تر آن عالم و شخصیت، اولویت اصلی ما پیرامون وی باید باشد و اگر زحمات شما در این کنگره هیچ فایده‌ای نداشته باشد جز اینکه بتواند شناخت مجامع علمی و نیز توده مردم در یزد و غیر یزد را نسبت به این دانشمند اندیشمند افزایش دهد، باید به شما دست مریزاد و احسنت گفت.

□ إن شاء الله که بتوانیم در مسیر معرفی هر چه بیشتر مرحوم بهابادی خدمتی انجام دهیم. فرمودید برای شناخت یک شخص باید به آثار مخطوط و مطبوعش بنگریم و شناخت ما ناقص نباشد. همچنین باید دید جو اکراه و تقیه در کار نبوده باشد که این هم در شناخت ما از علمیت شخص تأثیر می‌گذارد. از منظر شما آیا این مسائل دربارهٔ مرحوم بهابادی نیز روی داده است؟

■ به عقیده بنده همین گونه است؛ یعنی شناخت ناقص ما فقط معلول در دسترس نبودن تمامی آثار مرحوم بهابادی یزدی نیست، بلکه جو زمانه و فضای زیست وی نیز چیزهایی را بر وی تحمیل کرده است که باعث شده عیار دانش و رتبه علمی وی چنان که باید حتی در آثارش هم نمود نداشته باشد. در توضیح این موضوع باید عرض نمایم که جو اکراهی تحمیل شده به یک اندیشمند گاه از سوی حکومت است و گاهی از سوی موج علمی منفی‌ای که در مکان زندگی او یا زمانه‌اش جریان دارد و گاه به سبب تشخیص خود شخصیت که ابناء زمانه را در حدی نمی‌داند تا آثارش را برایشان به دلخواه و آن گونه که می‌خواهد بنویسد. به نظر بنده هر سه مسئله یاد شده در مورد مرحوم ملاعبدالله وجود داشته است. ایشان هم به سبب اکراه حکومتی و هم وجود موجی که در حال نضج گرفتن بوده و هم براساس شناختی که از زمانه‌اش و بستر علمی آن داشته، در نظریه‌پردازی و نگارش اثر،راه احتیاط را پیموده و میزان دانش و عیار علمی‌اش بر تراز این شناخت ناقص فعلی ما می‌باشد.

□ ممکن است همین بحث را مقداری بیشتر باز کنید و مطالب را به صورت مصداقی و روشن‌تر دربارهٔ ملاعبدالله بیان بفرمایید؟

■ اصل این مطلبی را که ذکر کردم یک مطلب عمومی و کلی است که در هر زمانی، حتی زمانه ما، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد و منحصر به عصر صفویه و شخص ملاعبدالله یزدی نیست. به علاوه تبیین دقیق این مسئلهٔ شناخت اندیشه و عیار دانش افراد با تلفیق نگرش‌های جوهری و حاشیه‌ای، محیط خاص خود را می‌طلبد و پیشنهاد می‌کنم شما در حین برگزاری کنگره یا در نشست‌های مقدم بر کنگره، پیرامون همین جهات با صاحب‌نظران و اندیشمندان همین عرصه‌ها که در قم کم نیستند، به بحث بنشینید و اگر در این امر موفق شوید نه تنها خدمتی به علامه ملاعبدالله یزدی کرده‌اید که یک ملاک و معیار مفید برای «شناخت‌شناسی عیار دانش اندیشمندان» به دست داده‌اید و باور کنید یکی از ارکان بحث «کرسی‌های آزاداندیشی» تفکیک همین شناخت ناقص و شناخت کامل و قضاوت‌های غلط و درست مترتب بر آن است.

اما درباره جناب ملاعبدالله یزدی؛ ایشان «شخصیتی ذوالفنون و همه چیزدان» است؛ یعنی وقتی به سیرهٔ علمی او نگاه می‌کنیم او را در دانش‌های متعددی صاحب نظر و دانا می‌بینیم. وی در کنار تدریس و فعالیت‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی که داشته، سالیان متمادی به تدریس علوم دینی و دانش‌های

حوزوی رایج آن عصر در اصفهان، شیراز و نجف اشتغال داشته است. دانش‌های حوزوی در روزگار گذشته مانند امروزه نبوده که عمدتاً در ادبیات،حکمت، فقه، اصول و کلام منحصر باشد، بلکه نجوم، هیئت، ریاضی، هندسه، طب، عرفان، علم الحیل(مکانیک و فیزیک) و موسیقی و عروض و حتی علوم غریبه و کیمیا(شیمی) و... هم به صورت قابل توجهی تدریس می‌شد و حوزویان عمدتا دارای اطلاعات گسترده و پر شاخه‌ای بودند. البته در زمان حاضر چون طلاب معمولاً پس از دوران دبیرستان وارد حوزه می‌شوند و در دبیرستان دروسی چون ریاضی، فیزیک، مکانیک، شیمی و علوم تجربی... را می‌خوانند، به فراگیری دروس سابق حوزه که الان متروک شده چندان نیازی ندارند و اگر واقع بین باشیم نیازی هم نیست که طلاب در این دوره زمانه بیایند و دانش‌های رایج سابق را فرا بگیرند. چون فنون گسترش پیدا کرده و در ممالک اسلامی در عرض حوزه‌ها، نهادهای علمی دیگر فعالیت بسیار دارند و به طور طبیعی یک طلبه در زمان حاضر نه نیازی هست و نه با حجم وسیع احتیاجات فقهی، کلامی، اخلاقی و اجتماعی، می‌تواند علم تشریح و کالبد شکافی و جراحی را فرا بگیرد. اما از حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل که به عقب‌تر برگردیم می‌بینیم عالمان و روحانیون در عرصه‌های مختلفی دارای اطلاع بسیار یا صاحب نظر بوده‌اند. در عصر ملاعبدالله بهابادی هم معمولاً عالمان برجسته در اغلب علوم

صاحب نظر بوده و در علوم معقول و علوم منقول و حتی فنون و صنایع هم دست داشته‌اند. جامعه علمی کشورهای اسلامی هم همین روحانیون بوده‌اند و نهاد علمی دیگری در عرض اینان قرار نداشته و اگر از منشیان درباری و شاعران بگذریم(که اینها نیز غالبا نزد روحانیون درس می‌خوانده اند) سواد و دانش و علم منحصر در روحانیت بوده است. علامه مل عبدالله بهابادی یزدی نیز در دانش‌های متعددی صاحب نظر بود. اما آیا تمام قدرت علمی و توان دانش وی به منصه ظهور رسیده است و ما می‌توانیم از میراث علمی وی الان به صورت کامل بهره ببریم؟ جواب منفی است. چون اولاً حکومت در اواخر عصر ملاعبدالله سر ناسازگاری با علوم معقول را دارد و نشانه این امر قتل عام فلاسفه و عرفا در قزوین چند سال بعد از ارتحال علامه یزدی است. ثانیاً بستر علمی اجتماعی عصر صفوی به سمت ظاهرگرایی، نص‌محوری و اخباری گری پیش می‌رفته است و موج مذکور باعث می‌شود که انسان‌های ذوالفنون و همه چیزدان یا گوشه‌گیر شوند یا ضمن حضور در مجامع علمی، تمام توانایی علمی خود را در تدریس یا تألیف بروز ندهند. ثالثاً بر اثر همان بستر ایجاد شده و موج در حال نضج و در شرف تکوین، همت‌ها کوتاه شده و میل به فراگیری دانش‌های متعدد اندک شده و این باعث می‌شود شخص همه چیزدان از آموزاندن همه چیزهایی که می‌داند طفره برود و فقط به برخی موارد خاص مد

نظر خود اکتفا کند. در زمان سلاجقه و با قدرت گرفتن اشعری گری نیز همین رویکرد را در برخی عالمان همه چیزدان بسان خیام نیشابوری می‌بینیم. حتی وی را به خسّت علمی متهم کرده‌اند در حالی که علامه نیشابور کسی را لایق نمی‌دید تا همه چیز را بدو یاد دهد و اگر کسی مثل غزالی مدتی در درسش شرکت می‌کند نه لیاقت بهره‌برداری علمی از استاد را دارد و نه به شأن علم و جایگاه استاد احترام و ادبی می‌گذارد. ملاعبدالله نیز اینگونه بوده و در هر سه جهتی که یاد کردم جلوه‌هایی از دانش و علم و توان علمی بالایش را مستور و مخفی کرده است و این باعث شده برخی وی را به اخباری‌گری منسوب بدارند در حالی که وی معقول‌دان و اجتهاد پیشه است. برخی او را ناتوان در فقه خوانده‌اند و حال آن که توان فقهی وی و مهارتش در این علم به حدی است که گفته است: من اگر بخواهم به توفیق الهی می‌توانم بر مباحث فقهی چنان برهان و دلیل بیاورم که مجال شک و شبهه و چون و چرا باقی نماند.

□ پس فقه آموزی وی در کهنسالی نزد صاحب معالم یا صاحب مدارک منشأ صحیحی ندارد یا باید توجیهی وجیه بر آن یافت؟

■ در خصوص این که مصدر صحیحی بر این سخن هست یا نه؟ نمی‌دانم. سخن من در فضای دیگری است. کسی که توان علمی بالایی دارد و در علوم متعدد صاحب نظر یا ماهر است، چرا باید به درس یک جوان دیگر که شاگردش است حاضر شود؟ اگر هم حاضر شود، آیا حتماً باید وی را متهم به ناتوانی در آن علمی کرد که می‌خواهد فرا بگیرد؟ آیا این حضور برای ترویج شاگردانش بوده(چنانکه بر فرض صحتِ حضور خواجه نصیرالدین طوسی در درس علامه حلی می‌توان همین را محملی بر آن حضور دانست) یا بر اثر موجی که در حال شکل‌گیری بوده و انسان‌های معقول‌دان، فیلسوف و عارف را تهمت باران می‌کرده‌اند وی برای رفع تهمت و البته از روی کیاست، فقه آموز شده، آن هم در سن کهنسالی؟(چنانکه ملا علی نوری که دانشمندی کم‌نظیر است با همین شیوهٔ حکیمانه توانسته بیش از نیم قرن اسفار ملاصدرا و متون حکمی و عرفانی را در حوزه اصفهان قرن سیزدهم تدریس کند) یا علت دیگری در میان است؟ چیزی که برای بنده مشخص است این است که توان علمی مرحوم یزدی بیش از اینی است که در کتاب‌ها پیرامون وی نوشته‌اند. وی واقعاً دانشمندی ذوالفنون بوده است. کسی که بر اثر دلایل متعدد از جمله سه دلیلی که بنده مطرح کردم، خود را وقف تدریس علمی سهل و ساده چون منطق نموده و

حتی با اینکه به قول خودش توان اثبات مسائل فقهی با ادله عقلی را داشته، ولی نمودی از این توانش در کتاب‌ها به نگارش در نیامده است.

□ برخی می‌گویند: ننوشتن اثر مستقل و گرایش به نوشتن حاشیه، شرح و تعلیقه نشان ضعف توان علمی نویسنده است. نظر شما در این زمینه چیست؟

■ نمی‌توان به طور مطلق این سخن را پذیرفت. بله. گاهی پیش می‌آید که شخص نویسنده توان خلق یک اثر مستقل را ندارد و کتابی مشهور در علمی خاص را در دست گرفته و چند حاشیه سست یا تعلیقه ضعیف بر آن می‌نگارد تا بگوید من هم مردی دانشمندم. یا بر یک اثر شرحی نوشته و نام خودش را شارح دانسته و خود را از ماتن که شاید بزرگی چون خواجه نصیر یا شیخ طوسی یا ملاصدرا باشد کمتر نمی‌داند. از منظر بنده محتوای حاشیه، شرح و تعلیقه است که نشان می‌دهد شخص توان علمی بالایی دارد یا دانش وی نزار و ضعیف است. ملاعبدالله یزدی در عصری می‌زیسته که حاشیه‌نویسی بسیار رواج داشته است و این نه اثبات می‌کند وی دانشمندی ضعیف بوده و نه توان علمی او را می‌رساند. باید محتوای نوشته‌های او را بررسی کرد و سپس قضاوت نمود. فقط دربسته و به اجمال بگویم که ملاعبدالله در همین حواشی و تعلیقات و شروح خود تا

جایی که بنده در الحاشیهٔ وی و برخی نسخه‌های خطی دیده‌ام نظرات بسیار پیشرفته‌ای را در منطق، معرفت‌شناسی، کلام و حکمت ارائه داده است. همین الان در غرب برخی شاخه‌های علمی نظری در حال تکوین و رشد است که در قرن‌ها قبل دانشمندان شیعه از جمله ملاعبدالله پیرامون آن مباحث در کتب منطقی، فلسفی، کلامی، تفسیری و اصول فقه خود به طور مفصل بحث کرده‌اند. بگذارید ساده و بی تعارف عرض کنم اگر فرانسه یا آلمان کسی مثل ملاعبدالله یزدی را در دویست سال قبل داشت، چه برسد به اینکه شخصی مثل وی در ۵۰۰ سال قبل متعلق به این کشورها بود، اکنون آن‌قدر وی را بزرگ کرده و درباره‌اش کار علمی انجام می‌داد که او جزو متفکران برجسته جهان اندیشه و فکر معرفی شده بود. همین الان اگر مباحث الفاظ کتاب کفایة الاصول محقق خراسانی را تحریر و بازنویسی کنیم و آثار ابن سینا و ملاصدرا در شناخت‌شناسی و آثار برخی بلاغیون از جمله ملاعبدالله یزدی در علم بلاغت و نشانه‌شناسی و... را به دنیا معرفی کنیم، معلوم می‌شود چه اندازه رشد علمی ما در مباحث علمی، بالا بوده است. یعنی ما گنجینه‌های فراوانی از نظرات و ابداعات گذشتگان داریم که یا در کتابخانه‌ها خاک می‌خورد و یا اینکه نتوانسته‌ایم آنها را با زبان روز به دنیا عرضه کنیم.

□ اگر بخواهیم آثار ملاعبدالله یزدی را موضوع‌بندی کنیم، شما آنها را در چند زیرمجموعه قرار خواهید داد؟

■ مرحوم یزدی در زمینه‌های متعددی از خود کتاب تولید نموده است. البته صرف تولید هم مهم نیست و به تعبیر حضرت آقا، باید تولید ما «تکاملی» باشد. یکی از خصوصیات تولید فکر تکاملی در عرصه نگارش این است که بر اثر نیاز زمانه به خلق اثر دست زد. شهید مطهری از موفق‌ترین نمونه‌ها در همین زمینه است که آثار خود و سخنرانی‌هایش را معمولاً در راستای نیاز جامعه به سامان می‌رساند. در زندگی مرحوم بهابادی یزدی نیز طُرفه طَفره رفتن وی از نگارش‌های غیر حاجتمندانه است. یعنی وی در پی این بوده که آثاری بنویسد که به درد جامعه بخورد. اصطکاک سیاسی بین نظام عثمانی و نظام صفوی هم در فقه بوده و هم در کلام. ملاعبدالله یزدی با رویکرد مثبت شیعی خود در این زمینه‌ها تدریس و تألیف می‌کرده است؛ یعنی در حواشی تجرید قرن دهم که بزرگان شیعه از جمله ملاعبدالله یزدی نوشته‌اند تمامی شبهات و تهمت‌های عثمانی‌های شمال غرب ایران و ازبک‌های شمال شرق ایران که علیه شیعه منتشر می‌شد جواب داده شده است. این یعنی نیازسنجی نسبت به زمانه و رفع حاجت‌های زیست اجتماعی مردمی که حکومتی نوین را مشاهده می‌کنند. همچنین در بحث‌های خاصی چون نماز جمعه از ایشان

نوشته‌هایی را در دست داریم، بلکه به گمان بنده اگر نسخه‌ای از شرح استبصار ایشان هم یافت شود به احتمال قوی یک شرح با نگرش نقد اخباری گری است که در حال تکوین و تکوّن بوده است. همان آرزوی مرحوم یزدی در تقنین ادله عقلی بر قواعد فقهی هم یک نیاز زمانه بوده که اگر بیشتر بدان توجه می‌شد چه بسا اخباری گری قدرت نمی‌یافت و نگاه منقول و معقول به علوم در حوزه‌ها به جریان خود ادامه می‌داد. دیگر مصداقی که به ذهنم می‌آید نگارش اثری ویژه در علم منطق است که همان حاشیه ایشان بر تهذیب تفتازانی باشد. نگارش این اثر نیز برای جبران یک خلأ و نیاز زمانه بوده است.

□ ایشان در کتاب «التجارة الرابحه» هم با صراحت توجه به این رفع نیازها را بیان می‌کند. در این خصوص توضیح دهید؟

■ وی در کتاب «التجارة الرابحه» می‌گوید بر اثر نیازی که مردم زمانه به فراگیری تفسیر دو سوره حمد و توحید دارند من این اثر را می‌نویسم و این یعنی اعتنا و توجه به رفع خلأها و نیازها. با اینکه مرحوم یزدی به تبیین نیاز زمانه در این باره نمی‌پردازد، ولی من فکر می‌کنم نیاز زمانه‌ای که ایشان از آن سخن می‌گوید احتمالا به سبب نوظهور بودن حکومت صفویه و فراگیری و گسترش مذهب شیعه در ایران و سفارشی که به خواندن سوره توحید در کنار سوره فاتحه در نمازها شده است می‌باشد.

خلاصه کلام اینکه در راستای تولید فکر تکاملی، خصوصیات و شرایطی را باید مدنظر داشت که یکی از آنها همین نیازسنجی و رفع نیاز است. اما درباره موضوع‌شناسی آثار ایشان یکی از محورهای اصلی تألیفات ایشان، کلام و علم اعتقادات است. محور دیگر منطق و فلسفه است که می‌تواند در ذیل حکمت قرار گیرد. البته به سبب اینکه فلسفه اسلامی پس از عصر خواجه و با نوشته شدن کتاب تجرید العقاید خواجه نصیرالدین طوسی و به دلیل حرکت علمی حکیمانه او با حجم وسیعی در علم کلام داخل شد، بسیاری از نظرات فلسفی مرحوم یزدی را باید در آثار کلامی‌اش از جمله چند حاشیه‌ای که بر شرح تجرید نوشته، دید. محور سوم فقه است که الدره السنیه مرحوم یزدی که شرح کتاب شریف الفیه شهید اول است و همان مباحث نماز جمعه را در طی آن آورده، در کنار شرح قواعدی که منسوب به اوست در ذیل آن قرار می‌گیرد. اگر اثری از اصول فقه نیز برای ایشان یافت شود در ذیل همین فقه به صورت تسامحی قرار می‌گیرد. محور چهارم ادبیات و بلاغت و محور پنجم حدیث و بالاخره ششمین محور تفسیر است. آثار این عالم جلیل القدر در همین شش موضوع و محور دسته‌بندی می‌شود و البته اگر بتوان آثار دیگری از وی مثلاً در علم طب که آن را هم تدریس می‌نموده، از ایشان یافت، موضوعات و محورها افزایش می‌یابد.

□ از لـزوم تحریـر و بازنویسـی آثـار گذشـتگان سـخن گفتیـد. یکـی از دوستان محترم بنده که دارای فضل و کمال است، روزی متنی از یک نویسندهٔ عصر قاجار را خوانده بود و می‌گفت: با اینکه چند بار خواندم، اما برایم گنگ بود. این یعنی ما حتی نیازمند تحریر برخی آثار نزدیک به زمان خود هستیم. پیشنهاد شما برای تحریر و بازنویسی آثار و نظرات اسلاف از جمله آثار و آرای علامه یزدی چیست؟

■ حقیقت امر نیز همین است که ما در مقابل این حجم وسیع و هجوم وحشتناک علوم و نظرات غربی که به سمت ما می‌آید، قبل از «تولید علم»، نیازمند به راه افتادن یک «نهضت تحریر و موج بازنویسی» هستیم. دقت شما را هم تحسین می‌کنم که تحریر را منحصر در «آثار» نکردید و از بازنویسی «نظرات» هم یاد کردید. البته دانشمندان گذشته بر اثر اقتضای زمانه و زبان معیار عصر خود معمولاً می‌نوشته‌اند و حتی همین شخصیتی که گفتید در عصر قاجار بوده و دوست شما در نوشته وی گنگی مشاهده کرده، طبق سنت رایج عصرش می‌نوشته است. برای لذت بردن از شیوه نوشتار گذشتگان باید با آثارشان انس داشت، ولی زبان زمانه ما تفاوت کرده و به سادگی و روانی گراییده و حوصله اندیشیدن کمتر و دایره اطلاعات متضلعانهٔ افراد ضیق شده است! تحریر و بازنویسی نه تنها برای غربی‌ها و بیگانگان که حتی برای ما هم یک نیاز جدی و البته دارای فایده‌های بی شمار

است. گاه یک نهاد هزینه‌های سرسام‌آوری را برای انجام یک تحقیق و پژوهش صرف می‌کند، در حالی که یافتن و احیای یک اثر از دانشمندان گذشته ایران اسلامی و ترجمه یا بازنویسی آن می‌توانست نیاز ما را جبران کند و هزینه‌ای به مراتب کمتر روی دست ما بگذارد. درباره لزوم ایجاد نهضت تحریر آثار و آرای گذشتگان، باید اهل فن به بحث نشسته و همایش‌هایی با حضور متخصصان برگزار شود و بدون معرفت دست به این اقدام نزد. اما پیشنهاد اجمالی بنده این است که اولاً در گردآوری و حفظ و ارائه و معرفی نسخه‌های خطی کوشش بیشتری صورت گیرد. سپس نیازسنجی دقیقی انجام شده و در مرحله بعد دست به گزینش آثار مستقل اسلاف یا تدوین نظرات گذشتگان زده شود. نهایتاً این آثار و آراء باید تحریر و بازنویسی شوند. محرر (تحریرنویس) و بازنویس هم اولاً باید به زبان اثر کاملاً مسلط باشد و از شناخت زمانه نگارش اثر هم بیگانه نباشد. به علاوه نسبت به موضوع علم آن اثر هم مهارت کافی داشته باشد که بدون این شرط اخیر، تحریر را رها کردن بهتر از انجام تحریر و بازنویسی است. توجه به تلاش‌ها و تجربه‌های گذشتگان در همین امر تحریرنویسی هم حائز اهمیت است. بزرگترین محرر و تحریرنویس تاریخ اسلام، خواجه نصیرالدین طوسی است. وی جدای از اینکه در علوم مختلف توانایی بسیار زیادی داشته، آثار تحریری بسیاری از خود بر جای نهاده است. شما و دوستانتان در این کنگره حتی می‌توانید نسبت به تحریر آثار ملاعبدالله و تدوین

و بازنویسی نظرات وی تلاش کرده و نام نیکی از خود بر جای بگذارید! امیدوارم خداوند روح مرحوم یزدی را شاد کرده و توفیقات شما را هم افزون بگرداند.

## استاد دکتر عیسی حکیم



### اشاره

استاد دکتر حسن عیسی الحکیم متولد نجف اشرف و از مورخان برجسته عراق، رئیس مؤسسه دینی ـ فرهنگی «التراث النجفی» عراق، رئیس سابق دانشگاه کوفه، پژوهشگر و استاد دانشکده ادبیات و فقه این دانشگاه است. درباره نجف اشرف آثار بسیاری همچون «شعراء الغری»، «ماضی النجف و حاضرها»، «تاریخ النجف الاشرف» و «موسوعة النجف الاشرف» به نگارش در آمده است. یکی از مفصل‌ترین و بهترین آثاری که اخیراً سرانجام یافته، موسوعه و دایرة المعارفی به نام «المفصّل»[1] است که در این نوشتار نگاهی گذرا بدان

---

۱. کتاب «المفصل فی تاریخ النجف الاشرف» پیرامون شهر مقدس نجف و مشاهیر مرتبط با این شهر می‌باشد که در ۳۴ جلد و بیش از ۱۲ هزار صفحه منتشر شده ←

خواهیم داشت.

□ ضمن تشکر از حضرتعالی، به نظر می‌رسد زمانی که از ملاعبدالله و خاندان ملالی بحث می‌کردید نظر کارشناسی خودتان را در آنجا مطرح نکردید. علت این امر چیست؟

استاد دکتر عیسی حکیم[۱]

■ مورخ در پژوهش‌های تاریخی خود ابتداء براساس مستندات، شواهد و روایات قابل اطمینان حوادث و مسائل تاریخی رو بیان می‌کند، اما گاهی خصوصیات و شرایطی حاکم است که نمی‌توان به طور قطع حرف زد. در خصوص ادعای عرب بودن خاندان ملایی چند احتمال وجود دارد:

اول: این خاندان اصالتا عرب بوده و بنا بر دلائلی مدتی به ایران و دیار یزد هجرت نموده اند؛

دوم: این خاندان پس از سکونت در عراق مستعرب شده‌اند؛ در خصوص این احتمال باید گفت افکار عمومی چنین تلقی‌ای را دارند که به دلیل اختلاط نسب و حضور طولانی این فرض هم

---

→

است. نویسنده این اثر «دکتر حسن عیسی الحکیم» از ادبا و شخصیت‌های تاریخ‌دان و شرح‌حال‌نویس عراقی است. این اثر که در نوع خود از حیث کمیت بی‌نظیر است و از حیث کیفیت نیز در رده نسبتاً خوبی قرار دارد، علاوه بر علاقه‌مندان به تاریخ و تراجم، برای زوّار عتبات عالیات و روحانیون کاروان‌های زیارتی نیز اثری مفید است.

۱. نویسنده کتاب گرانسنگ «المفصل فی تاریخ النجف الاشرف».

معقول بنظر می‌رسد.

سوم: سیاست‌های ایران‌هراسی و خصومت با ایرانی‌های مقیم عراق (در زمان حاکمیت حزب بحث)موجب شده که این خاندان ایرانی بودن خود را کتمان کنند؛

در ادامه استاد حکیم شناخت ویژگی‌ها و خصوصیات علامه ملاعبدالله را در واسپاری مسئولیت خزانه‌داری و تولیت حرم بسیار با اهمیت دانستند ازاین‌رو باید زمانه و عصر علامه ملاعبدالله را ملاحظه کنیم که چگونه شاهان صفویی به او عنایت داشتند تا جایی که حتی سلاطین عثمانی که در برهه‌ای از زمان بر منطقه و شهر نجف سیطره پیدا می‌کنند علامه و خاندان ایشان را مجداً تأیید و در مسئولیت خود ابقا می‌کنند.

ازاین‌رو آنچه که مستندات تا به امروز بیان کرده‌اند و همچنین خصوصیاتی که درباره تولیت و خزانه‌دار حرم علوی ذکر شده به طور قطع اثبات می‌کند که ملاعبدالله خاندان ملایی، همان ملاعبدالله یزدی صاحب حاشیه است.

نویسنده کتاب سترگ *المفصل* قول مساعد دادند که همکاری خود در مؤسسه تراث نجفی را در جریان برنامه‌های کنگره قرار داده و در تألیف مقالات مشارکت نمایند. رئیس سابق دانشگاه کوفه در پایان فرمودند این کنگره با کنگره‌های دیگر متفاوت است چون همتی که در پیگیری امور مربوط به کنگره می‌بینم در سایر کنگره‌هایی که بنده با آن همکاری داشته‌ام کمتر وجود داشته است.

## حجت الاسلام شیخ حسن عرب ساغری

□ آیا ملاعبدالله یزدی در «اخلاق نظری» صاحب نظر بوده است؟

حجت الاسلام شیخ حسن عرب ساغری[1]

■ اینکه وی در اخلاق نظری صاحب نظر بوده است به تحصیلات و تألیفات و تدریس وی بر می‌گردد. طبق اطلاعات بنده ایشان تألیفی در علم اخلاق نداشته‌اند و تدریس دروس اخلاقی هم در

۱. استاد حوزه و پژوهشگر اخلاق اسلامی.

سیرهٔ ایشان به ثبت نرسیده است. اما به احتمال قریب به یقین در مکتب فلسفی شیراز که اخلاق نظری از رواج نسبی بر خوردار بوده است و اساتید این فن نسبتاً فراوان بوده و آثاری هم در این زمینه نوشته می‌شده، ملاعبدالله یزدی اخلاق نظری را در زمان تحصیل طی کرده است. نکته‌ای که شاید بتواند در این مسیر به ما کمک کند تفحص در آثار دیگر وی است. یعنی اگر حتی ایشان تألیفی مستقل در علم اخلاق نداشته باشند، با توجه به رسائل کلامی و فلسفی و تفسیری او می‌توان به این نظریه دست یافت که ایشان در اخلاق نظری متخصص بوده‌اند یا نه؟ چون علاوه بر اینکه در علم کلام مباحثی مشترک با علم اخلاق وجود دارد، مانند مسئلهٔ حسن و قبح عقلی یا شرعی، و نیز در علم فلسفه و حکمت نیز مباحث مشترکی با علم اخلاق هست، در آثار تفسیری و ذیل آیاتی که مرتبط با اخلاق انسانی است، می‌توان تحلیل اخلاقی ایشان و توان علمی‌شان در این رابطه را دید.

□ جریان اخلاقی مکتب فلسفی شیراز در راستای مکتب اخلاقی خواجه نصیر است یا جریان غزالی؟

■ مجموعا اگر به جریان اخلاقی مکتب شیراز نگاه کنیم و خصوصیات آن را معین کنیم آن را با مکتب اخلاقی خواجه نصیر الدین طوسی مشابه و یا حداقل نزدیک می‌بینیم. اخلاق معتزله که البته در زمان ظهور مکتب شیراز از بین رفته بودند، بر عقل

گرایی مفرط استوار است و اخلاق اشاعره و اهل حدیث نیز از این سوی بام افتاده است و عقل را در اغلب موارد منعزل از عمل تعریف می‌کند. البته غزالی با اینکه اشعری مسلک بوده و اتفاقا با دو کتاب معروف ولی پر غلطش یعنی احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت در علم اخلاق شهرتی عجیب دارد، در عمل بر خلاف اشعری گری اش، به عقل اهمیت می‌دهد و به سبب روح شدید گزینش مطالب از کتاب‌های دیگران بدون ذکر نام، که در وی وجود داشته، اخلاقی را ارائه می‌دهد که اگر چه در ساختار و بنیه، اشعری است، ولی مطالب متناقض و مشوش بسیاری از مکاتب دیگر را دارد. شما اگر مقدمهٔ امام راحل بر کتاب ارزنده و خواندنی «شرح حدیث جنود عقل و جهل» را مطالعه فرمایید می‌بینید که امام خمینی بر شیوه رایج طرح مباحث اخلاقی می‌تازد و بیش از همه مکتب غزالی را مورد طعن قرار می‌دهد.

اما اخلاق در مکتب شیراز از اخلاق غزالی فاصله گرفته و به اخلاق حکیمانه نزدیک می‌شود که بزرگترین نماد آن در قبل از ظهور مکتب شیراز، خواجه نصیرالدین طوسی با دو کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف است. البته آداب المتعلمین نیز اگر از خواجه باشد که برخی بدان عقیده مندند، آن هم یک اثر دیگر در همین راستا ولی برای مخاطبانی خاص است، مثل کتاب منیه المرید شهید ثانی که از معاصران ملاعبدالله یزدی بوده است. بر این اساس اگر هم از مشرب اخلاقی ملاعبدالله چیزی نمی‌دانیم حداقل این واضح است که طبق شواهد باید مشرب وی را به

مکتب اخلاقی خواجه نزدیک بدانیم که هم با مذهب تشیع سازگارتر است و هم فی الجمله عیوب و نقائص مکتب اخلاقی اشاعره را ندارد.

□ آیا حکمت عملی همان اخلاق است؟

■ به یک معنا بله و به یک معنا نه. مرحوم خواجه در انتهای کتاب شریف اخلاق ناصری می‌فرماید «حکیم» کسی است که فکر و قول و عمل او متشابه باشد. می‌بینید که خواجه سه حیطهٔ رفتار، کردار و پندار را در صورت تشابه باعث ایجاد ساختاری در وجود شخص می‌داند که بدان حکمت گفته شده و دارندهٔ آن را حکیم می‌نامد. البته خواجه در اخلاق ناصری که آن را در سن جوانی نوشته و جزو بهترین کتاب‌های اخلاقی تاریخ اسلام است، به گزینش مضامین اخلاقی از کتب اخلاقی حکمای سابق مانند ابن مسکویه صاحب طهاره الاعراق پرداخته، ولی در اوصاف الاشراف آرای خود را هم می‌گوید و از جهاتی این کتابش بر اخلاق ناصری ترجیح دارد. از این نگاه حکمت عملی همان اخلاق است ولی در نگاه دیگر که به عقیدهٔ بنده صحیحتر است، حکمت عملی یک گونه از گونه‌های اخلاق است و انسان می‌تواند حکمت عملی را نداشته و اخلاق حکیمانه را دارا نباشد ولی گونه‌های دیگر از مصادیق اخلاقی بودن بر وی اطلاق شود. البته این نوع دوم بیشتر در میان تودهٔ مردم می‌تواند محقّق گردد چون هر کسی نمی‌تواند در زمینهٔ عقاید و افکار به سان

حکما تلاش بورزد و سپس اخلاقش را منطبق بر لوازم و توالی آن عقاید قرار داده و مشابه گرداند.

□ آیا منطق جایگاهی در علم اخلاق دارد؟ اگر جواب مثبت است، چگونه؟

■ از جهت علمی، منطق در اخلاق با معنای دومی که چند لحظه قبل گفتیم، جایگاه محسوسی ندارد. ولی در معنای اول که اخلاق را حکمت عملی بدانیم و از مقدمات این نوع اخلاقی بودن، حکیم بودن درنظریات است منطق مقدمه‌ای برای این نوع حکیم بودن است و طبیعتا در اخلاق هم دارای جایگاه است. غیاث الدین منصور دشتکی استاد ملاعبدالله یزدی در کتاب «اخلاق منصوری» می‌فرماید که طالب علم و فضیلت باید اول به تهذیب نفس بپردازد و بعد از آن به علم منطق یا ریاضی پرداخته، سپس به علوم طبیعی و نهایتاً به الهیات اشتغال بورزد. یعنی در مسیر اخلاقی شدن انسان که باید در ابتدا رفتارش الهی باشد و در انتها علوم الهی را تحصیل کند، و مجموعا در علم و عمل الهی شود، منطق هم جایگاه دارد. می‌دانیم که یقین و باور در انسان نقش مهمی دارد و مراتب درک و معرفت در اخلاق هم مؤثر است، در احادیث هم داریم که مثلاً بیشتر عبادت ابوذر، تفکر بود، منتها این تفکر باید منجر به کسب یقین یا تقویت آن شود زیرا رفتار و عبادت اندک مبتنی بر یقین از عبادت فراوان مبتنی بر شک و جهل به مراتب برتری و رجحان

دارد.

□ از اخلاق منصوری سخن گفتید. با توجه به اینکه این اثر، به زبان فارسی است، جریان اخلاقی در متون فارسی عصر صفویه و خصوصیات آن را چگونه می‌بینید؟

■ تألیفات اخلاقی تمدن اسلامی، در محتوا عمدتا یا علمی و فلسفی بودند و یا عرفانی و یا حدیثی و نص محور. اما در لسان نوشتاری، غالبا به زبان عربی بودند. اما با توجه به متون منظوم فارسی مهمی که در اخلاق عرفانی مثل حدیقهٔ سنایی و مثنوی مولوی یا اخلاق اجتماعی مثل گلستان سعدی بود، و همچنین وجود برخی آثار فارسی اخلاق فلسفی، موج نگارش‌های اخلاقی به زبان فارسی در حال تقویت بود. به ویژه بعد از ظهور محی الدین ابن عربی به حدی عالمان و عارفان ایرانیان در بلاد شمال غرب آسیا و جنوب اروپا نفوذ کردند که در زمانی که زبان علمی رایج تمدن اسلامی، عربی بود، معمولاً تدریس عرفان به زبان فارسی صورت می‌گرفت. جریان اخلاقی مکتب شیراز به ویژه سدهٔ اخیر آن که مصادف با سدهٔ اول حکومت صفویه و زمان زندگی ملاعبدالله یزدی بود، هم به گذشتهٔ فلسفی و عرفانی و حتی اجتماعی اخلاق نظر داشت و آثار اخلاقی را به زبان فارسی می‌نوشت. به این عوامل اضافه کنید این که ایرانیان فارس زبانی که تازه از یوغ حکومت‌های جائر غیر شیعی رها شده بودند، به کتاب‌های متنوع دینی به زبان فارسی نیاز بسیار داشتند. یک

نکتهٔ دیگر اینکه در جریان اخلاقی مکتب شیراز، توجه به «مکاتیب محی الدین لاری» هم زیاد بود و این مکاتیب در تکوین شاخهٔ «نامه نگاری» مکتب خاص اخلاقی نجف قرن ۱۲ تا ۱۵ یعنی همان مکتب ملا محمد بیدآبادی و سید علی شوشتری و ملا حسینقلی همدانی و... نقش داشته است. نامه‌هایی که مشحون به اخلاق و عرفان و حکمت است و از شعر فارسی و عربی و حدیث و آیه مملو بوده و گاه تمام نامه به عربی و گاه فارسی و در موارد زیادی دوزبانه بوده است.

ملاصدرا و میرداماد با اینکه معمولاً تازی نویس هستند از همین نامه‌ها دارند و من حتی بعید نمی‌دانم که پس از پاشیدگی حوزه و مکتب شیراز، مهاجران این مکتب به عتبات و نجف از جمله ملاعبدالله یزدی در تکوین تدریجی مکتب خاص اخلاقی نجف هم مؤثر بوده باشند. اگر چه آن مکتب، از حیث علمی هم به علم و دانش بسیار اهمیت می‌داند و مانند متصوفه، علم گریز نیست. در محتوای اخلاق هم از مکتب اخلاق اعتدالی که فضایل را نقطهٔ میانی شدت و ضعف هم خصلت می‌دانستند(مثلاً شجاعت نقطهٔ میانی تهور و بی باکی با ترس است) فاصله گرفته و یک گونه اخلاق «عرفانی فلسفی اجتهادی» را بنیان گذاردند.

□ اگر درست در خاطرم باشد در «تذکرة العلماء» مرحوم تنکابنی دیده‌ام که ایشان به صورت احتمال، مرحوم بهابادی یزدی را اخباری

می‌داند. جدای از ادلهٔ متعدد، آیا می‌توان در صورت اثبات این رویکرد اخلاقی ملاعبدالله یزدی، او را از تهمت اخباری‌گری رهاند؟

■ بله. می‌شود این کار را هم کرد. البته اخباری‌ها هم تألیفات اخباری زیادی دارند مثلاً محجة البیضای فیض کاشانی اگر چه یک تلخیص و تهذیب از احیاء العلوم غزالی است، ولی یک کتاب اخلاق شیعی محسوب می‌شود که مرحوم فیض که یک اخباری بوده آن را نوشته است. اما اخلاق اجتهادی با رنگ حکمت و عرفان، می‌تواند تهمت اخباری را از نویسندهٔ آن گونه اخلاقی یا صاحب آن گونه اخلاقی بزداید. نکتهٔ دیگر در اخلاق اجتهادی، شناختن شیوه‌های رسوخ کشفیات رفتاری و فکری شیطانی در انسان است که همان اجتهاد ابزار تشخیص کشف‌های شیطانی از کشف‌های رحمانی می‌شود. اصولا وجود کرامت‌های بسیار و گشایش دیدهٔ قلب و این دست مطالب، بیشتر به اخلاقیون مکتب نجف می‌خورد که از مرحوم ملاعبدالله بهبادی نیز این گونه مسائلی نقل شده است. از خصوصیات دیگر این مکتب اخلاقی، فراموش کردن خود و ندیدن خود و شأن قایل نشدن برای خود است. اخلاقیون این مکتب فقط به دنبال این هستند که در علم و عمل پیش بروند و مصداق حقیقی «بنده و عبد» بشوند و بس، مثلاً در مکتب شیراز می‌بینیم که یک شخصیت اخلاقی معاصر ملاعبدالله می‌گوید: «بنده طالبم؛ و طالب علم حقش آنکه بر بوریا بخوابد»؛ یعنی برای خودش در حیطهٔ علم، جز کسب علم و دریافت حقیقت، شأنی قائل نیست و شئون خاص

را نیز نمی‌خواهد.

□ اگر نگوییم از خصوصیات، باید بگوییم یکی از اوصاف مکتب اخلاقی اجتهادی نجف، تعهد به اخلاق سیاسی و اجتماعی در میان بسیاری از آنهاست. مثل آخوند خراسانی، میرزای نایینی، سید عبدالحسین لاری، شیخ محمدباقر بهاری همدانی، سید محمدسعید حبّوبی و... آیا می‌توانیم در معنای عام مکتب شیراز و در شخص ملاعبدالله به وجود روحیهٔ اخلاق سیاسی قائل شویم؟

■ به گمانم می‌شود چنین چیزی را گفت. از غیاث الدین دشتکی گرفته که در قضایای سیاسی دخالت دارد و تدریس اخلاق دارد و کتاب اخلاق می‌نویسد، تا ملاعبدالله یزدی که منصب سیاسی که تولیت حرم حضرت علی مرتضی[۷] باشد را می‌پذیرد و بحث مدیریت شهر را دارد تا برخورد و تعامل با شخصیت‌های سیاسی ایران و غیر ایران که به زیارت می‌رفته‌اند. حتی باید بررسی شود ایشان نماز جمعه را می‌خواندند یا نه؟ آن هم در زمانی که فقیه بزرگی چون محقق اردبیلی در نجف ساکن بوده است. این هم می‌تواند در روشن شدن سلوک اخلاقی وی کمک کند.

شاید بتوان گفت در مکتب شیراز، در زمینهٔ تألیفات علمی، کتب و نوشته‌ها بیش از همه در علم کلام و سپس فلسفه و منطق، پس از آن ریاضی و نجوم و ادبیات، سپس تفسیر و اخلاق و حدیث و نهایتاً فقه بوده است. علت توجه اندک به نگارش‌های

اخلاقی چیست؟

در اغلب موارد دروسی که خوانده شده و تدریس می‌شوند باعث تولید آثار علمی می‌شوند. در مکتب شیراز هم علوم معقول رواج داشته و به همین دلیل کمتر مشاهده می‌کنیم آثار اخلاقی و فقهی نوشته شوند. البته در میان برخاستگان از مکتب شیراز افرادی مثل علامه شیخ محمد بن محمود دهدار شیرازی را می‌بینیم که آثار اخلاقی فراوانی نوشته است. ولی مجموعا آثار کلامی و فلسفی و منطقی بر این مکتب سایه افکنده است.

برای شما آرزوی توفیق دارم و ان شاء الله در آخرت شفاعت بزرگانی چون ملاعبدالله یزدی که انسانی بزرگوار و صاحب نفس و با کرامت بوده، روزی همهٔ ما بشود و در دنیا مورد عنایت و دعای آنها قرار بگیریم تا بتوانیم به وظایف خود عمل کنیم و مکتب نبوی[۹] و اهل بیت: که برای تکمیل مکارم اخلاق است، را بتوانیم هر چه بیشتر در ایران اسلامی و سایر ممالک معرفی بگردانیم.

# جناب استاد محسن بیدار



## اشاره

استاد ارجمند جناب آقای محسن بیدار(متولد ۱۳۲۲) از فیلسوفان عصر حاضر است که تحصیلات خود را در تهران و قم طی کرده و منطق و فلسفه و عرفان را از محضر اساتید گرانقدری فراگرفته است. این استاد متواضع، شهرت گریز و فرهیخته، همشیره زادهٔ مرحوم آیت الله شیخ حسن مصطفوی تبریزی است، و ضمن شاگردی نزد دایی خود از محضر بزرگی چون علامه شعرانی بهره علمی برده است. ایشان را در عصر حاضر باید در کنار افرادی چون سید جلال الدین آشتیانی، محمد خواجوی، عبدالله انوار و بنیاد صدرا، جزو فعال‌ترین افراد در زمینهٔ انتشار آثار منطقی، فلسفی و عرفانی دانست.

□ با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار داده‌اید. استاد شما در درس حاشیهٔ ملاعبدالله چه کسی بوده است؟

جناب استاد محسن بیدار[۱]

■ بنده بخشی از تحصیلاتم را در حوزهٔ تهران طی کرده و محضر برخی از فلاسفه و حکمای مکتب تهران را دریافته ام. زمانی که ما حاشیه را می‌خواندیم هنوز المنطق مرحوم مظفر به عنوان کتاب درسی در ایران مطرح نشده بود و حاشیهٔ ملاعبدالله یزدی را نزد استاد گرانقدر آقای میرزا عبدالکریم روشن می‌خواندیم.

□ حاشیه ملاعبدالله دارای چه تعداد شروح دارد؟

■ حاشیه از کتاب‌های رایج منطق در حوزه‌ها بود و سابق بر این خیلی طرفدار داشت و معمولاً همین کتاب را به عنوان کتاب درسی می‌خواندند. به خاطر همین که کتاب درسی بوده، شروح متعدد و خوبی هم بر آن نوشته شده است که شاید تعداد آنها اعم از مخطوط و مطبوع به بیش از صد تا برسد. مطالب حاشیه هم جامعیت خوبی دارد. اما الان دیگر منطق مظفر به جایش خوانده می‌شود، ولی کسی که بخواهد منطق بخواند بی فایده نیست به حاشیه و شروحش هم مراجعه داشته باشد.

---

۱. نویسنده و استاد فلسفه و عرفان.

□ حاشیه‌نویسی از خصوصیات اصلی مکتب فلسفی شیراز است. آیا حاشیه‌نویسی فی نفسه یک نقص به شمار می‌رود و نشان ضعف علمی شخص است؟

■ نه. این طور نیست. کسانی که حاشیه‌نویسی را نقص می‌دانند گویا منظورشان این است که شخص حاشیه نویس، چیز ابتکاری نداشته است. ولی در مکتب شیراز ما حرف‌ها نو و ابتکاری داریم و آثار ارزنده هم در همین مکتب نوشته شده است. شخصیت‌های بزرگی مثل دشتکی‌ها و علامه دوانی و ملاعبدالله یزدی از همین مکتب برخاسته‌اند. اصولا یکی از دلایل نوشتن حاشیه این بوده که متن‌های موجز و مغلق داشته ایم و این متن‌ها اقتضای ایجاد شروح و حواشی را داشته است. سابق بر این مثل حالا فکر نمی‌کردند و معتقد بودند که آثار علمی باید موجز و مغلق باشد و طلبه باید توان فهم متن مغلق و دیریاب و کشف مقصود را از آن گونه متن‌های داشته باشد. علمای قدیمی هم سعی می‌کردند مغلق و سخت بنویسند. مثل همین کتاب لمعه.

اگر متن‌ها ساده بود، مردم اجتهاد غلط می‌کردند. مغلق‌نویسی فقط به خاطر دور نگه داشتن برخی مضامین معرفتی و حکمی از دسترس عامه نبوده، همین علوم رایج مثل فقه هم اگر به زبان ساده می‌بود، بسیاری از مردم به صرف بلد

بودن خواندن، به این متن‌ها مراجعه کرده و برداشت‌ها و اجتهاد غلط خود را به عنوان مقصود از همان کتاب‌ها بیان می‌کردند و این دارای آسیب فراوان است. اصلا توجه کرده اید که چرا مرحوم میرزا جواد آقا ملکی نیمی از کتاب «لقاء الله» خودش را به فارسی و نصف دیگرش را به عربی نوشته است؟

ملاعبدالله یزدی هم با اینکه منطق‌دان و فیلسوف است، حکایتی از وی نقل شده که دلالت بر صاحب کرامت بودنش می‌کند.

بله. آن قضیه‌ای که با تعدادی از شاگردان می‌خواهد وارد شهر اصفهان بشود، ولی می‌گوید توقف کنید که محفل‌های ناپسندی برقرار است، و بعدا می‌گوید برویم که سجاده‌های نماز شب پهن شده است.

□ در انتهای مقدمهٔ شما بر جوهر النضید علامهٔ حلی که از کتب مقدم بر حاشیهٔ ملاعبدالله است خوانده‌ام که بدین مضمون فرموده اید که یکی از نقص‌های منطق خوانان فعلی عدم توجه به منطق ریاضی است. این را توضیح می‌دهید؟

■ نگاه کنید بعضی جهش‌ها در علوم هست که باعث می‌شود شاخه‌های جدیدی در محتوا یا قالب در علوم ایجاد شود. کسی که در زمینه‌ای تحصیل یا تحقیق می‌کند و بعدا به شاخه یا شاخه‌هایی از علوم مرتبط با تحصیل یا تحقیقش و مراجع و

مصادر آنها رجوع نکند، طبیعتا دچار نقص می‌شود. منظور بنده این نبوده که اگر منطق ریاضی را ندانیم، از منطق چیزی نمی‌فهمیم. منظورم این بوده که بالاخره الان منطق ریاضی جزو علوم است و اتفاقا منطق رایج در غرب و حتی در نهادهای دانشگاهی ما منطق ریاضی است. وقتی وضع این منطق اینگونه است باید بدان توجه شود. مشکل هم نیست. منطق ریاضی همین منطق ماست که آن را به صورت فرمول در آورده‌اند. باید آن را هم دید و نکتهٔ خوبی اگر داشته باشد فرا گرفت و بی فایده هم نیست.

## حجت الاسلام و المسلمین حسینی املشی



□ آیا در جایی ثبت شده که شهید مطهری حاشیهٔ ملاعبدالله را نزد چه استادی خوانده است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی املشی[1]

■ با اینکه مشهد و خراسان از همان قرن‌های اول اسلام تا دوران نزدیک به ما یکی از مناطق طرفدار فلسفه و حکمت بوده، لکن

۱. دانش آموختهٔ حوزهٔ علمیه و دانش پژوه تاریخ اسلام.

در قریب به یک قرن اخیر رنگ فلسفه‌ستیزی در این ناحیه بیشتر شده است. قاعدتاً رشد انسان در بستری خاص مطابق با همان بستر است، اما شهید مطهری از دوران نوجوانی نسبت به فلسفه و فلاسفه دید مثبتی داشته و با نظر تفخیم بدانها می‌نگریسته است. ایشان در دوران کودکی حاشیه ملاعبدالله بهابادی یزدی را در همان مشهد خوانده بود، اما در پی قضایای نهضت گوهرشاد، دو سه سال تحصیل را ترک کرد و در زمانی که می‌خواست برای تحصیل به قم برود دوباره حاشیه ملاعبدالله را خواند، اما از استادهای حاشیه ملاعبدالله وی در این دو مقطع چیزی مشاهده نکرده‌ام.

□ به طور طبیعی باید مرحوم مطهری که علاقهٔ وافری به تدریس منطق و فلسفه داشته‌اند، حاشیه را نیز تدریس کرده باشند. از تدریس حاشیه توسط ایشان و شاگردانشان نیز اطلاعی در دست هست؟

■ نه تنها به سبب سبک خاصی که طلاب قدیمی داشتند و آن تدریس دروس به موازات تحصیلات خود بود، شهید مطهری نیز به سبب علاقه بسیار خود به معقولات، در طی ده‌ها سال تدریس منطق و فلسفه، بارها متون منطقی از جمله حاشیه ملاعبدالله را تدریس نموده است. اما پیرامون تدریس‌های مفصل شهید مطهری و شاگردان وی و ثبت اسامی آنها یک کار مبسوط باید انجام شود تا سوالاتی نظیر این سؤال شما را بتوان

پاسخ دقیقی داد. اما الان چیزی که در خاطرم هست این است که آیت الله العظمی شبیری زنجانی، حاشیه ملاعبدالله را نزد شهید مطهری خوانده است.

□ دیدگاه مرحوم مطهری نسبت به حاشیه ملاعبدالله و مؤلف گرانقدر آن و همچنین مکتب فلسفی شیراز چگونه است؟

■ شهید مطهری حاشیه را از کتب رایج و مفید منطقی می‌دانست و نسبت به مولفش نیز نگاه مثبتی داشت. اگر به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران ایشان و یا جلد چهاردهم مجموعه آثار شهید مطهری مراجعه کنید می‌بینید که استاد شهید، به بیان «طبقات فلاسفهٔ اسلامی» می‌پردازد و ضمن اینکه این کار را غیر ساده می‌خواند، می‌فرماید که بررسی و تحقیق در سیر فلسفه اسلامی بدون شناخت طبقات فلاسفه از نظر زمانی ممکن نیست. سپس ایشان طبقات مختلف فلاسفه را معرفی کرده و چند طبقه را نام می‌برد که عمدتا متعلق به مکتب فلسفی شیراز هستند. ایشان در طبقهٔ هجدهم فلاسفه اسلامی از کسانی چون سیدالحکما محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی شیرازی(همان صدرالدین دشتکی و سید سند) و ملا جلال الدین دوانی یاد می‌کند و این دو از بزرگترین فلاسفه و معقول دان‌های مکتبی فلسفی شیراز بوده‌اند. به ویژه تبحر و کوشش مرحوم دوانی در نشر فلسفه باعث می‌شود که به تعبیر

شهید مطهری: در زمان مرحوم دوانی در اثر وسعت شهرت وی، شیراز مرکز ثقل علوم فلسفی بوده؛ و از خراسان و آذربایجان و کرمان و حتی از بغداد و روم و ترکستان، دانشجویان و طلاب به شیراز رهسپار می‌شده‌اند. شهید مطهری سپس به معرفی طبقهٔ نوزدهم می‌پردازد و می‌فرماید که این طبقه را شاگردان سید صدرالدین دشتکی و علامهٔ دوانی تشکیل می‌دهند. ایشان غیاث الدین منصور دشتکی، محمود نیریزی، ملاحسین الهی اردبیلی، قاضی کمال الدین میبدی یزدی و همچنین جمال الدین محمود شیرازی را در این طبقه یاد می‌کند و نسبت به مرحوم شیرازی که استاد ملاعبدالله بهابادی است می‌نویسد: کرسی تدریس ملا جلال الدین دوانی را بعد از مرگش مرحوم جمال الدین محمود، اداره کرده است و از اطراف و اکناف به حوزهٔ درسش می‌آمده‌اند. مقدس اردبیلی، ملاعبد اللّه شوشتری، ملاعبداللّه یزدی صاحب حاشیهٔ معروف بر تهذیب المنطق و ملا میرزاجان شیرازی معروف به فاضل باغنوی از شاگردان او بوده‌اند. استاد شهید در ادامه به تبیین بزرگان طبقهٔ بیستم می‌پردازد و اولین شخصیت را ملاعبدالله یزدی دانسته و درباره‌اش می‌نویسد که او صاحب حاشیهٔ معروف بر تهذیب المنطق است که به حاشیه ملاعبد اللّه معروف و کتاب درسی طلاب در منطق می‌باشد. بعد می‌نویسد که بعضی مدعی شده‌اند ملاعبدالله از علوم شرعیه بی اطلاع بوده است ولی

برعکس، ایشان، هم فقیه بوده و هم اهل معقول خصوصاً منطق. در شیراز نزد جمال الدین محمود شیرازی و امیر غیاث الدین دشتکی تحصیل کرده و در آخر عمر به عراق رفته و مجاور نجف اشرف شده و در سال ۹۸۱ درگذشته است. البته مرحوم مطهری در همین طبقه از بزرگانی چون ملاحبیب اللّه باغنوی شیرازی،شمس الدین محمد خفری شیرازی، خواجه افضل الدین ترکه و حکیم داود انطاکی مصری هم یاد می‌کند. در ضمن در طبقات فقها و نیز در طبقات بعدی فلاسفه از برخی شاگردان مرحوم ملاعبدالله یزدی هم سخن می‌گوید. همچنین ایشان در بخش‌هایی از آثار منطقی و فلسفی خود باز هم از ملاعبدالله سخن گفته است. به طور کلی می‌توان دید مثبت و نگاه روشن شهید مطهری را نسبت به مکتب فلسفی شیراز، کتاب حاشیه و مؤلف بزرگوار آن استنباط کرد.

□ برخی حاشیه‌نویسی را نشان ضعف علمی محشّی می‌دانند. به نظر شما کجای این نظریهٔ اشکال دارد؟ مثلاً آیا حواشی شهید مطهری ضعیف‌تر از کتب ایشان است؟

■ بسته به نوع و انگیزهٔ محشی در حاشیه‌نویسی و همچنین زمان حاشیه‌نویسی وی، ارزش حاشیه تغییر می‌کند. یک بار شخصیتی بزرگ در دوران کودکی و نوجوانی بر کتاب‌هایی حاشیه نوشته است، این دست حواشی از حواشی دوران

کهنسالی و پختگی وی متمایز است. همچنین گاه انسان به انگیزه یادداشت برداری به مطالعه می‌پردازد و حاشه‌هایی هم بر کتبی که می‌خواند می‌نویسد. این گونه حاشیه‌ها هم متفاوت از حاشیه‌های اجتهادی و علمی است. شما در کتاب خودتان[آفات پژوهش] که سال گذشته به بنده هدیه دادید، بین مطلق حواشی شهید مطهری با آثار تألیفی ایشان فرق گذارده‌اید. به نظر بنده حواشی شهید مطهری هم یک دست نیست تا به صورت یکسان با آنها معامله شود. از لحن بسیاری از حواشی ایشان می‌تواند فهمید که به چه داعیه و انگیزه‌ای نوشته شده است و برخی از آنها صرفا بیان نظر شخصی استاد بود و اگر ایشان می‌خواست آن نظرات را علنا و در مجامع عمومی بگوید، حتما در آنها بازنگری می‌کرد و حداقل از حیث عبارت پردازی و لحن حواشی، آنها را تغییر می‌داد. در هر صورت، حاشیه نشان ضعف علمی نیست و نمونه‌های زیادی از کتب علمی ارزنده در دست داریم که در حقیقت حواشی یکی از علما بوده است. مثل همین حاشیه ملاعبدالله یزدی که هم از علمیت خوبی برخوردار است و هم به عقیدهٔ بنده، از بسیاری از حواشی متمایز است. یعنی در بیان مطالب دارای انقطاع نیست و یک حالت سلسله وار و منظم دارد، به گونه‌ای که مطالعهٔ حواشی محض بدون متن تهذیب، یک دورنمای مناسب و مرتب از مباحث منطق را روبروی دیدهٔ ما قرار می‌دهد و این یکی از محسنات و نکات مثبت در

حاشیه ملاعبدالله است.

□ آیا در این زمان به معرفی کتب قدیمی و از رده خارج شده، و نیز آشنایی با مولفین آن دست کتب احتیاجی داریم؟

■ دربارهٔ کتاب‌ها، اگر کتاب‌ها مفید و دارای نکات مثبت باشد بله. ما هنوز هم بدانها احتیاج داریم. مرحوم آیت الله بهجت برخی کتب قدیمی مثل ریاض المسائل را بر کتب فعلی ترجیح می‌داد و توصیه می‌نمود که جزو کتب درسی قرار گیرد. دربارهٔ مولفین کتب نیز ما همواره به معرفی بزرگان شیعه و کسانی که در نشر معارف و علوم زحمت کشیده‌اند احتیاج داریم. چون معرفی آنها باعث تقویت روح غنای فرهنگی می‌شود. چیزی که دشمنان ما در پی تضعیف آن هستند و سعی می‌کنند ما را بی پیشینه جلوه دهند تا ما دچار خودباختگی شده و همواره نیازمند غرب باشیم. به علاوه بر برخی علوم از جمله منطق و فلسفه، برای درک صحیح تطورات منطقی و فلسفی، حتما باید نسبت به طبقات فلسفه و ادوار فلاسفه اطلاع حاصل کرد.

□ از دیدگاه شما ملاعبدالله یزدی در مکتب فلسفی شیراز دارای چه جایگاهی است؟

■ برای تعیین جایگاه مرحوم بهابادی یزدی در مکتب فلسفی شیرازو حتی سایر مکتب فلسفی شیعه باید به آثار وی و

شاگردانش و سایر اقدامات او نگاه کنیم. اساسا ایشان در مکاتبی که حضور داشته با دوره تعقل گرایی و رشد علوم عقلی مواجه بوده است و در این گونه محیط‌های که حمایت وزرا و امراء از دانشمندان باعث نگارش آثار علمی متعدد می‌شده، نگارش اثری که جایگاهی بلند در حوزه‌های درسی بیابد، کار بزرگی است و مرحوم ملاعبدالله موفق به این امرشده و کتاب ارزشمند الحاشیه را نوشته است. با اینکه حاشیه چند وقتی است از رده کتب درسی منطقی حوزه کنار نهاده شده، ولی هنوز اساتید بزرگ حوزه علمیه به مفید بودن آن و حرف اول زدنش قائل هستند. به خاطر دارم سالها قبل مرحوم حجت الاسلام و المسلمین تشکری گیلانی می‌فرمود: «با اینکه در این دوره، منطق مظفر آمده، ولی حاشیهٔ ملاعبدالله کتاب کاملی در زمینهٔ منطق است و جا دارد طلاب حوزه علمیه ازمطالعه و تورق این کتاب غافل نشوند، اگر چه کتاب درسی نباشد.» شناخت شاگردان برجستهٔ مرحوم یزدی نیز در تعیین جایگاه وی مؤثر است. به خاطر همین بنده خدمات مرحوم علامه ملاعبداله بهابادی یزدی را فقط در مکتب فلسفی شیراز محدود نمی‌کنم و او را حلقهٔ وصل مکاتب فلسفی متعددی می‌دانم و معتقدم باید ادوار مختلف مکاتب، منقح شود و از سر چشمه‌های ایجاد مکاتب هم غفلت نشود.

□ چیزی شبیه مکاتب نگارگری مثلاً مکتب اول و دوم شیراز و مکتب تبریز و مکتب بغداد و مکتب اصفهان و غیره؟

■ بله. لزوماً حضور یک شخص در یک مکتب خاص به معنای تعلق وی بدان مکتب نیست. باید دید آثار وی و تدریس وی موجب چه تاثیراتی در مکاتب بعدی ـ اگر چه در ادوار بعد تکوین یافته باشند ـ شده است. یک وقت هست که شخصی مسیری را در حوزه می‌پیماید که در آن زمان حیثیت علمی و اعتبار علمی چندانی برایش به دنبال ندارد، اما حرکت وی مبدأ تحولی در حوزه و بلکه در جامعه می‌شود. به گونه‌ای که آیندگان در مورد قضاوت نمودن پیرامون آن رشتهٔ خاص، نمی‌توانند وی را نادیده بگیرند. مثلاً علامهٔ طباطبایی از نگاه اهل فن، در علوم منقول مانند فقه و اصول کمتر از معاصرانش نبود، ولی خود را فدای تفسیر و فلسفه‌ای نمود که چندان بدانها توجه نمی‌شد. نتیجه هم این شد که ایشان را مبدأ تحول در دو دانش مذکور در دوران معاصر به شمار می‌آوریم. از نگاه بنده، علامه ملاعبدالله بهابادی نیز همین وضعیت را دارد. اصلا در پی اغراق نسبت به شأن علمی وی نیستیم و درست هم نیست که برای وی فضیلت تراشی کنیم. انصاف به ما اجازه نمی‌دهد که هیچ کس را فراتر یا فروتر از حدش معرفی کرده و بشناسانیم. مرحوم ملاعبدالله دارای فضیلت‌های بسیاری بود و در معرفی وی باید آن فضیلت‌ها را تبیین کرد تا جایگاه و مقام او روشن شود. از نگاه

بنـده مرحـوم بهابـادی از آخـرین فلاسـفه و معقول‌دانـان مکتـب شیراز است که در مکتب اصفهان هم نمود قابل تـوجهی داشـته و همچنین در مکتب نجف هم اگر چه در آینده‌ای دورتـر، اثـر گـذار بـوده اسـت. یعنـی شـأن و جایگـاه وی فراتـر از جهـات معقـول دانی‌اش بوده، ولی به دلیلی خاص یا دلایل مختلف، ترجیح داده خود را وقف جهات معقول بنماید. چیزی شبیه همان اقدام علامهٔ طباطبایی. از این جهت، به عقیدهٔ من نقش ملاعبدالله یزدی را نمی‌توان در مکاتب فلسفی اصفهان، شیراز و حتی نجف نادیده گرفت.

□ مقام معظم رهبری، فلسفهٔ اسلامی را «فقه اکبر» و «پایهٔ دین» می‌خواند. به نظر شما اگر استاد مطهری در این روزگار در میان ما بود، نسبت به تقویت این پایهٔ دین و مدخلش که منطق باشد، چه اقداماتی می‌کرد؟

■ فلسفه به تعبیر مقام معظم رهبری (مدّ ظله) مبنای همهٔ معـارف دینـی در ذهـن و عمـل خـارجی انسـان اسـت؛ لـذا بایـد گسـترش و اسـتحکام پیـدا کنـد. گسـترش و اسـتحکام آن هـم بـه تلاش و کوشش و مرکزیت دادن به فلسفه در حـوزه هاسـت. چـرا کـه انتقـال مرکزیـت فلسـفه از حـوزه، یـک انتقـال خسـارت زا می‌باشد. به نظر من اگر شهید مطهری در میان ما می‌بود، یکی از اقـدامات اصـلی‌اش سـر و سـامان دادن بیشـتر بـه فلسـفه و

تربیت شاگردان برجسته و نگارش آثار فلسفی به صورت‌های متنوع و منظومه سازی از فلسفه بود. به تعبیر مقام معظم رهبری ما باید کاری کنیم که قم از مرکزیّت و مرجعیّتِ فلسفه نیفتد و قطب اصلیِ فلسفهٔ اسلامی همچنان باقی بماند،و اصلا به رنسانس فلسفی یا واژگون کردن اساس فلسفه‌مان احتیاج نداریم. نقص فلسفهٔ ما این نیست که ذهنی است.چرا که فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد. نقص فلسفهٔ ما این است که این ذهنیّت، امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همهٔ مسائل زندگی مردم، کم و بیش تکلیفی معیّن میکند: سیستم اجتماعی و سیاسی را معیّن میکند، وضع حکومت و کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معیّن میکند. اما فلسفهٔ ما به‌طور کلّی در زمینهٔ ذهنیّاتِ مجرّد باقی میماند و امتداد پیدا نمیکند. همچنین چنانکه حضرت آیت الله خامنه‌ای فرموده‌اند فلسفه اگرچه در حوزه‌ها رایج است، اما درحقیقت باید گفت که مهجور است و باید رواج پیدا کند. البته فلسفه فقط این نیست که ما منظومه یا اسفار را درس بدهیم و درس بگیریم. ما باید از افکار فلسفی دنیا که دم به دم تغییر می‌کند مطلع باشیم و بتوانیم ضمن استفاده از نکات احتمالی مثبت در مباحث مطروحهٔ فلسفهٔ غرب، مباحث فلسفی خود را تقویت کرده و حفظ کنیم و با شیوه‌های مختلف ارائه دهیم. مطمئناً اگر شهید مطهری در عصر ما بود همین کار را نیز جزو اولویت‌هایش قرار

می‌داد.

## جناب آقای استاد محسن الهی

□ با سپاس از وقتی که در اختیار بنده قرار دادید. به عنوان سؤال اول می‌خواستم ببینم از منظر شما علم منطق به دانش مشاوره و صنف مشاوران چه کمکی می‌تواند بکند؟

جناب آقای استاد محسن الهی[1]

■ منطق دانشی است که بر اساس قوانینی خاص در پی شکل

۱. مدرس دانشگاه و عضو سامانهٔ کشوری مشاوره.

دادن صحیح به تفکرات بشر و اندیشه و خرد اوست. ولی مشاور یعنی کسی که مشاوره می‌دهد و مشاوره یعنی اینکه یک انسان متخصص به کسی که دچار مشکل یا سر درگمی است، راهکاری مناسب نشان دهد. البته همان گونه که یک غیر منطقی می‌تواند مدعی منطق دانی شده و در جایگاه یک منطق‌دان قرار گیرد، ممکن است مشاور نیز در حقیقت متخصص نباشد. یا به دروغ خودش را متخصص جا زده و یا اینکه متوهم به متخصص بودن باشد. در این فرض راهکاری که از سوی وی ارائه می‌شود نه مشکل شخص گرفتار را حل می‌کند و نه راهی فرا روی شخص سر در گم و متحیر قرار می‌دهد. از این جهت دانش منطق به بحث زیست فردی و نیز زیست اجتماعی انسان و روابط وی با دیگران مرتبط می‌شود، ولی مشاوره یک بحث میان بشری است و نفسانی نیست. اما در همان روابط میان بشری در موارد زیادی احتیاج به منطق پیدا می‌شود.

بگذارید به گونه‌ای دیگر بیان کنم. زمانی که شما مشاور هستید و یک شخصِ دارای مشکل یا فردی متحیر از شما مدد می‌خواهد، بر فرض اینکه شما در زمینه مورد مشورت قرار گرفته، متخصص هستید، تنها همین برای نجات شخص دارای مشکل یا متحیر کافی نیست. انتقال دقیق و صحیح راهکار نجات بخش و حیرت زدا، نیازمند دانستن ـ اکتسابی یا تجربی ـ قواعد منطق در زمینه اقناع و مانند آن است. چون انتقال بد و تبلیغ بد، می‌تواند سخن یک اهل فن و مشورت یک متخصص را هم مانند

فقدان مشورت نموده و حاجتی از شخص گرفتار و درمانده را بر طرف نسازد. به خاطر همین دانش منطق ـ البته نه همه مباحثش ـ یکی از دانش‌هایی است که مشاور باید نسبت بدان معرفت داشته باشد و هر چه توانایی فرد مشاور متخصص در منطق‌های کاربردی بیشتر باشد موفقیت وی در ارائه راهکارهای حیرت زا و مشکل گشا بیشتر خواهد بود. جالب اینکه چون مشاوره لزوما کلامی و حتی حضوری نیست، ولی بر اساس هدف مشاوره که کمک به افراد گرفتار(اعم از افراد درمانده و نیز انسان‌های طالب رشد، ولی نا آگاه از عوامل رشد) است، مشاور حتی در موقعیت غیر حضوری یا غیر کلامی و نیز در زمینه پیش‌نیاز مهم کشف شخصیت و ویژگی‌های مراجع و مخاطب، که معمولاً باید در زمان کوتاه انجام بگیرد و این نیازمند زیرکی و هوشمندی است، باز هم به منطق نیاز دارد.

□ آیا حاشیه ملاعبدالله می‌تواند به عنوان یک کتاب مفید برای مشاوران و نیز برای تودهٔ مردم به شمار رود؟

■ برخی مباحث علم منطق نه تنها در زمینه مشاوره که در بسیاری زمینه‌های دیگر هم به درد کسی نمی‌خورد و به اصطلاح قیل و قال است. مباحث کاربردی منطق هم دارای سه رده کم کاربرد، متوسط و پر کاربرد است. کتاب‌های منطقی مفصل معمولاً دچار همان مباحث کم کاربرد و حتی بی فایده هستند. کتاب‌های مختصر و موجز هم نسبت به بیان مباحث پر کاربرد،

کم گذاشته‌اند. خوبی حاشیه ملاعبدالله به این است که نه از این سوی بام افتاده و نه از آن سوی بام. یعنی دیدی انتقادی نسبت به مباحث منطقی کم کاربرد یا بی فایده و وقت تلف کن دارد و یا اشاره‌ای نموده و رد می‌شود یا بدانها نمی‌پردازد.

از سوی دیگر به مباحث پرکاربرد پرداخته و حتی به سبب اینکه این کتاب شرح تهذیب تفتازانی است و شارح در بیان مطالب وابسته به شاکله، ساختار و محتوای تهذیب المنطق است، ولی حداقل از این غفلت نمی‌کند که اهمیت مباحث پر کاربرد و مفید را گوشزد می‌کند تا خواننده به اهمیت آن واقف شود. از این جهت الحاشیه

جزو بهترین کتاب‌های منطقی جوامع علمی اسلامی است، ولی اگر بخواهیم بگوییم این کتاب برای مشاوران و نیز همهٔ مردم مفید است، با وضع فعلی‌اش نمی‌توان این گونه سخنی را گفت. اما اگر این کتاب به زبان فارسی تحریر شود و نکات

مهم برخی شرح‌های قوی این کتاب بدان افزوده شود، و در ساختارش نیز

تصرفی جزئی صورت بگیرد، می‌توان گفت یک کتاب کاربردی و مفید برای همه می‌شود و همان نتایج و منافعی که بر علم منطق متصور است را در جامعه بسط و گسترش دهد.

□ از نگاه ملاعبدالله بهابادی یزدی، کدام بخش از منطق دارای اهمیت مهم برای اصناف مردم است؟

■ الان حضور ذهن ندارم. ولی ما باید ببینیم هدف از منطق چیست؟ و کدام بخش از منطق با گروه‌های بیشتری از اصناف مردم تماس دارد؟ وقتی که هدف منطق، پاسداشت حریم استدلال و برهان و جلوگیری از ورود خس و خاشاک شبهه و مغلطه و سفسطه به حریم حقیقت است، و هیچ کسی نیست که در هر روز لااقل با خودش حدیث نفس نداشته باشد و شاکله افراد بر اساس افکار و اندیشه‌ها ساخته می‌شود یا تغییر می‌کند، می‌بینیم که صناعات خمس از مهمترین بخش‌های منطق باشد. البته اشکال اربعه به ویژه شکل اول هم از اهمیت فوق العاده برخوردار است، ولی صناعات خمس بیشتر مورد مبتلاست.

خود مرحوم یزدی هم در اواخر حاشیه به اهمیت صناعات خمس انگشت گذاشته و از کمتر پرداخته شدن بدان انتقاد می‌کند. قیاس را وقتی از حیثیت صورت تقسیم می‌کنیم اقترانی و استثنایی می‌شود، ولی وقتی از منظر ماده به آن می‌نگریم، به برهان، جدل، خطابه، شعر و مغلطه(سفسطه) تقسیم می‌شود. حصری هم که مرحوم بهابادی و غیر ایشان ذکر کرده‌اند، حصر ثنائی و عقلی است. نکته جالب از نگاه بنده درباره کتاب حاشیه و دیگر کتاب‌های معتبر منطقی این است که

وسعت عجیبی در فراگیری مباحث این کتاب‌ها مشاهده می‌شود. یعنی مباحث فوق العاده گسترده‌ای را در طول تاریخ تمدن اسلامی، منطق دان‌ها در کتاب‌های خودشان ذکر کرده‌اند. مثلاً منطق فازی که اخیراً مطرح شده و منطق ریاضی (یا به قول فرنگی‌ها athematical logic) که مدتها قبل از آن مطرح شده، کاملاً نو و بدیع نیست و مطالبی شبیه آن مباحث و بلکه در موارد نه چندان اندکی، عین مباحث همین منطق‌دان‌های نوین بیان شده است. این منطق‌دان‌های دو سه قرن اخیر اگر مطالب منطق‌دانان مسلمان را بدون نام بیان کرده و به اسم خود ثبت کرده‌اند، دزد و سارق علمی خواهند بود. اگر هم بر اثر کوشش و تلاش به این مطالب رسیده‌اند و قضیه توارد در کار بوده، باز هم فضل تقدم با اندیشمندان مسلمان است.

همین مطالب مرحوم یزدی و منطق‌دان‌های دیگر را تنقیح و دسته‌بندی کنید، و سپس همانها را از منطق غرب جدا کنید، واقعا خلأ بزرگی در اندیشه‌های منطقی غرب ایجاد می‌شود. خلاصه مباحث متنوع منطقی کتاب حاشیه خیلی مهم است و همان اشارات صناعات خمس هم دنیایی از حرف را در دل خود دارد. ارتباط مردم با هم اصل اولیه در اجتماعات و جوامع است. مشاور و غیر مشاور نیاز دارد که کس دیگری را قانع کند. اصل ترغیب (persuasive principle) که گاهی اقناع (یا همان ersuasion) خوانده می‌شود (و البته به نظر من بین این دو تشابه کلی در کار

نیست) آن اندازه در کتب منطقی به صورت مبسوط بیان شده که می‌توان به اندازهٔ چندین جلد کتاب محتوا در همین باره جمع کرد. اقناع را قله و اوج ارتباط دو سویه می‌دانند، چرا که با آن بحث خاتمه یافته و منجر به قانع شدن یک طرف می‌شود. یا مثلاً اندیشه نا بایستگی مطلق انگاری و اینکه فقط سیاه بین یا سفید بین نباشیم که به قول وایتهد این طرز نگرش، ساده انگارانه و از جمله موانع مهم فهم است، یکی دیگر از همان مباحث
است که دارای ریشه و پایه کهن و مبسوط در میان منطق‌دانان از جمله ملاعبدالله یزدی است.

□ راهکار و فواید ترویج نگرش منطقی در رده‌های مختلف جامعه چیست؟

■ مردم در عمل منطقی‌اند. حتی مخالفان منطق نیز در گفتار و در عمل منطقی هستند. اما گاه انسان دچار مغالطه‌های شخصی یا غیری می‌شود و علم منطق در این زمان به درد می‌خورد. این هم فایده کمی نیست. اگر بستر یک جامعه منطقی بار بیاید، زود تحت تأثیر باورهای غلط قرار نمی‌گیرد. نفوذ دشمن در فرهنگ آن جامعه کم می‌شود. شایعه به راحتی منتشر نمی‌شود و هزار و یک فایده دیگر. اما راهکار آن چیست؟ راهکار ترویج نگرش منطقی در میان توده مردم و جامعه

خواص، ترویج خردمندانه زیستن است. یعنی سبک زندگی به گونه‌ای باشد که دانستن و اندیشیدن ارزش به شمار رود و انسان‌های تنبل و کم‌مطالعه و نادان خود را وصله ناجور جامعه بدانند و رواج این نگرش باعث زدوده شدن نابخردی‌ها خواهد شد. همین الان در میان رسانه‌های داخلی و خارجی از بس نابخردی ترویج می‌شود که حد و مرز ندارد. افرادی در سال‌های گذشته نزد بنده برای مشاوره مراجعه می‌کردند که علت عمده اختلالات روانی و ایجاد مشکلاتشان، رسانه‌های داخلی و خارجی بود.

در سال‌های اخیر بر تعداد این افراد افزوده شده و یکی از عوامل آن نفوذ بیشتر اینترنت و ماهواره است. یا مثلاً وقتی یک روزنامه غیرمتعهد داخلی افکار و اندیشه‌های باطل و منفی و پوچ‌گرایانه را انتشار می‌دهد در صورت کم مطالعه گی مخاطبان و عدم وجود فرهنگ خردباوری و اندیشه‌محوری، آثار منفی بسیاری بر افراد جامعه مترتب می‌شود. چه رسد به رسانه‌های خارجی که اغلب با غرض به دنبال تخدیر فضای روحی جامعه ما هستند. به نظر من باید از دوران کودکی منطقی اندیشیدن و فلسفی زیستن را به کودکان و نوجوانان یاد داد. یعنی فکر آنها را شکل داد و شیوه‌های فکر و خردورزی را به آنها آموخت. نه با کتاب‌های سنگین علمی، بلکه با ایجاد محتواهای راحت الحلقوم ولی انگیزانندهٔ معرفت و شناخت و خردورزی؛ و اینکه دانستن به عنوان یک فرهنگ مثبت تلقی شده و رواج یابد. روشن است که

کتاب‌های منطقی در رده اول این طرح قرار دارند و حتما می‌توان با همکاری حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و وزارت خانه‌های علوم و آموزش و پرورش و نیز سازمان صدا و سیما بتوان در این مسیر توفیقاتی کسب کرد.

□ از نگاه شما، به رغم مخالفت با معقول و حتی علم منطق در مقاطعی از عصر صفوی، چرا باز هم رساله‌ها و آثار منطقی بسیاری نوشته می‌شد؟

■ استاد ارجمند پروفسور فرامرز رفیع‌پور کتابی دارند با عنوان: وسایل ارتباط جمعی و تغییر ارزش‌های اجتماعی. ایشان در این کتابشان درباره تأثیر فیلم‌های سینمایی، سریال‌های تلویزیونی، و ویدئو، روزنامه و اصل تبلیغات، پژوهشی انجام داده‌اند و توصیه می‌کنم این کتاب را حتما بخوانید. با خواندن این کتاب قبل از هر چیز به لزوم اندیشمند بار آمدن تک تک افراد جامعه پی خواهید برد. چرا که تنها راه مقابله با حجم وسیع رسانه‌های خارجی مغرض و برخی رسانه‌های داخلی مغرض یا غافل، و خوراک فکری عظیمی که به خورد مخاطبان داده می‌شود، این است که اشخاص، خردورز بار بیایند. در زمان صفویه هم برای گسترش تشیع و معارف الهی و نورانی اهل بیت: از رسانه‌هایی به تناسب آن عصر استفاده می‌شده که هدف از آنها تأثیر بر مخاطب و اقناع مخاطب بوده است. از این جهت می‌بینیم که حتی در اوج دوران منطق ستیزی، باز هم نگاشته‌های منطقی پر

تعداد بوده اند.

منتها در شیعه دوران منطق‌ستیزی حاد سراغ نداریم. در همان عصر صفویه تنها ملا محمد امین استرآبادی و برخی از تابعان وی بودند که با برخی از مطالب و مولفه‌ها و مباحث منطق مخالف بودند. منطق‌ستیزی حاد را در بعضی ادوار سنیان می‌بینیم. اما به سبب افزایش تأثیر بر مخاطب، نیاز به دانستن فنون منطق، نیازی ضروری بوده، حتی اگر بر اثر تجربه به دست آمده باشد. نکته بعدی در همین رابطه اشتراک مباحث منطق و ادبیان و بلاغت است. توجه کرده اید که فلاسفه با اینکه از دشمنان اصلی وهم و شعر هستند، ولی اغلب شاعر هم بوده‌اند و شعر هم می‌گفته‌اند؟ و منطق‌دانان چرا این اندازه در علوم ادبی و بلاغی هم تحقیق داشته‌اند؟ این نه تنها به خاطر اشتراک برخی مباحث چون مبحث الفاظ در منطق و بلاغت است. بلکه به سبب اشتراک در هدف است. ادب و شعر و بلاغت هم در تأثیر بر مخاطب دارای نقش است، همان‌طور که منطق و شیوه‌های خرد و استدلال را دانستن و آشنا بودن با مغلطه برای جلوگیری از حرکت ناصحیح مخاطب سوفسطایی یا غافل، ابزاری مفید و بی‌مانند بوده است.

## جناب آقای استاد محمدجواد صاحبی



□ با سپاس از زمانی که به ما اختصاص داده‌اید. با اینکه دکتر عبدی‌پور به عنوان دبیر علمی کنگره اقدامات و کارهای متنوعی را در پاسداشت مقام علمی و اجتماعی ملاعبدالله بهابادی برنامه‌ریزی کرده‌اند، ولی به‌سبب سابقه طولانی جنابعالی در زمینه برگزاری کنگره‌های ملی و بین‌المللی خواهشمندیم مطالبی را از تجربیات خود برای ما بیان بفرمایید.

جناب آقای استاد محمدجواد صاحبی[1]

---

۱. نویسنده و پژوهشگر عرصهٔ نهضت‌های سیاسی اجتماعی و تاریخ تشیع.

■ ان شاء الله در برگزاری کنگره بزرگداشت مرحوم ملاعبدالله یزدی موفق باشید. طبیعتا کارهای رایجی در کنگره‌ها و همایش‌ها انجام می‌شود که دارای فواید مختص به خود است. درباره ایشان باید دید غیر از «حاشیه» آیا کتاب دیگری دارد و در پی احیای آن باشید.برخی عالمان و بزرگان ما از حیثیت افکار و آثار و اندیشه‌ها و فعالیت‌های علمی و سیاسی و اجتماعی، و تأثیر در زمانه خود، منطقه‌ای و برخی جهانی هستند. شما اگر مقالاتی در زمینه زندگی علمی و اخلاقی ملاعبدالله، معرفی کتاب الحاشیه و نیز مسائلی چون همکاری‌های عالمان با نظام صفویه و... تهیه کنید در شناساندن بیشتر آن مرحوم به جامعه علمی کشور و به سایر طبقات مردم مفید و مؤثر خواهد بود. چنانکه گفتم ببینید برای وی آیا آثار دیگری هست که ارزش احیا شدن را داشته باشد؟ مقایسه حاشیه وی که بر تهذیب تفتازانی نوشته شده با دیگر آثار منطقی قبل از وی و زمان حیات وی که در حوزه‌ها تدریس می‌شده، هم جای کار دارد. خود ملاعبدالله اگر مشخص بشود که چه کتابی را در علم منطق در زمان تحصیل خوانده و تمایزات و اشتراکات آن با حاشیه مشخص شود به ضمیمه فضای علمی نجف که وی در آن شهر مقدس الحاشیه را تصنیف کرده، دریچه‌های جدیدی را خواهد گشود. همچنین جایگاه اثر مشهور وی در میان حوزه‌های علمیه شیعه و در بین کتب منطقی پس از او و اثرگذاری‌اش در سیر فکر منطقی روزگار بعد از او هم مطلب مناسبی می‌نماید. چنانکه

مطرح کردن زندگی نامه وی و در پی کشف مطالب جدید از او و خانـدانش می‌توانـد موضـوع خـوبی باشـد کـه بـه یـک محقـق و پژوهشگر توانا ارائه شود. به علاوه در نگاهی وسیع‌تر می‌توان به بحث از سیر منطق در حوزه‌های شیعه و اثرات این سیر پرداخت و اینکه چـرا منطق‌سـتیزی در جهـان تشـیع کمتـر از دیگـر فرقـه‌ها بوده است و این مسئله چه ارتبـاطی بـا نگـرش تقریبـی و اتحـادی عالمان و اندیشمندان در آثـار مکتـوب و رفتـار عملی‌شـان داشـته است. مسـئله دیگـر حضـور علمـای شـیعه در عرصـه سیاسـت آن عصـر اسـت. مثلاً مرحـوم شـیخ بهـایی کـه معروف‌تـرین شـاگرد ملاعبدالله یزدی است، با دربار ارتباط وسـیعی داشـته اسـت و در عین حال در اشعار و لابلای برخـی آثـارش بـر ایـن ارتبـاط می‌تـازد. جمع بـین ایـن مسـئله موضـوع یـک پـژوهش می‌توانـد باشـد و از سـوی دیگـر اینکـه دوری گـرفتن از دربـار توسـط برخـی از عالمـان شـیعی داخـل ایـران مثـل فـیض کاشـانی یـا خـارج از ایـران مثـل صاحب مدارک و صاحب معالم که هر دو از شاگردان ملاعبـدالله بوده‌اند، آیا صرفا به سبب انگیزه‌هـای سیاسی و مبـانی حکـومتی بوده یا جو زمانه یا بستر اجتمـاعی آنـان هـم در ایـن رویکردهـا اثـر داشته است و موضوعاتی از این دست

- در اغلب محورهای یاد شـده مقالاتی در دسـت نگـارش اسـت و از شما به خاطر ذکـر موضـوعاتی جدیـد تشـکر مـی‌کنیم. حضـرتعالی

مقام علمی و اجتماعی و سیاسی ملاعبدالله بهابادی یزدی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ به صورت تفصیلی نمی‌توانم از ایشان سخن بگویم. چیزی که هست کتاب ایشان که معروف‌ترین اثر علمی ایشان و بلکه معروف‌ترین کتاب منطقی زمان صفویه تا عصر حاضر در میان کتب منطقی مقدماتی است بیشتر باعث شهرت ایشان شده است. کتاب ایشان تا چند ده سال قبل رایج‌ترین کتاب منطقی برای طلابی بود که تازه تحصیل علم را آغاز کرده بودند. خود بنده حاشیه را پیش مرحوم ایوبی خوانده‌ام و در زمان ابتدای تحصیل ما هنوز حاشیه ملاعبدالله رواج داشت. البته منطق مرحوم مظفر را هم خواندیم و این کتاب بعدها اندک اندک رواج یافت. اما شخصیت مرحوم بهابادی یزدی منحصر در کتاب ایشان نیست و خواه ناخواه مورخان و تراجم نگاران ایرانی و غیر ایرانی از وی سخن گفته‌اند که باید این گفته‌ها تجمیع شده و به شیوه‌های متنوع و به روز ارائه شود. تاثیرگذاری‌های وی فراتر از منطقه بهاباد و یزد بوده و در حوزه‌های مطرح شیعی آن عصر تحصیل و تدریس داشته است. طبق جایگاه علمی و اجتماعی و حتی سیاسی باید برنامه‌های مجزایی تدوین و عملی شود.

□ اشاره به همکاری‌های عالمان دینی با نظام صفویه داشتید. این امر یک نکته مثبت برای علما به شمار می‌رود یا یک جهت انتقادی در سیره آنان خواهد بود؟

■ در آن عصر داد و ستدی بین نظام صفوی و عالمانی چون ملاعبدالله یزدی بوده است و بسیاری از عالمان ارتباط وسیعی با دربار داشته‌اند. برخی ارتباطی کمرنگ داشته و برخی از متصل شده به دربار دوری می‌گزیده‌اند. باید مبانی هر کدام را تفصیلاً بررسی کرد تا بتوان تحلیلی دقیق ارائه کرد. صفویه می‌خواستند در قضیه درگیری با عثمانی‌ها از هویت شیعی استفاده کنند و در مقابل حکومت عثمانی به تقویت وجهه دینی خود بپردازد. مثلاً تعداد زیادی از عالمان دیگر مناطق از جمله لبنان را بیاورند مثل محقق ثانی و پدر شیخ بهایی و...

در این زمینه برخی مثل آقای رسول جعفریان نگاه نسبتاً مثبتی به قضیه دارند ولی برخی دیگر دید منفی دارند. از جمله دکتر شریعتی که می‌گفت صفویه مذهب و دین را فاسد کرده اند(او هم در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی و هم آثار دیگرش این را مطرح می‌کرد) و بحث را بر روی تحریف‌هایی می‌برد که در آن زمان در زمینه بهره برداری از احساسات مردم انجام می‌گرفت. البته یک مقدار هم حق با شریعتی است ولی تاریک دیدن تمام این ارتباط امری مقبول نیست. صفویه به دلایلی و از جمله عکس العمل در برابر عثمانی تمایل به ارتباط عالمان با دربار خود را داشتند. حتی منصب «شیخ الاسلام» را که در صفویه

ایجاد شد عکس العملی در برابر عثمانی بود و آنها از مذهب به عنوان عامل تحریک مردم استفاده می‌شد. یعنی این ارتباط کارکردهای سیاسی داشته است. امام راحل با اینکه نظرش به صفویه منفی بود، ولی نزدیکی علما به دربارها را موجّه می‌دانسته که از فرصت ایجاد شده برای تقویت دیانت بهره برده‌اند و این ارتباط را تخطئه و تقبیح نمی‌کرد، مثلاً در «کشف الاسرار» به این قضایا می‌پردازد. البته در نگاه دیگری امام قوت علمی شیعه در زمان صفویه را کامل نمی‌داند و خب جریان اخباری گری در نیمه دوم عصر صفویه، جریان مسلط و رایج حوزه‌های علمیه بوده است. اگر بخواهم نمونه دیگری را ذکر کنم مرحوم علامه سیدجلال‌الدین آشتیانی است که دید مثبتی به نظام صفویه داشت و در آثار تألیفی و تصحیحی او می‌توانید مبانی‌اش را در تأیید آن دیدگاه مشاهده کنید.

□ با توجه به سابقه و تجربیات شما در برگزاری کنگره بزرگداشت مفاخر و مشاهیر، در جهت ارائه الگو به جامعه چه فرصت و موقعیتی وجود دارد؟

■ مؤلفه‌های فکری و رفتاری و اقدامات شخصیتی که قرار است برای وی همایش بزرگداشت برگزار شود در معین کردن الگو و اسوه اثر دارد. سطح کنگره‌ها و شخصیت‌های که درباره‌شان بزرگداشت بر پا می‌شود، با هم فرق دارند. ما در چند سطح برنامه ریزی می‌کردیم. برخی در عرصه بین‌المللی تأثیر

گـذار بودنـد، در جهـت ارائـه الگـو بـه جامعـه از جهـت اخلـاقی و سلوک علمی و اجتماعی و شخصیت علمـی بـرای تقویـت حیـات علمی جامعه. مثلاً علامه شرف الدین در ارائه معـارف اسـلامی و تقریب گرایی و اتحادطلبی و مبـارزه بـا اسـتعمار فرانسـه اسـوه و الگوی مناسبی است. حتی می‌توان اسوه‌هایی را معرفی کرد که نه تنها برای جوامع خودی که برای جوامع بیگانه قابلیت معرفی و شناساندن را داشته باشند. یعنی معرفی مناسب یـک شخصـیت می‌تواند برای جوامع شیعی و غیـر شـیعی و حتـی غیـر مسـلمان هـم مفیـد باشـد. مثلـاً در لبنـان ایـن امـر رایجـی اسـت کـه شخصـیت‌های مسـیحی بـه شخصـیت‌های شـیعی علاقمنـد هستند. هم علاقمند هستند و هم شـناخت خـوبی دارند.سـلیمان کتّانی، رُکس عزیزی و میخائیل نعمه از همان دست افراد هستند کـه شـیفته معـارف و امامـان شـیعی هسـتند. مـورد دیگـر جُـرج جُرداق است که من او را هم در لبنان و هم در ایـران دیـده ام. وی در برخی کنگره‌هـایی هـم کـه برگـزار می‌کـردیم حضـور می‌یافـت. زمانی مقاله‌ای راجع به امام علی[۷] از نگاه دیگـران نوشـته بـودم و تعـدادی از اینهـا را معرفـی کـرده بـودم. خـب یکـی از دلایـل ایـن امرفعالیـت مناسـب شـیعیان اسـت کـه شخصـیت‌های شـیعی را خوب معرفی کرده بودند. پس اینکه بزرگداشت مفاخر و مشـاهیر شیعی یک فرصت برای معرفی اسوه و الگو اسـت، جـای تردیـدی نیست

□ استاد در پایان اگر سخنی هست بفرمایید.

■ ملاعبدالله یزدی از مفاخر یزد است و بزرگداشت وی کار مناسبی است. دیگر شخصیت‌های مطرح یزدی هم جای کار دارند. در یزد جای کار، خیلی زیاد است. یزد شخصیت‌های گمنامی دارد که قابلیت پرداخته شدن بدان‌ها وجود دارد. مثلاً یک شخصیت به نام شیخ محمد یزدی هست که در عصر قاجار بوده و افکار مترقی و متجددی داشته و سید جمال الدین اسدآبادی را اول مسلمان عالم می‌دانسته و عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام در خاطراتش از وی یاد کرده است. فقها و فلاسفه و مفسران یزدی کم نیستند. شیخ عبدالکریم حائری هست. مرحوم طباطبایی یزدی صاحب عروه است. شیخ غلامرضا فقیه خراسانی شخصیت بزرگی است. برای مناطق مختلف یزد هم می‌شود برنامه گرفت. درباره ملاعبدالله اگر بتوانید کتاب زندگی نامه‌ای هم بنویسید خوب است تا هم مردم استان یزد و هم مردم دیگر مناطق بیشتر با این شخصیت آشنا شوند.

## حجت الاسلام والمسلمین مرتضی خوشنویس‌زاده



- علامه ملاعبدالله بهابادی یکی از فقیهان منطقی اوائل قرن دهم ه.ق می‌باشد که تولیت حرم مطهر امیرالمومنین علی۷ را بر عهده داشت. ایشان دارای آثار بسیار متنوعی در حوزه‌های مختلف از جمله فقه می‌باشد. از جمله متون فقهی منتسب به این فقیه اصولی حاشیه‌ای است که بر ارشاد الأذهان مرحوم علامه نگاشته شده است. لطفاً در خصوص ارشاد الأذهان مرحوم علامه و جایگاه آن در میان سایر کتب فقهی توضیحاتی بیان بفرمایید؟

حجت الاسلام والمسلمین مرتضی خوشنویس زاده[1]

۱. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم.

■ یکی از ابتکارات مرحوم علامه حلی این است که در حوزه‌های مختلف علوم ازجمله علم فقه دارای آثار متعدد و فاخری است. از جهت مخاطب کتاب‌های مرحوم علامه حلی در حوزه فقه را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد. دسته اول کتاب‌هایی هستند که برای استفاده عموم مردم نگاشته شده است. کتاب‌هایی همچون ارشاد الأذهان، ایضاح الاحکام و تبصره المتعلمین در این دسته قرار می‌گیرند. دسته دوم کتاب‌هایی هستند که برای استفاده اهل علم نگاشته شده است، مثل قواعد الاحکام و تحریر و دسته سوم کتاب‌هایی است که برای اعاظم علماء نگاشته شده است و هنوز پس از هشت قرن در زمره بالاترین منابع فقه به شمار می‌آیند که از این دسته می‌توان به مختلف الشیعه، تذکرة الفقهاء و منتهی المطلب اشاره کرد.

در بین کتاب‌های مرحوم علامه یکی از کتاب‌هایی که بسیار مورد توجه علما قرار گرفته و حواشی و شرح‌های متنوعی بر آن نگاشته شده است، ارشاد الأذهان می‌باشد تا جایی که این کتاب از میان انبوه کتب فقهی شیعه در کنار شرایع مرحوم محقق و عروة الوثقی مرحوم سید یزدی بیشترین حاشیه و شرح را به خود اختصاص داده‌اند. مرحوم علامه این کتاب را به درخواست پسر فاضلش فخرالمحققین نگاشته است که یک دوره فقه از طهارت تا دیات می‌باشد. از جمله بزرگانی که بر این اثر، حاشیه و شرح نگاشته‌اند می‌توان به شهید اول، شهید ثانی، محقق کرکی، مقدس اردبیلی، فخرالمحققین، شیخ انصاری اشاره کرد. در

خصوص شیخ انصاری جالب است که گفته شود به غیر از کتاب مکاسب ایشان بقیه آثار شیخ انصاری اغلب پیرامون شرح شرایع و ارشاد الأذهان مرحوم علامه حلی است.

□ برخی سعی کرده‌اند نشان دهند که علامه بهابادی در ردیف فقهای اخباری قرار دارد، آیا متن حاشیه ارشاد الأذهان این مطلب را تصدیق می‌کند؟

■ به باور بنده علامه ملاعبدالله بهابادی نه تنها یک اصولی ، بلکه از جمله آن اصولییننی می‌باشد که به نحو حداکثری از دانش اصول در استنباط فقهی بهره می‌گیرد. صفحه به صفحه حاشیه ارشاد الأذهان ایشان گواه روشنی بر این ادعا است. به عبارتی دیگر تمام شاخصه‌هایی که برای یک اصولی بیان شده است، به خوبی و روشنی در متن حاشیه ارشاد الأذهان ملاعبدالله عیان است. علاوه بر این که یک اخباری بر کتابی که اصولی است، حاشیه یا شرح نمی‌نویسد. تمام بزرگانی که از آنها یاد کردیم همه از اعاظم اصولیین شیعه به شمار می‌روند. همین که مرحوم ملاعبدالله در این خصوص اقدام به نگارش حاشیه‌ای کرده است این خود بهترین گواه است که ایشان اخباری نبوده است.

برای روشن بحث باید دقت شود که حاشیه مرحوم بهابادی با هدف تبیین مشکلات عبارات ارشاد الأذهان نوشته نشده و به

اصطلاح یک حاشیه توضیحی نیست بلکه یک حاشیه‌ای است تمام استدلالی که هدفش شرح و تبیین استدلالی فتاوای علامه حلی است ؛ حال در چنین فضایی وقتی روی استدلالات و مطالب مرحوم ملا عبد الله با دیده انصاف نگاه می‌کنیم در این حاشیه نه تنها هیچ یک از شاخصه‌های اخباری گری دیده نمی‌شود، بلکه شاخصه‌های اصولی تماما در آن وجود دارد.

به عنوان مثال از جمله شاخصه‌های اصولی بودن حاشیه مرحوم بهابادی توجه به سلسله راویان حدیث و کیفیت سند روایت است در توضیح این مطلب باید گفت: یکی از نظرات محوری اخباریین این است که روایات کتب اربعه را تماماً صحیح می‌دانند، لذا سند حدیث را یا اصلا ذکر نمی‌کنند و یا به آن خدشه‌ای نمی‌کنند، اما مرحوم ملاعبدالله در چندین جا از حاشیه خود به سند پرداخته و در مورد صحیح بودن یا نبودن آن نیز اظهارنظرهایی داشته است به عنوان نمونه در ذیل کلام علامه در بحث استحباب وضو برای شخص جنب ملا عبد الله می‌فرمایند سند این روایات مخدوش می‌باشد.

شاخصه بعدی این است که اخباری‌ها بر این باور هستند که استفاده از ظاهر آیات تا وقتی که روایتی در ذیل آن به ما نرسیده باشد ، مجاز نیست و حال این که علامه بهابادی مکرراً در استلالات خود از آیات قرآن کریم استفاده می‌کنند بدون اینکه

ذیل آن آیات روایتی داشته باشیم.

□ با توجه به این که ایشان بیشتر در حوزه دانش منطق مشهور می‌باشند، آیا حضور این دانش در استنباط‌های فقهی ایشان را می‌توان در متن ارشاد رصد کرد؟

■ بله، به باور بنده جنبه منطقی و فلسفی حاشیه ارشاد الأذهان بسیار قوی است؛ قراین زیادی نشان از اثرگذاری دانش منطق در استنباط‌های فقهی این فقیه فرزانه دارد که اکنون به ذکر دو مورد اکتفا می‌کنم. یک شاهد سبک و روش متقن و منطقی در بیان استدلالات است که در این حوزه منطق صوری در حد اعلای خود به کارگیری شده است و شاهد دیگر استفاده از مفاهیم و اصطلاحاتی همچون کلی طبیعی، کلی و جزئی و مانند اینها در حاشیه ارشاد می‌باشد.

□ ضمن تشکر از حضرتعالی در پایان اگر پیشنهادی دارید بفرمایید؟

■ به غیر از جنبه فقهی، اصولی و منطقی از جنبه‌های دیگری هم می‌توان از این اثر ذی قیمت بهره برد از باب نمونه در اینجا به امانت‌داری و صداقت ایشان اشاره میکنم مثلاً ایشان در مواردی که در بحثی روایتی را ندیده است اذعان به این مطلب کرده و می‌فرماید که بنده این روایت را ندیده‌ام، اما مثلاً علامه حلی در فلان کتاب آن را

نقل کرده است که خود نشانگر تواضع ، امانت‌داری و صداقت علمی این عالم بزرگوار است.

یکی از کارهایی که لازم است کنگره‌ها نسبت به آن اهتمام جدی داشته باشند احیاء آثار به جا مانده از این بزرگان است. به نظر اگر این حاشیه در کنار حاشیه‌های بزرگانی همچون شهید اول، شهید ثانی، محقق کرکی، مقدس اردبیلی و شیخ انصاری قرار گیرد قوت علمی و اتقان استدلالات این فقیه منطقی نمایان می‌شود. بنده که این حواشی را با همدیگر مقایسه کردم به این نتیجه رسیدم که قوت علمی مرحوم ملاعبدالله اگر از این بزرگان فقه امامیه بالاتر نباشد، قطعا پایین‌تر هم نیست. در پایان از همه برگزار کنندگان این کنگره کمال تشکر و قدردانی لازم را دارم.

**جناب آقای علی عباس‌پور**



- ضمن تشکر و قدردانی، همان‌طور که مستحضر هستید علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی، از حکماء و فقهای بزرگ قرن دهم (ه. ق) می‌باشند که در حوزه‌های مختلف فقهی، اصولی، فلسفی، تفسیری، منطقی، بلاغی و ... دارای آثار گرانسنگی است. در حوزه تفسیر گزارش سه اثر تفسیری [التجارة الرابحه، شواهد التنزیل و درة المعانی] برای ما رسیده است. درة المعانی [که پیرامون تفسیر سوره مبارکه حمد و اخلاص می‌باشد] در واقع تلخیص کتاب التجارة الرابحه می‌باشد که بنا به درخواست یکی از حکام خوزستان به نام سید سند نگاشته شده است. این اثر تنها اثر چاپ شده از مجموعه سه اثر تفسیری این حکیم منطقی می‌باشد. در مصاحبه

حاضر خدمت حضرتعالی رسیدیم تا جلوه‌های بلاغی و ادبی این تفسیر ارزشمند را به بحث و گفتگو بنشینیم.

جناب آقای علی عباس‌پور[۱]

■ قبل از ورود به بحث لازم است، مقدمه‌ای خدمتتان عرض نماییم. قرآن کتاب آسمانی است که برای هدایت بشر و نشان دادن راه تکامل نازل شده است. با این حال خود این کتاب آسمانی نیز معجزه است و دیگران از آوردن آن عاجز می‌باشند. معجزه بودن قرآن از جهات مختلف قابل بررسی است که یکی از آنها اعجاز ادبی و بیانی قرآن است. نظم آهنگ قرآن در پرتو برخی آرائه‌های زبانی از جمله سجع و رعایت فواصل است که به نحوی اعجازگونه ساختاری بی‌بدیل به آن داده است.

با این حال نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که اعجاز قرآن و ساختار اعجازگونه آن تنها منحصر در این امور نیست و ما چه به سجع و فواصل در قرآن قائل شویم و چه نشویم، باز هم آن نظم و آهنگ و زیبایی و لطافت و جذابیت قرآن پابرجاست.

همان طوری که فرمودید علامه ملاعبدالله بهابادی یزدی در حوزه‌های مختلف علوم دارای آثار فاخر و گرانسنگی است. یکی از آثار تفسیری ایشان که به دست ما رسیده و به وسیله مرکز

۱. پژوهشگر معارف اسلامی.

اطلاعات و مدارک اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی چاپ شده است، تفسیر *درة المعانی* است. این اثر تک‌نگاشته‌ای در خصوص تفسیر سوره مبارکه حمد و اخلاص می‌باشد که به درخواست یکی از حکام خوزستان توسط ملاعبدالله بهابادی یزدی نگاشته شده است. این تفسیر به نظر بنده در ردیف تفاسیر ادبی قرآن قرار دارد. البته در لابه‌لای مطالب مطرح شده مباحث اجتهادی عقلی نیز مطرح شده است، اما وجه غالب مباحث آن پیرامون مباحث ادبی ـ بلاغی قرآن می‌باشد. با کم‌ترین تأملی در این اثر قرآنی، انسان پی به تبحر و مهارت اجتهادی مرحوم ملاعبدالله بهابادی یزدی در علوم ادبی اعم از صرف، نحو، قرائت و بلاغت خواهد برد. در واقع ایشان در کنار فقاهت و حکمت، ادیبی متبحر و صاحب نظر نیز می‌باشد.

علاوه بر این، رویکرد مرحوم ملاعبدالله در سوره حمد، رویکردی متفاوت با سوره اخلاص است. رویکرد غالبی حاکم بر سوره حمد، رویکردی ادبی، بلاغی و رویکرد حاکم بر سوره توحید روایی – کلامی است. به خصوص بحث‌هایی که ذیل مبحث معنی السوره، حقیقت توحید و خاتمه مورد توجه بوده است.

□ با توجه به این مطلب که فرمودید رویکرد غالب در این دو سوره متفاوت است، اگر لازم می‌دانیم این دو سوره را به صورت مجزا

مـــــــــــــــــــــــــورد بحـــــــــــــــــــــــــث

قرار دهیم؟

سوره مبارکه حمد

■ در خصوص جایگاه سوره حمد باید گفت: این سوره یکی از مهم‌ترین سوره‌های قرآن کریم است که نسبت به دیگر سوره‌ها از اهمیت خاص و امتیاز ویژه‌ای برخوردار است. واجب‌بودن خواندن سوره حمد در نمازهای یومیه و همچنین معارف والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی مندرج در آیات این سوره، باعث شده است هم در علم فقه و هم در اخلاق و عرفان اسلامی، باب ویژه‌ای به این سوره کم‌آیه، اما پربار اختصاص داده شود. این اهمیت و عظمت باعث شده است مفسران قرآن کریم نیز نگاهی ویژه به این سوره داشته باشند و کتاب‌های مستقلی در شرح و تفسیر آن بنویسند به گونه‌ای که امروزه ما میراث‌دار گنجینه گرانسنگی با موضوع کتابشناسی سوره حمد هستیم که شامل صدها کتاب در تفسیر سوره حمد به قلم عالمان بزرگ مسلمان با گرایش‌های مختلف مذهبی (شیعه اثنی‌عشری، شیعه زیدی، مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی) و دیدگاه‌های گوناگون فکری (عرفانی، فلسفی، کلامی، روایی) در جغرافیای متنوع هستیم.

«الحمد لله رب العالمین»

مرحوم ملاعبدالله در ذیل آیه شریفه «الحمدلله رب العالمین» اشاره‌ای به بحث لام اختصاص کرده و بیان می‌دارند که هر نعمتی عطای اوست، پس سپاس هر نعمتی مخصوص اوست، گرچه واسطه‌ای هم در میان باشد، زیرا سپاس ذکر نعمت است و ذکر نعمت با ذکر احسان نعمت‌دهنده می‌باشد و گرنه ذکر نعمت او نیست. از این روی، سپاس نعمت اختصاص به خدا دارد و در برای بیان این معنا الله با لام اختصاص آورده شده است.

«مالک یوم الدین»

ایشان در ذیل آیه شریفه «مالک یوم الدین» به بیان قرائت‌های مختلف پرداخته و بنا بر هر قرائت ترکیب خاص آن قرائت را بیان می‌کنند. برای مثال می‌فرمایند: کسی که مالک را به فتح لام خوانده در واقع آن را فعل ماضی قرار داده است و به همین دلیل یوم را ظرف برای فعل ماضی قرار داده است.

«ایاک نعبد و ایاک نستعین»

در ذیل آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» دو قاعده مهم ادبی را مورد بحث و بررسی قرار داده است. یکی از این قواعد قاعده «تقدیم ما حقه التاخیر» است که از

آن حصر و اختصاص فهمیده می‌شود. با این بیان که: تقدیم معمول بر عامل و به عبارت دیگر، مقدم داشتن هر چیزی که باید مؤخر باشد، دلیل بر حصر می‌باشد. البته دلالت بر حصر، زمانی است که تقدیم به خاطر سجع آیات و مانند آن نباشد، هر از چند گاهی تقدیم، حصر را نیز می‌رساند و در عین حال سجع آیات قرآنی نیز مراعات شده است.

زمخشری و طبرسی و ملاعبدالله بهابادی گفته اند: در آیه «إیاک نعبد و إیاک نستعین» تقدیم مفعول، به خاطر اختصاص می‌باشد و معنای آیه چنین است: «اختصاص می‌دهم تو را به عبادت و اختصاص می‌دهم تو را به طلب کمک»

قاعده دیگری که در ذیل این آیه شریفه به بحث از آن پرداخته است قاعده «التفات» می‌باشد. التفات آن است که انسان ازحالت خطاب و غیبت که در کلام خود دارد به حالت دیگری عدول کند؛ مثلاً در سوره حمد، جمله «إیاک نعبد» خطاب است و «الحمد لله ربّ العالمین» غیبت، زیرا اسماء ظواهر در حکم غایب می‌باشند. این گونه بازگشت از حالتی به حالت دیگر را التفات گویند؛ البته باید بازگشت از مساق کلام به مساق دیگری باشد که منافات با حالت اول ندارد.

«صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین»

در ذیل آیه شریفه «صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین» ابتدای بحثی پیرامون قرائات داشته و در ادامه به بیان نحوی و صرفی آیه پرداخته و می‌فرمایند: «عَلَيْهِمْ» جار و مجرور متعلقان بأنعمت. «غَيْرِ» صفة الذین. «الْمَغْضُوبِ» مضاف إليه. «عَلَيْهِمْ» متعلقان بالمغضوب. «وَ لَا» الواو عاطفة، لا زائدة لتأكيد معنى النفى فى غير. «الضَّالِّينَ» معطوف على المغضوب عليهم مجرور بالياء لأنه جمع مذكر سالم.

سوره مبارکه اخلاص

مرحوم ملاعبدالله در تفسیر سوره مبارکه اخلاص روایاتی در شأن نزول و فضیلت سوره مبارکه اخلاص آورده و وجه مناسبی برای این روایت که سوره مبارکه اخلاص ثلث قرآن است، آورده و خاطرنشان می‌شوند که: معارف اسلام [اصول دین] در سه حوزه توحید، معاد و نبوت معرفی می‌گردد. و از انجا که توحید یکی از این سه قسم می‌باشد ازاین‌رو گفته شده است که قاری این سوره ثواب ثلث قرائت قرآن را می‌برد. البته توحید شامل معرفت به ذات، اسماء و افعال الهی می‌باشد که به نحو اتم و اکمل در این سوره مبارکه انعکاس داشته است.

در این سوره همان طوری که گفته شد رویکرد غالب رویکرد فلسفی – روایی است. اما نکاتی ادبی نیز متذکر شده است.

برای نمونه عالمان نحوی تصریح کرده‌اند که کاربرد ضمیر، برای رعایت اختصار در کلام می‌باشد، ولی گاه به جای استفاده از ضمیر، باز هم اسم ظاهر به کار می‌رود تا تأکید را بفهماند.

سیوطی گفته است: هدف از این کار، تقریر و تمکین بیشتر می‌باشد؛ مثل «قل هو الله أحد. الله الصمد» مرحوم ملاعبدالله نیز بر این امر تأکید دارند. علاوه بر این هو ضمیر فصل می‌باشد که باز برای تأکید است.

در ذیل آیه شریفه «قل هو الله احد» می‌نویسد: قل فعل و فاعل، هو ضمیرشان و مبتدا، الله مبتدای دوم و احد خبر الله. در این جا قاعده‌ای را متذکر می‌شوند و آن اینکه: در ادبیات عرب قاعده‌ای است به این مضمون که خبر زمانی که مفسر برای مبتدا باشد نیازی به عائد وجود ندارد و در اینجا نیز این گونه است.

در ذیل آیه شریفه «لم یلد و لم یولد» بحثی با این عنوان دارند که: سیبویه تصریح کرده است که خبر در باب کان گاهی بر اسم مقدم می‌شود، ولی در آن هنگام متعلق خبر بر خبر مقدم نمی‌شود، تا از اصل دو بار عدول صورت نگیرد پس چگونه است که در اینجا ظرف [له] هم بر اسم و هم بر خبر مقدم شده است؟

در پاسخ به سؤال گفته شده است: این ظرف بیانی برای محذوف است گویی خداوند متعال فرموده است: «و لم یکن کفوا احد».

مطالب دقیق نحوی دیگری در تفسیر وجود دارد که در قالب مقاله‌ای با عنوان جلوه‌های ادبی و بلاغی تفسیر *درة المعانی* نگاشته شده و به دبیرخانه ارسال خواهد شد.

**جناب آقای رضا باذلی**



□ جنابعالی مقاله‌ای با عنوان «بدیهیات تصدیقی و اقسام آن از دیدگاه ملاعبدالله در کتاب حاشیه» برای کنگره نگاشته و ارسال کرده‌اید. بفرمایید علت انتخاب این موضوع برای نگارش مقاله چه بوده است؟

جناب آقای رضا باذلی[1]

■ یکی از دلایل بنده این بود که پیشتر درباره بدیهیات از دیدگاه

---

۱. کارشناس ارشد فلسفه دین و طلبه حوزه علمیه قم.

علامه طباطبایی تحقیقی انجام داده بودم. به همین جهت هنگامی که از برگزاری کنگره‌ای به نام و یادبود ملاعبدالله یزدی آگاه شدم، با توجه به شهرت ایشان و کتاب حاشیه وی، بر آن شدم تا همین موضوع را از دیدگاه ایشان به عرصه تحقیق و پژوهش بگذارم.

از دلایل دیگر برای انتخاب این موضوع، اهمیت بدیهیات به خصوص بدیهیات تصدیقی در منطق و فلسفه و معرفت‌شناسی است. از آنجا که حکما و منطق‌دانان مسلمان در بحث شناخت‌شناسی قایل به دیدگاه مبناگروی هستند، دیدگاه مبناگرایی به خصوص مبناگرایی ویژه فلاسفه مسلمان نیز مبتنی بر بحث بدیهیات است، ازاین‌رو بحث بدیهیات اهمیت خاصی در منطق و فلسفه و شناخت‌شناسی دارد. اینکه بدیهیات چند قسم هستند و آیا همه اقسام معروف بدیهی هستند یا خیر، در بحث معرفت‌شناسی از اهمیت فراوانی برخوردار است.

□ اهمیت بدیهیات تصدیقی به خصوص در فلسفه و منطق اسلامی در چیست؟ بیشتر توضیح بفرمایید.

■ همانطور که بیان شد بدیهیات از اهمیت بسزایی در فلسفه و منطق و معرفت‌شناسی اسلامی برخوردار است. بدیهیات به ویژه بدیهیات تصدیقی اساس و مبنای قضایا و گزاره‌های دیگر به خصوص در فلسفه و معرفت‌شناسی و منطق هستند. همچنین بدیهیات تصدیقی اساس و ارکان دیدگاه مبناگرایی در

باب گزاره‌ها ـ که دیدگاه اغلب حکمای اسلامی و یکی از مباحث کلیدی و مهم در معرفت‌شناسی است – را تشکیل می‌دهند. بر این اساس اتخاذ هر دیدگاهی در خصوص اقسام بدیهیات و هر گونه جرح و تعدیل در آنها، می‌تواند در فلسفه و معرفت‌شناسی نقش کلیدی ایفا کرده و بر دیگر مسائل تأثیر بگذارد. به عنوان مثال اگر مانند علامه طباطبایی بدیهیات را منحصر در بدیهیات اولی کنیم و تنها اولیات را بدیهی واقعی بدانیم، دچار اشکالاتی خواهیم شد؛ از قبیل محدودیت و اندک بودن گزاره‌های بدیهی و همچنین با توجه به اینکه بدیهیات اولی، قضایای حقیقیه هستند و قضایای حقیقیه لباً قضایای شرطیه‌اند و درباره چگونگی جهان خارج صحبت نمی‌کنند. ازاین‌رو کاخ معرفت را نمی‌توان تنها بر چنین تصدیقات و قضایایی بنا ساخت. همچنین اگر مانند بیشتر حکما و منطق‌دانان، همه اقسام شش یا هفت گانه بدیهیات را بدیهی بدانیم، در این صورت با مشکلاتی دیگر مواجه خواهیم بود؛ از جمله خطاپذیری برخی از آنها یا یقینی نبودن برخی دیگر که البته بسط و توضیح این مطلب مجال و فرصت دیگری می‌طلبد. به هر حال از آنجا که اغلب حکما و منطق‌دانان مسلمان معتقد به دیدگاه مبناگروی هستند. ازاین‌رو کاخ معرفت بر بدیهیات استوار است و اگر جرح و تعدیلی در آنها رخ دهد به دیگر معرفت‌ها نیز سرایت خواهد کرد. بنابراین بدیهیات در فلسفه و منطق و به ویژه در معرفت‌شناسی امروزی اهمیت

بسیاری دارد و هر دیدگاهی که در این خصوص اتخاذ شود در بسیاری از دیدگاه‌های دیگر نیز تأثیر خواهد گذاشت.

□ آیا دیدگاه ملاعبدالله درباره بدیهیات با دیگر منطق‌دانان متفاوت است؟

■ دیدگاه ایشان درباره بدیهیات و اقسام آن تفاوت چندانی با مشهور حکما و منطق‌دانان ندارد. ایشان همانند بیشتر اندیشمندان مسلمان بدیهیات را در شش قسم دسته‌بندی کرده و خاطر نشان می‌کند که این تقسیم به حصر عقلی نیست؛ بلکه به حسب استقراء است.[۱] به همین دلیل امکان افزودن دسته‌ای دیگر به آنها و نیز کاستن از آنها وجود دارد. آن شش دسته از این قرارند: اولیات، مشاهدات (حسیات و وجدانیات)، فطریات، حدسیات، متواترات، تجربیات. نکته قابل توجه در این باره وجه ضبط این شش دسته است که ملاعبدالله یزدی به خوبی آن را بیان کرده است. شاید کمتر کسی این گونه وجه ضبط بدیهیات را بیان کرده باشد. به هر حال نکته تازه و قابل توجه در دیدگاه ملاعبدالله، بیان ایشان درباره وجه ضبط اقسام بدیهیات است که در واقع تعریف هر یک از آنها نیز به شمار می‌رود.

بیان ملاعبدالله در کتاب حاشیه (صص ۱۱۱ و ۱۱۲) دراین باره به صورت مختصر چنین است: در قضایای بدیهی یا تصور طرفین

۱. ملاعبدالله یزدی، *الحاشیه علی تهذیب منطق*، ص۱۱۱.

قضیه و نسبت میان آن دو در حکم و جزم (تصدیق) به آن کافی است یا صرف تصور طرفین و نسبت کافی نیست. قسم نخست را اولیات می‌گویند. اما در دسته دوم که حکم و جزم، متوقف بر واسطه است، آن واسطه یا حس ظاهر و باطن است یا غیر آن. اگر واسطه حس باشد، مشاهدات نامیده می‌شود که خود دو قسم است؛ در صورتی که مشاهدات به حس ظاهر باشد، «حسیات» و اگر مشاهدات به حس باطن باشد «وجدانیات» نامیده می‌شوند؛ اما اگر واسطه غیر از حس ظاهر و باطن باشد، آن واسطه یا به گونه‌ای است که هنگام تصور طرفین قضیه، همواره در ذهن حاضر است که آنها را «فطریات» یا «قضایا قیاساتها معها» می‌نامند یا چنین نیست. در صورت دوم یا در آن حدس – یعنی انتقال دفعی ذهن از مبادی به مطلوب ـ به کار گرفته شده که «حدسیات» گفته می‌شود و یا حدس به کار نرفته است. در صورت دوم اگر حکم مستند به اخبار گروه و دسته‌ای است که توافق آنها بر کذب ممتنع است عقلاً، «متواترات» و اگر این چنین نیست، بلکه حکم و جزم حاصل از کثرت تجربه‌ها است «تجربیات» نامیده می‌شود.

□ با توجه به تقید عنوان مقاله شما به کتاب حاشیه، بفرمایید چرا مقاله خود را مقید به این کتاب کرده‌اید؟ ویژگی این کتاب چیست؟

■ اولاً این کتاب معروف‌ترین کتاب ملاعبدالله است به طوری که ایشان معروف به صاحب حاشیه و کتابشان به حاشیه

ملاعبدالله معروف است و بسیاری از افراد در حوزه و غیرحوزه ایشان را با این عنوان می‌شناسند؛ ثانیاً این کتاب در میان حواشی «تهذیب المنطق» تفتازانی، مشهورترین حاشیه بر این کتاب است که حواشی بسیاری نیز بر این حاشیه نگاشته شده است. علامه آقابزرگ طهرانی در کتاب خود «الذریعه» بیش از ۲۰ مورد از حواشی بر حاشیه ملاعبدالله را نام برده است؛ ثالثاً این کتاب در عین ایجاز یک دوره کامل منطق است و همه مسائل مهم و اساسی منطق در آن مطرح شده است. شاید به همین جهت این کتاب، در سالهای پیشین کتاب درسی حوزه‌های علمیه بوده است. مجموع این دلایل که در واقع ویژگی‌های کتاب حاشیه هم به شمار می‌رود، باعث شد بنده مقاله خود را به این کتاب مقید کنم. شاید یک جهت دیگر تقید به این کتاب، در دسترس بودن این کتاب و دسترسی مشکل به آثار دیگر ایشان باشد. برخی از کتب ایشان هنوز به چاپ نرسیده است و تنها به نگهداری نسخ خطی آنها در قفسه برخی کتابخانه‌ها اکتفا شده است که البته امیدوارم این کنگره و امثال آن باعث شود دیگر کتب چاپ نشده ایشان، در آینده‌ای نزدیک به زیور طبع آراسته شوند.

□ درباره دیگر کتب منطقی ملاعبدالله توضیحاتی بفرمایید؟

■ ایشان در علم منطق کتبی چند به نگارش درآورده‌اند که همانطور که بیان شد معروف‌ترین و بهترین آن همان *حاشیه بر تهذیب المنطق* تفتازانی است. ایشان علاوه بر حاشیه، شرحی دارند بر

کتاب تهذیب المنطق که به فارسی است.

*حاشیه بر حاشیه شرح شمسیه*: الشمسیه فی المنطق اثر عمربن علی قزوینی شاگرد شیخ طوسی است. قطب الدین محمد بن محمد رازی شرحی بر این کتاب نوشته که به شرح شمسیه مشهور است. علامه دوانی و سید شریف جرجانی نیز بر شرح شمسیه حاشیه‌ای نوشته‌اند که به آن حاشیه کوچک و حاشیه شریفیه گفته می‌شود. کتاب ملاعبدالله حاشیه‌ای بر حاشیه علامه دوانی و سید شریف جرجانی است.

*ضابطه اشکال اربعه*: این کتاب حاشیه‌ای است بر تهذیب المنطق تفتازانی که صرفا ضابطه اشکال اربعه را مورد بحث قرار داده است.

*شرح العجاله*: ملاجلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی *حاشیه‌ای بر تهذیب المنطق* با عنوان «عجاله» نگاشته و ملاعبدالله بر این کتاب شرحی نوشته و آن را «الخراره فی شرح العجاله» نامیده است.

*حاشیه بر حاشیه شریفیه و جلالیه*: این کتاب شرح مشترک و مبسوطی است بر حاشیه شریفیه بر شرح مطالع و حاشیه قدیمیه جلالیه (حاشیه علامه دوانی بر شرح مطالع).

ایشان کتب دیگری نیز دارند از جمله: حاشیه بر *حاشیه شریفیه* (حاشیه سید شریف جرجانی)، حاشیه بر مبحث موضوع علم از حاشیه دوانی و...

## حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی



□ کتاب ارشاد الأذهان مرحوم علامه حلی یکی از کتاب‌های فقهی‌ای است که حاشیه‌های بسیار زیادی برای آن نگاشته شده است، از جمله این حواشی، حاشیه ملاعبدالله بهابادی یزدی است، لطفاً ارزیابی خود را از این حاشیه بیان فرمایید؟

حجت‌الاسلام والمسلمین رضا اسلامی[1]

---

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

■ کتاب «إرشاد الأذهان» یکی از آثار به جامانده از علامه حلی می‌باشد که یک دوره فقه فتوایی مختصر و موجز از کتاب طهارت تا کتاب دیات را در بر دارد. در این اثر گرانسنگ از استدلال‌های متعارف اثری دیده نمی‌شود. این اثر در طول تاریخ فقه شیعه مورد استقبال بسیاری از بزرگان قرار گرفته و شروح و حواشی متعددی بر آن نگاشته شده است که از جمله این شروح می‌توان به غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، تألیف شهید اوّل( م ۷۸۶ ق)، روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، تألیف شهید ثانی(م ۹۶۶ ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، تألیف محقق اردبیلی( م ۹۹۱ ق)، ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد، تألیف محقق سبزواری (م ۱۰۹۰ق)، نهج السداد فی خلافیات الإرشاد، تألیف شیخ یوسف بحرانی اشاره کرد.

مرحوم ملاعبدالله نیز یکی دیگر از بزرگان قرن دهم می‌باشد که بر این اثر ارجمند حاشیه‌ای نگاشته است. حاشیه ارشاد الأذهان مرحوم ملاعبدالله تا جایی که بنده ملاحظه کردم، بخش عمده‌اش مربوط به مستندسازی برخی از آراء و اقوال است. یعنی مرحوم ملاعبدالله به بیان مستندات آراء و اقوال مطرح در ارشاد الأذهان پرداخته است. البته بدون این که سند و منبع آن را ذکر نماید.

نکته‌ای که در این حاشیه جلب توجه می‌کند، توجه بسیار زیادی است که ایشان بر آراء شیخ طوسی دارند. بیان آراء

اجتهادی خود در ذیل برخی از مباحث یکی دیگر از مطالب جالبی است که در حاشیه مرحوم ملاعبدالله به آن پرداخته است. برای مثال در بحث تداخل و عدم تداخل اغسال ضمن بیان اقوال مطرح ذیل این بحث از قول تداخل، مطلقاً جایز است، دفاع کرده است. با تجزیه و تحلیل مباحثی این‌چنینی می‌توان مبانی اصولی مرحوم ملاعبدالله را به دست آورد. در بحث موالات نیز به بیان نظرات خود هر چند به صورت اجمال پرداخته است. به باور بنده با استحصاء این موارد می‌توان داوری خوبی نسبت به ارزش علمی حاشیه ملاعبدالله بر ارشاد الأذهان داشت.

یکی از کارهای بسیار خوبی که لازم است به آن پرداخته بشود در کنار حاشیه‌های دیگر که به همان روش و سبک نوشته شده است، قرار گیرد تا قوت استدلال و بیان ایشان مشخص گردد.

□ به طور کلی با مطالعه حاشیه ارشاد الأذهان آیا می‌توان گفت ایشان دارای گرایش‌های اخباری بوده است یا نه؟

■ از مجرد حاشیه گرایش اخباری یا اصولی بودن ملاعبدالله کشف نمی‌شود. برای کشف این گرایش باید به بحث‌های اصولی و عقلی ایشان رجوع کرد. البته در متن حاشیه دیده شده است که ایشان استناد به آیه‌ای می‌کند که آن آیه مفسر به حدیثی نیست و مرحوم ملاعبدالله مستقلا به این آیه استناد کرده است که این خود دلیل محکمی بر اصولی بودن ایشان

است. علاوه بر این اگر دیده شود که در بیان حدیث به سلسله سند و رجال حدیث توجه می‌نماید این نیز خود مویدی بر اصولی بودن این فقیه سترگ دارد.

علاوه بر این باید توجه داشت که خدماتی که حاشیه‌ها به متن می‌دهند متفاوت هستند. برخی از حاشیه‌ها در صدد تسهیل متن هستند، برخی از حاشیه‌ها در صدد تعمیق متن هستند، برخی در صدد تکمیل متن هستند. در خصوص حاشیه ایشان هم باید دقت بیشتری کرد تا معلوم گردد نوع حاشیه چه نوع حاشیه‌ای است.

□ حاشیه‌نویسی بر متون اصیل چه فوائدی برای جامعه علمی دارد؟

■ سنّت حاشیه‌نویسی در فرهنگ اسلامی، متضمن فواید و دستاوردهای درخور توجهی بوده است. به‌طور کلی، حاشیه‌ها سیر تطور و تحول و تعامل علمی جامعه مسلمانان را نشان می‌دهند. یکی از مزیت‌های حاشیه‌نویسی این است که در حاشیه‌نویسی بیشتر به موارد اختلافی پرداخته و کمتر موارد اشتراکی به بحث گذاشته می‌شود که در نتیجه آن هم صرفه جویی در وقت می‌شود و هم خیلی از مطالب تکراری، تکرا نمی‌گردد. یکی دیگر از مزیت‌های حاشیه‌نویسی این است که در حاشیه‌نویسی مثار اختلاف به خوبی نشان داده می‌شود.

□ بزرگانی همچون شیخ بهایی نسبت علامه به مرحوم ملاعبدالله داده‌اند، از طرفی دیگر خود مرحوم ملاعبدالله مدعی شده است که اگر بخواهم به توفیق خداوندی تمامی مسائل فقه را با ادله و براهین عقلیه طوری واضح و روشن نماییم که ابدا جای رد و مجال چون و چرا نماند، آیا این خود دلالت بر قوت علمی ایشان ندارد؟

■ اگر مطالبی که از شیخ بهایی و مرحوم ملاعبدالله نقل شد، صحت داشته باشید باید گفت که این امور خود دلیل محکمی بر قوت علمی ـ اجتهادی مرحوم ملاعبدالله است، زیرا بزرگان ما به لوازم حرف خود ملتزم بوده و هستند. بنابراین نفس ادعا کردن علما خود سند متقنی بر صحت ادعای آن بزرگواران محسوب می‌گردد.

□ با توجه به این که مرحوم ملاعبدالله در حوزه‌های علمیه به منطق مشهور می‌باشند و کتاب معروف حاشیه یکی از آثار ارزنده این از دیدگاه حضرتعالی منطق چه نقشی در اجتهاد مجتهد دارد؟

■ ممارست بر علم منطق دقت را افزایش می‌دهد، اما به باور بنده نقش تعیین کننده ندارد، ولی در قوت استدلال و تنظیم مطالب حتماً تاثیرگذار است.

## حجت‌الاسلام والمسلمین حبیب الله یوسفی



□ با سلام و سپاس از شما؛ نخستین پرسش ما این است که از چه جهاتی می‌توان به ملاعبدالله بهابادی نگریست و بهره علمی و اخلاقی برد؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حبیب الله یوسفی[1]

■ از جهات مختلف می‌توان به زندگی پربار این محقق فحل و عالم توانمند نظر افکند. اول اینکه کتاب نفیس «الحاشیه» که

---

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان.

گاه الحواشی هم خوانده می‌شود، علمی‌ترین اثر این استاد بزرگوار و علامه گرانقدر و جامع منقول و معقول؛ ملاعبدالله بهابادی یزدی، نیست. بدین معنا که درجه علمیت مرحوم یزدی را با *الحاشیه* نباید سنجید؛ زیرا این اثر، اثری پیرامون یکی از علوم آلی و مقدماتی حوزه است و حال آنکه ملاعبدالله چنانکه از فهرست آثارش مبرهن و روشن است، در فقه، حدیث، تفسیر، کلام، ادبیات و بلاغت آثار متعددی نوشته است و سطح پاره‌ای از این آثار بسیار والا می‌باشد و درجه علم و عیار دانش علامه یزدی را باید با آن آثار سنجید، ولی به سبب شهرت بیش از حد کتاب الحاشیه و نیز کتاب درسی بودن آن، علمیت مرحوم یزدی را با این اثر می‌شناسند. داشتن نیم نگاهی به بستر اجتماعی و سیاسی زمان خواجه نصیرالدین طوسی تا عصر ملاعبدالله نیز لازم است تا معلوم گردد جایگاه ارزنده حاشیه ملاعبدالله یک جایگاه حقیقی و راستین است. فایده دیگر این تبیین یاد شده، رد نمودن یک نکته شبهه‌آمیز و مغلطه‌لون است. آن شبهه و مغلطه این است که در زمان ملاعبدالله و عصر منتهی به وی، درجه علمی دانشمندان به‌ویژه متکلمان و فلاسفه رو به افول نهاده بود و نشانه این امر مشاهده انبوه حواشی و شروحی است که بر کتاب کلامی، فلسفی و منطقی نگاشته شده است و آثار مستقل در این باب کمتر مشاهده می‌گردد. البته این شبهه در زمینه علوم ادبی هم در همین روزگار مطرح شده، ولی این بحث از موضوع

بحث ما خارج است، اگرچه به سبب تبحر و مهارت علامه عظیم‌القدر ملاعبدالله بهابادی یزدی; در علوم ادبی و بلاغی، از توضیحی کوتاه در همین رابطه هم چاره‌ای نیست.

□ پیرامون احوال نویسنده الحاشیه مطالبی را ذکر می‌نمایید؟

■ ملاعبدالله یزدی از دانشوران سترگ شیعی در سده دهم ه.ق محسوب می‌شود. محل ولادت وی قریه بهاباد است که اکنون محلی آباد است و دارای فرمانداری مستقل بوده و می‌رود که به شهری صاحب نام تبدیل شود. به سبب انتساب مرحوم یزدی بدین ناحیه وی را بهابادی هم می‌گویند و البته در برخی مصادر و منابع دور و نزدیک همچون دو اثر رشک انگیز *روضات‌الجنات* علامه سید محمدباقر خوانساری و نیز الذریعه شیخ آقابزرگ تهرانی وی را شهابادی هم یاد کرده‌اند که روشن است یک لغزش قلم یا اشکال مطبعه‌ای و چاپخانه‌ای بوده است. نام وی عبدالله است و کنیه‌اش نجم‌الدین می‌باشد که خود در برخی آثارش به‌صورت «نجم» از آن تعبیر می‌آورد.

نکته دیگر اینکه وی را اغلب «ملا» می‌گویند و ملا در لغت به‌معنای بسیاردان و با سواد است. نام پدرش حسین است و از آن رو که کنیه شهاب‌الدین را داراست به احتمال قوی جزو عالمان

دینی و در زمره روحانیون بوده است. چون گزینش کنیه در میان غیر اهل علم رایج نبوده است و سنتی بوده که دستور دینی بر آن داریم و در میان خاندان‌های علمی رواج داشته که متأسفانه این سنت در عصر کنونی در میان اهل علم هم در حال فراموشی است. مرحوم یزدی عمده تحصیلاتش را در شیراز طی نموده و در کهنسالی به نجف اشرف هجرت نمود و کرسی درس پرباری را در همین شهر مقدس بنیان می‌نهد. در ضمن در علوم منقول نیز به تکمیل تحصیلاتش پرداخته و این از یک سو معلول فلسفی‌بودن حوزه شیراز و کم‌رنگ بودن تدریس علوم منقول در آن بوده و از سویی حاکی از علو همت ملاعبدالله بهابادی است که از آموختن، حتی در دوران کهنسالی استنکافی نداشته و آن را ننگ نمی‌شمرده است. ادیب برجسته و محدث کبیر مرحوم ابن‌معصوم شیرازی در کتاب قیم «سلافة العصر» وی را علامه بی‌نظیر زمان خوانده که در جلالت قدر و علو منزلت و فراوانی ورع کسی را همپایه او نمی‌توانیم در آن عصر بیابیم.

این دانشمند توانا و فیلسوف ارجمند در سال ۹۸۱ قمری به ملکوت اعلی می‌پیوندد. مزار شریف وی را در سه ناحیه بهاباد یزد، اصفهان و نجف اشرف گفته‌اند که قول سوم هم منابع بسیار انبوه‌تری داراست و هم با زمانه و زندگی مرحوم یزدی در اواخر زندگی تطابق بیشتری دارد. نسل این حکیم کبیر بسیار پربار و پربرکت بوده و تا حدود ۶۰ سال قبل در حوالی نجف،

نوادگان و بازماندگان وی می‌زیستند و احتمالا هنوز هم می‌توان رگه‌های نسل وی را در نجف و مناطق اطراف آن شهر مقدس جستجو کرد.

□ آخوند بهابادی بیشتر از موج فلسفی دوران ما قبلش متاثر بوده، یا بر اثر علایق شخصی به معقول گرایی گرویده است؟

■ ما در طول تاریخ اسلام دو دوره فترت علمی را در ایران اسلامی مشاهده می‌کنیم. یکی از این دو دوره مربوط به ایران پس از حمله مغول است که بیش از همه مشهور است که علوم معقول و حکمت و فلسفه دچار فترت و اختفا شده و این تا زمان شهور میرداماد و ملاصدرا امتداد داشته است. دوره دوم به حوزه علمیه اصفهان و نواحی ایران در زمان انتهای عصر صفویه گفته می‌شود که با هجوم افاغنه آغاز شده و تا زمان ظهور کامل استاد کل علامه شیخ محمدباقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی استمرار داشته است. ملاعبدالله یزدی در دوره آخر مرحله اول فترت علمی دانش ایرانی ـ اسلامی قرار داشته است و بدون توجه به وضعیتی که هجوم خسارت بار مغول به ایران و ممالک اسلامی پدید آورده و مایه پراکندگی عالمان و از هم پاشیدگی حوزه‌های علمی و نابودی یا استتار علوم شده، نمی‌توان شرحی دقیق از حیات علمی ملاعبدالله بهابادی یزدی به دست داد. چه تحصیلات مقدماتی وی که به احتمال قریب به

یقین در اوایل ظهور حکومت صفوی بوده و چه عصر تدریس و شاگردپروری او در اواسط و نیمه دوم قرن دهم هجری. در هر حال این مسئله مشخص است که حوزه‌های علمیه نیمه اول سده دهم آن پویایی حوزه‌های علمیه قبل از حمله مغول و پس از عصر وحید بهبهانی را دارا نبوده و این یکی از نکات مثبت در سیره علمی صاحب حاشیه است که او در چنین بستری توانسته علامه‌ای گرامی و دانشمندی ربانی شود. به علاوه مانعه الجمع نیز نیست که بستر اجتماعی با علایق و تمایلات شخصی یک نفر را به سمتی سوق دهد.

□ اینکه در ابتدا فرمودید شبهه‌ای درباره عصر حاشیه‌نویسی وجود دارد، می‌شود بیشتر درباره آن توضیح ذکر کنید؟

■ برخی انسان‌های اوایل العقول یا اشخاص غافل و ناآگاه به جای ستودن زحمات گذشتگان و بهره‌برداری از میرات آنان هرچه را مستشرقان مغرض بیان می‌کنند طوطی وار تکرار می‌نمایند. یکی از مصایب روزگار ما همین مسئله است که مثلاً اظهارنظرهای غلط و بلاهت‌آمیز متعددی پیرامون دوران منور گذشته ما را بازگو کرده و اذهان جوانان را مکدر می‌کنند. اینها نمی‌دانند که غربی‌ها خیر ما را نمی‌خواهند و دوست دارند دوران درخشان سابق ما را مخفی داشته و حتی اگر بتوانند سیاه‌نمایی کنند. یکی از همین سخن‌های بی‌پایه که متأسفانه

عده‌ای از فرهیختگان خودی هم آن را باور کرده‌اند، افول حکمت و فلسفه، حتی ادبیات در دوران حمله مغول به بعد است. بعد سخن خود را با این ضمیمه محکم می‌کنند که در این چند قرن پس از عصر هجوم مغول، آثار علمی تولید شده اغلب حاشیه و شرح‌های متعدد است و این نشانگر افول دانش و معرفت در میان دانشوران اسلامی است؛ زیرا آنان توان علمی نگارش اثر مستقل را نداشته‌اند، اما ما به این شبهه به دو شیوه جواب می‌دهیم. اول اینکه حاشیه و شرح نشان ضعف علمی شخص و جامعه علمی زمان وی نیست. اتفاقاً در موارد بسیاری نشانگر صاحب‌نظر شدن افراد فراوان است که جرأت حاشیه‌نگاری و تعلیقه نوشتن را داشته‌اند. جواب دوم وجود آثار مستقل و متنوع و بسیار زیادی است که در همین دوران پس از حمله مغول تا زمان ظهور میرداماد و ملاصدرا در کتابخانه‌های شخصی و غیرشخصی موجود است. اینکه ما سستی کرده و آثار بزرگان را احیا نمی‌کنیم تقصیر از خود ماست. خوشبختانه در ده ـ بیست سال اخیر آثار متعددی حداقل در حیطه علوم منطق، فلسفه و عرفان در دوران بعد از خواجه نصیر تا زمان ملاصدرا چاپ یا شناسایی و معرفی شده و نشان داده که علی‌رغم کاهش نسبی حوزه‌ها و اندیشوران بر اثر حمله مغول و از هم پاشیدگی نظام سیاسی و اجتماعی ایران، رشد علوم معقول در این دوره بسیار خوب و مناسب بوده است و اگر آن آثار نبود مثلاً علوم

عرفان و فلسفه در زمان صفوی این حد رشد نمی‌کرد. ملاعبدالله یزدی هم در همین دوره بوده و آثار او می‌تواند از جمله جواب‌های نقضی و حلی ما به شبهه یاد شده باشد.

□ پیرامون آثار ملاعبدالله یزدی هم مطالبی برای ما بیان می‌کنید؟

■ قبل از پرداختن به آثار مرحوم یزدی توضیح یک نکته لازم است و آن اینکه گفته شده در عصر صفوی سه تن از دانشمندان شیعه به «ملاعبدالله» شهرت داشتند. یکی از این افراد ملاعبدالله یزدی، دیگری ملاعبدالله شوشتری(استاد مجلسی اول) و در نهایت ملاعبدالله تونی خراسانی مدفون در کرمانشاه. البته باید توجه داشت عصر این سه مقداری با هم ناهمگون بوده است؛ یعنی مقدم بر همه ملاعبدالله یزدی است و چهل سال پس از وی بوده که ملاعبدالله شوشتری(تستری) وفات یافته و وی در زمان ارتحال ملاعبدالله یزدی، جوانی بیش نبوده است. همچنین ملاعبدالله تونی فردوسی هم متأخر بر این دو است. چنانکه از ضلع چهارم این ملاعبدالله‌های چهارگانه غفلت شده است. فیلسوف و متکلم و فقیه توانایی به نام ملاعبدالله شوشتری در مشهد ساکن بوده که قرابت بیشتری با ملاعبدالله یزدی دارد و چه بسا یکدیگر را نیز، احتمالاً در اصفهانی که محل تحصیل هر دو بوده، زیارت نموده باشند. وی که در سال ۹۹۷ قمری توسط برخی از جهال عامی مذهب ازبکان به طرزی فجیع

به شهادت می‌رسد، با هم نامش ملاعبدالله شوشتری ساکن اصفهان اشتباه گرفته می‌شود، در حالیکه نام پدر یکی از این دو حسین و دیگری محمود است. غرض اینکه در نیمه دوم قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم چهار دانشمند برجسته شیعی با نام ملاعبدالله داریم. اگر بنده بخواهم قضاوت کنم درجه علمی ملاعبدالله یزدی و ملاعبدالله شوشتری مشهدی را برتر از ملاعبدالله تونی و ملاعبدالله شوشتری اصفهانی می‌دانم؛ زیرا مشرب علمی آن دو به بزرگان درجه یک تاریخ دانش تشیع نزدیک‌تر است به‌ویژه اینکه مرحوم ملاعبدالله شوشتری اصفهانی مقداری دارای مشرب اخباری‌گری بوده و این مشرب با اینکه خدماتی به دانش شیعی نموده، ولی خسارت بار خوانده شده است. در عین حال نباید از روح تعبد و تقوای وافر مرحوم شوشتری اصفهانی به سادگی گذشت، چنانکه مقام علمی و اخلاقی ملاعبدالله تونی هم محفوظ است و او و برادرش ملااحمد تونی(جد اعلای شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر) از متورع‌ترین افراد عصرشان بوده‌اند. توضیح این مطلب از این جهت بود که به سبب اشتراک اسامی این چهار اندیشمند بزرگوار، گاه تألیفات برخی از آنان به نام دیگری ثبت و ضبط شده و می‌شود. مثلاً شرحی که ملاعبدالله شوشتری اصفهانی بر قواعد علامه حلی نوشته، در بسیاری مصادر حتی در *سلافة العصر* به نام ملاعبدالله یزدی ثبت شده است و همچنین برخی ـ چون

شیخ جعفر المهاجر در اعلام الشیعه ـ شرح قواعدی را به شهید عبدالله شوشتری هم نسبت می‌دهد. در عین حال نمی‌توان منکر فقه‌دانی مرحوم یزدی شد، بلکه به تعبیر شهید مطهری باید ملاعبدالله را یک فقیه توانا دانست. کسی که حتی مدعی بوده می‌تواند بین قواعد فقهی با دلایل معقول فلسفی اقتران و هم‌سانی ایجاد نماید و این کاری بسیار سخت و محتاج دانش فوق‌العاده زیاد است. وادی دیگری که آثار مرحوم یزدی در آن پررنگ است وادی کلام است. وی آثار متعددی بر کتب و حواشی و شروح معروف کلامی نوشته است و روشن است که در افتادن با نظرات خواجه نصیر و علامه حلی و میر شریف جرجانی و ملاجلال دوانی ساده نیست و دانش سرشاری را می‌طلبد. آخوند یزدی بر استبصار شیخ حاشی‌ای نوشته است که در کنار شروح و حواشی متعددی که در عصر صفویه بر مجامع حدیثی از جمله استبصار نوشته شده باید مورد توجه قرار گیرد. همچنین وی این اندازه توان علمی را در خود می‌دید که به تفسیر کلام الله بپردازد. در میان آثار او تفسیری بر سوره مبارکه حمد نام برده شده است. فصاحت روح عربی‌دانی وی و قلم تازی‌نویسی او اگر چه از الحاشیه‌اش هویداست، ولی گزارش‌هایی که از تدریس علوم بلاغی توسط وی به بزرگانی چون صاحب مدارک و صاحب معالم شده (البته وی بدان‌ها تعلیم منطق و احیاناً حکمت هم می‌داده است) به ضمیمه برخی وجود آثار بلاغی در میان آثار او

این را می‌رساند که مرحوم یزدی علاوه بر اینکه یک فقیه، منطقی، فیلسوف، محدث و مفسر بوده است، یک ادیب و بلاغی هم به شمار می‌رود.

یزد پیش و پس از مرحوم ملاعبدالله یزدی فلاسفه و منطق‌دانان شهیری را در خود پرورده است. بزرگانی چون میبدی شارح کتاب اثیر ابهری، علامه شیخ اسدالله هروی یزدی استاد مرحوم سید محی‌الدین الهی قمشه‌ای و از مفاخر فلاسفه خراسان در قرن اخیر؛ و میرزا علی‌اکبر حکیم یزدی استاد فلسفه امام خمینی(س)، اما در میان معقول‌دانان یزدی اثر هیچ کدام در جوامع علمی شیعی بسان الحاشیه آخوند ملاعبدالله نبوده است. لازم به توضیح نیست که تهذیب تفتازانی که ۱۹۰ سال قبل از ملاعبدالله درگذشته، اثری مختصر و جالب در دو علم منطق و کلام است. اختصار آن به حدی است که گفته شده وی مدعی بوده هر که بتواند یک لفظ اضافه در آن بیاید او یک سکه طلا به او خواهد داد. اگر چه گفته شده شیخ بهایی ـ شاگرد ملاعبدالله بهابادی یزدی ـ فرموده که اگر ملاسعد در زمان ما بود من یک کیسه سکه از وی می‌گرفتم! اما به جدّ باید تهذیب را از حیث ساختار اثری ارزنده دانست.

پیرامون حاشیه ملاعبدالله سخن بسیار است، اما تنها به ذکر یک نکته بسنده می‌کنیم و آن اینکه اعتنای دانشمندان به متون ویژه و فوق‌العاده باعث نگارش شروح و حواشی و تعلیقات

متعدد بر آنان می‌شود، لذا چنانکه تجرید خواجه نصیر در کلام و مکاسب شیخ انصاری و شرایع محقق حلی و قواعد علامه و شرح لمعه شهید ثانی و عروة الوثقی سید یزدی در فقه و قوانین میرزای قمی و رسائل شیخ انصاری و کفایة الاصول محقق خراسانی در اصول فقه، آثاری بس فاخر در زمینه‌های خود بوده‌اند، حاشیه ملاعبدالله نیز از مقامی ارجمند برخوردار بوده و هست که این چنین شروح متعددی تا زمان معاصر ما بر خود دیده است.

□ در پایان اگر نکته دیگری مانده، بیان بفرمایید؟

■ پاسداشت مقام علمی و اخلاقی دانشمندان اسلامی به خصوص دانشمندان شیعی امری محمود و پسندیده است. ملاعبدالله بهابادی یزدی شخصیتی ناشناخته نیست و دارای شهرتی بسزا در مجامع علمی و نزد دانشوران است. اما باز هم ناگفته‌ها و ظرایف بسیاری درباره وی است و شایسته است علاوه بر کاوش پیرامون افکار و احوال وی، آثار دیگر وی هم احیا گردد تا عظمت وی بیش از پیش دیدگان را بنوازد. در کتابخانه مقدسه آستان قدس رضوی[۷] علاوه بر موجود بودن حاشیه‌ای از مرحوم یزدی بر تهذیب که غیر از این حاشیه مطبوع و رایج وی است، نامه‌ای از دانشمند پرهیزگار و محقق بزرگوار مرحوم شهید ثانی به ملاعبدالله یزدی وجود دارد که بایسته توجه و التفات نظر

می‌باشد. در انتها ضمن تحسین همت بلند برگزارکنندگان کنگره مرحوم یزدی و آرزوی توفیق روزافزون برای شما و آنان از خداوند سبحان، تعالی مقام بلند آخوند ملاعبدالله بهابادی یزدی را خواستارم.

## حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد جنت امانی



□ با سلام و سپاس از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار داده‌اید. به عنوان اولین سؤال از منظر شما ملاعبدالله یزدی چه تاثیری در دانش و سیاست عصر صفویه داشته است؟

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد جنت امانی[1]

■ تأثیر هر کس را با توجه به افکار و اعمالش می‌سنجند. ما برای

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه.

اینکه تأثیر مرحوم ملاعبدالله یزدی صاحب حاشیه مشهور بر تهذیب‌المنطق را بسنجیم باید وضعیت دانش و سیاست زمانه ما قبل او با زمانه ما بعدش را نگریسته و در جستجوی تمایزاتی که روی داده است باشیم و در آن تمایزات نقش مرحوم ملاعبدالله را مشخص کنیم و سپس حجم آن نقش را با کلیت تغییرات زمانه در دو جهت سلبی و ایجابی معین کنیم. متأسفانه تخصص بنده بیشتر مرتبط با قرون اولیه اسلام تا زمان اوج تمدن اسلامی است و مطالعه‌ام پیرامون عصر مرحوم یزدی جامع و کامل نیست تا بتوانم یک مقایسه نزدیک به واقع را بیان کنم، ولی در همین مقدار مطالعات پراکنده‌ای که داشته‌ام اینگونه می‌بینم که دوران قبل از مرحوم یزدی با دوران پس از وی دارای تمایزات و افتراقاتی است که خوشبختانه اغلب این تمایزات، مثبت است و دیگر اینکه مایه مباهات این دانشمند بزرگ و تواناست که ردپای مرحوم ملاعبدالله یزدی را در حیطه‌هایی از همین تمایزات و تحولات مثبت، مشاهده می‌کنیم. نقش سازنده در پرورش انسان‌ها و شخصیت‌های بزرگی که در جوامع سیاسی و تحولات علمی و فرهنگی ایران، عراق و شام نقش مثبت و اثرگذار داشته‌اند یکی از همین امور است. یعنی ما در این نواحی بزرگانی چون شیخ بهایی، میرزا ابراهیم همدانی، سید محمد عاملی لبنانی(صاحب مدارک) و شیخ حسن عاملی(صاحب معالم) فرزند شهید ثانی را می‌بینیم که همگی دست پرورده ملاعبدالله بوده و در سیاست و دانش

عصر صفوی مؤثر بوده‌اند، بلکه تا زمانی‌که نسل شاگردان ملاعبدالله موجود بوده‌اند اخباری‌گرایی رشد نکرده و این نشان از سیطره فرهنگی نسل علمی پس از ملاعبدالله است. امری که در نسل‌های بعد استمرار نیافت و اخباری‌گری وجهه غالب حوزه‌های نجف و اصفهان شد. امنیت اجتماعی ایران و عراق در زمان ملاعبدالله نیز از جهاتی مدیون بزرگانی چون صاحب حاشیه است و می‌دانیم که امنیت از ضروری‌ترین شروط تحقق و بالندگی هر تمدن به شمار می‌رود.

□ با توجه به اینکه شما سال‌هاست که در دانشگاه درس تاریخ تمدن اسلامی را تدریس می‌کنید، نقش منطق و فلسفه را در بالندگی تمدن اسلامی چه اندازه می‌دانید؟

■ منطق و فلسفه موضوعیت ندارد، بلکه مطلق علم و دانش را از اصلی‌ترین اصول و قواعد رشد تمدن‌ها می‌دانند و البته فلسفه و مقدمه‌اش که منطق باشد، علاوه بر اینکه در زمره علوم می‌باشند بسترساز شرایطی هستند که آزاداندیشی و اعتلای روح اندیشه و تفکر را در جوامع و مجامع علمی به دنبال دارند و این یک نقش حیاتی برای بالندگی هر تمدن می‌باشد. تمدن غرب با اینکه به سبب نگرش مادی‌گرایانه به هستی یک تمدن ناقص بوده و هست، ولی از حیث داشتن همین بستر آزادی است که رشد یافته و در جهت خود به تکامل رسیده و اگر

آنان واقع و حقیقت را در جهان ماده محصور نمی‌کردند یقیناً تمدن آنان برترین تمدن تاریخ بشر بود، اما در تاریخ اسلام ما در مقاطعی خاص همین بسترآزادانه را با نگرش دو سویه مادی و ماورایی به هستی می‌بینیم و رشد تمدن اسلام در این مقاطع بسیار حیرت‌انگیز بوده است و فلسفه در همین ادوار خاص، نقش آفرینی پررنگی داشته است. بدیهی است که فلاسفه هم باید از سازندگان اصلی تمدن اسلامی به‌شمار روند. منطق نیز چون شیوه صیانت اندیشه از خطا بوده و مدخل فلسفه است و منطق‌دانان که در ترویج فرهنگ شفاهی و مکتوب منطقی دخیل بوده‌اند نیز در کنار فلاسفه جزو تمدن‌سازان خواهند بود.

□ چه شبهاتی به منطق وارد شده است؟

■ شبهات و اشکالات وارد بر علم منطق گاه در اصل فایده‌مند بودن این علم است. گاهی هم سخن در بی‌فایده‌ای آن و در مواردی در زیانبار بودنش است. بین این سه محدوده باید فرق گذاشت و استاد مطهری در آثار خودش پیرامون هر کدام از این محدوده‌ها فراوان بحث کرده است و انصافاً هر مخالف منطقی که بیانات ایشان را بخواند و از تعصب و بی‌انصافی دوری کند، به فایده‌مندی منطق معترف خواهد شد. یکی از اشکالات در بحث فایده‌داشتن و ارزش‌مندی منطق، این است که منطق ـ و در غالب موارد، قیاس ـ فاقد ارزش است. منطق‌دانان

در طول تاریخ به این اشکال بارها و به بیان‌های مختلف جواب داده‌اند. البته لازم به ذکر است که این اشکال فقط از سوی غربی‌ها مطرح نشده و قبل از آنان و در زمان توحش اروپا همین دست اشکالات مطرح شده است. مثلاً در قرن چهارم شخصیتی وجود دارد به نام ابوحیان توحیدی که انسانی عجیب و غریب است. وی نویسنده‌ای زبر دست، ولی بسیار شکاک و هرزه سراست. چند کتاب از وی باقی مانده و یکی از آنها *الإمتاع و المؤانسه* است که بسیاری از بزرگان را در این کتاب مورد مذمت قرار داده است. وی در این کتاب مناظره‌ای را که در قرن قبل از وی میان یک نحوی و یک منطقی روی داده نقل می‌کند و عاقبت نیز نحوی را پیروز معرفی می‌کند. غالب اشکالات غربی‌ها به منطق یونان و اسلام، در خود تمدن اسلامی و در کتبی چون الامتاع، مطرح گشته است از جمله ضعف و حتی مضر بودن قیاسات منطقی؛ در حالیکه اولاً، غربی‌ها بین دو محدوده خلط کرده‌اند. ثانیاً، منطق ارسطویی منکر تجربه و استقرا نیست، بلکه همان منطق ماده و تجربه هم محتاج قیاس است و به تعبیر شهید مطهری ما اگر قیاس را فاقد ارزش و اعتبار بدانیم همه علوم، چه آن علم‌هایی که قیاس را به طور مستقیم در استدلال‌های خود به کار می‌برند و چه علومی که به‌صورت غیرآشکار در استدلالات از قیاس بهره می‌برند، را بی‌اعتبار کرده‌ایم. چون قیاس یک عمل فکری و حرکت از مجهول به سمت معلوم است و این در همه

علوم وجود دارد، اگر چه خود قیاس، علم نیست و یکی از اقسام حجتی است که جزو موضوعات دوگانه منطق قرار دارد، اما اینکه استقرار و تجربه و منطق مادی باعث پیشرفت‌های فراوان در دوران رنسانس و عصر صنعتی تا دوران پسامدرن شده و در دوران سابق این حجم پیشرفت مشاهده نشده، گناه این به گردن منطق یونانی و اسلامی نیست. کشفیات جدید و معلوم‌شدن مجهولات طبیعت، حاصل انتخاب نیکوی روش استقرایی و تجربی به جای روش قیاسی بود. مرحوم مطهری عقیده دارد اشکال کار اسلاف و قدما این بوده که در مسائل طبیعی و مادی نیز با همان نگاه ماورایی از روش خالص قیاسی استفاده می‌کردند. البته شکستن انحصارگرایی در روش‌های قیاسی هم نتیجه کار غربی‌ها نیست و خود مسلمانان در این امر پیش قدم بوده‌اند و غربی‌ها از سر نخوت یا حسادت به این اقرار نمی‌کنند. نمی‌گویم از سر بی‌اطلاعی چون خود آنان از این امر اطلاع دارند و در برخی کتاب‌های تاریخ تمدن خود آن را بازگو کرده و می‌کنند، ولی این را هم نباید نادیده گرفت که حجم توجه به روش استقرایی و تجربی در غرب چند قرن اخیر، بیش از عنایت‌گذشتگان و قدما به این روش بوده و به علاوه تعداد دانشمندان دوران معاصر گاه در یک مقطع سی ساله از تمامی دانشمندان یک دوره دو ـ سه قرنه به مراتب بیشتر بوده است و طبیعی است که رشد علوم تجربی و طبیعی زیاد باشد. خلاصه

اینکه اینگونه اشکال نمودن به منطقی که امثال ارسطو، فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیر و ملاعبدالله یزدی برای ما به ارمغان گذارده‌اند، صحیح نبوده و یک مغالطه بوده و ناشی از عدم توجه دقیق به کاربرد و کارکرد منطق یادشده است و خود منطق ارسطویی منکر ارزش تجربه نیست. اشکالات دیگری هم به منطق شده از جمله بی‌فایده بودن آن به سبب اشتباه‌های علمی خود منطق‌دانان و فلاسفه در افکار و آثارشان، یا معلوم بودن نتیجه قیاس در مقدماتش(که از جمله ابوسعید ابوالخیر این اشکال را به ابن‌سینا نموده) و ناتوانی منطق در جلوگیری از خطای در ماده قیاس، که در جای خود به این اشکالات و جواب‌دادن بدانها مفصل پرداخته شده است.

□ علی‌رغم حملات بسیار غرب و شرق به دانش منطق، چرا این علم یک علم استوار باقی مانده و از استحکامش کاسته نمی‌شود؟

■ چون بنایش بر مبنای محکمی چیده شده است. اگر شخصی نزد شما بیاید و قواعد مسلّم ریاضی را رد کند شما به عقل وی خواهید خندید. منطق هم قوانین و قواعد بسیار محکم و متینی دارد که در اغلب اوقات حالت قطعیت به خود گرفته و راه چون و چرا در آنجا بسته است. از سوی دیگر حملات و هجمه‌ها نیز فی المجموع سست و ضعیف بوده و معلوم است که با یک کلنگ شکسته نمی‌توان سد سکندر را تخریب کرد. البته نمی‌توان

نقد صحیح و وارد را با هجوم بر منطق یکسان دانست. منطق مانند هر علم انسانی دیگر، حاصل تلاش و کوشش فکری و تجربی چند هزار ساله بشر است و بشریت هر مقدار هم که تلاش کند کارش بی‌عیب و نقص نخواهد بود و تنها معصومین هستند که اقدامات و اظهار نظرهایشان مطابق واقع و صد در صد درست است. پیرامون منطق باید جواب اشکالات و هجمه‌های مخالفان را هم به‌صورت سلبی و هم ایجابی داد و در بسیاری موارد، در مقابل اشکالات سکوت کرد، زیرا نفس اشکال، ناقض خود اشکال و از جهتی اثبات‌کننده حقانیت منطق است. اما اگر نقد وارد بر هر علمی از علوم انسانی ملاحظه شد باید با جان و دل آن را پذیرفت، زیرا نقد وارد موجب رشد علوم بشری می‌شود. به قول معروف: «حیاة العلم بالنقد»؛ زندگی دانش به نقد و نقادی است. در زمینه منطق ارسطویی نیز نه باید نسبت بدان در حکم دشمن خونی بود و با بی‌انصافی اصل و حواشی آن را رد کرد و نه از شمار سینه چاکان آن بود که چشم دیدن حتی نقدهای وارد را بر آن ندارند. منطق ارسطویی فاقد اشکال نیست و اتفاقاً قبل از غربی‌ها، خود مسلمانان و حتی منطق‌دانان مسلمان بودند که نقدهایی را به این منطق نمودند، ولی با این حال جز برخی نقدهای اندیشمندان مسلمان و برخی نقدهای نادر اندیشمندان غربی، حجم اصول و قواعد صحیح و دقیق منطقی به حدی بوده که نقدها در قبال آن اندک می‌نماید

و استحکام این دانش در حد شگرفی باقی مانده است. شاید فقط دو علم ریاضی و عروض عربی را بتوان در این زمینه تا حد زیادی همچون منطق دانست.

□ با اینکه اینگونه سؤال پرسیدن معمول نیست، اما اگر شما در زمان مرحوم بهابادی یزدی می‌زیستید، آیا سیره‌ای مخالف با منش وی بر می‌گزیدید یا بر همان ممشای علمی وی طی طریق می‌فرمودید؟

■ ملاعبدالله یا انسان بسیار زیرکی بوده که در عصری که موج مادی‌گرایی در غرب در حال وزیدن به شرق و غرب بوده زندگی علمی‌اش را با تمرکز بر معقول (منطق، فلسفه و کلام) پی‌گرفته، یا اینکه تقدیر چنین بوده وی عمده تلاشش را در زمانی صرف کند که رایحه ضدیت با معقول در حال استشمام بوده و این چنانکه گفتیم مخل به حرکت رو به سوی جلوی تمدن است. توجه کنیم که ملاعبدالله در میانه زمان دو منطق‌ستیز شهیر قرار داشته است. جلال‌الدین سیوطی در زمانی که ملاعبدالله کودک بوده یا در زمان نزدیک به ولادت وی درگذشته و وی از منطق‌ستیزان شهیر جهان اسلام است و ملا امین استرآبادی هم علاوه بر اینکه با اجتهاد شیعی سرستیز دارد و مروج مکتب اخباری‌گری و حدیث‌محوری است، با منطق نیز سر جنگ دارد. البته در اینجا توضیح بدهم که قول برخی‌ها چون تنکابنی صاحب قصص‌العلماء، در کتاب تذکرة العلمایش

پیرامون ملاعبدالله که وی را دارای گرایش‌های اخباری قلمداد می‌کند، ناصحیح است. در چنین بستر زمانی که سیوطی در غرب اسلامی بذر ستیز با منطق را افکنده و در اروپا هم به تعبیر آیت‌الله بروجردی نسیم مادی‌گری وزیدن‌گرفته و به نقل استاد مطهری و استاد داوری اردکانی، این نسیم در اخباری‌گری عصر صفویه بی‌تأثیر نبوده، یکی از بهترین کارها، اقدامات امثال ملاعبدالله، میرداماد و ملاصدراست که چراغ حکمت، فلسفه و منطق را زنده نگه داشته و به مبارزه با سطحی‌گرایی پرداخته‌اند. منطق چون روش صیانت از اندیشه صحیح را آموزش می‌دهد از ابزار مهم همین مبارزه است. شما به زمان یونان برگردید و ببینید با حجم اقدامات وسیع شکاکان و لاادری‌ها کم مانده که همان اندک موحدان و حقیقت‌گرایان دچار سردرگمی شوند و چنانکه تدوین قوانین منطق در آن عصر به مدد دین الهی و اقلیم حقیقت آمد، در هر دوره دیگر از جمله در عصر صفوی و رشد روزافزون سطحی‌گرایی و تشکیک در حقایق متعالی، یک ابزار مفید و سودمند برای حقیقت‌گرایان است و ملاعبدالله در همین راستا فعالیت داشته است. با این بیان پاسخ پرسش شما روشن می‌شود. هر که هم در وضعیت زمانی ملاعبدالله یزدی بود بهترین رویکرد همین بود که در تقویت علوم معقول که منجر به استحکام تمدن می‌شود، تلاش می‌کرد.

□ در زمانه کنونی بهره ما از میراث علمی ملاعبدالله یزدی چیست؟

■ حضرت علی[۷] می‌فرماید: دانشمندان و عالمان همواره زنده‌اند و بقای آنان وابسته به بقای فیزیکی بدن و جسمشان نیست. یک معنای این فرمایش گهربار، بقای عالمان با بقای اندیشه‌ها و افکار و آثارشان است. تقابل حق با باطل و جدال این دو جبهه از ابتدای خلقت بوده و هنوز هم هست. ملاعبدالله اگر اکنون در میان ما حضور فیزیکی داشت دست به چه اقدامی می‌زد؟ جواب این سؤال، یعنی همان میراث ملاعبدالله یزدی. به‌ویژه اینکه عصر کنونی دارای وضعیتی خاص است و عصر ارتباطات و اصطکاک اندیشه‌ها نامیده شده و با ابزارهای نوین در عرض چند لحظه اندیشه‌ها و افکار از این سوی جهان به سوی دیگر جهان منتقل می‌شود. همین تقابل به نفع جوامعی است که دارای منطق روشن و اندیشه متعالی هستند و بدون هیچ‌گونه تعصب باید مذهب شیعه امامی را دارای محکم‌ترین منطق و مبنا دانست، اما همین کافی نیست و باید بستر جامعه هم پر مطالعه بوده و از اندیشیدن نهراسد تا در این جنگ اطلاعات، تحت تأثیر القائات سوء قرار نگرفته و پیروز و فاتح و سربلند بیرون آید. مطمئن باشید یکی از ابزارهای مهم و سلاح‌های کارساز در این جنگ جهانی، منطق و فلسفه است. طرز تفکر صحیح و قضاوت دقیق وابسته به منطقی‌بودن انسان است و فایده دیگر منطق جلوگیری از مغالطه‌های عمدی و

سهوی دیگران در ارائه استنتاجات و نتیجه‌گیری‌هاست.

## جناب آقای سید حامد صدر

□ با سپاس از شما، لطفاً بفرمایید آیا برگزاری کنگره‌های بزرگداشت مفاخر علمی و مذهبی، مانند کنگره علامه ملاعبدالله یزدی، نقشی در ترویج فرهنگ پژوهشی کشور دارد؟

جناب آقای سید حامد صدر[1]

■ در رابطه با سؤال شما باید بگویم که علل ترویج فرهنگ پژوهش یا کسادی آن متعدد است. البته ما وقتی سیری در

۱. دانش آموخته حوزه و معاون پژوهشی پژوهشکده باقرالعلوم قم.

دوران درخشش تمدن اسلامی به‌ویژه در قرن سوم تا پنجم و سپس نیمه دوم قرن هفتم داشته باشیم مشاهده می‌کنیم که هرگاه فرهنگ پژوهش رواج داشته است، رشد دانش و پژوهش وضعیتی مناسب داشته است. امری که در دوران اوج تمدن اسلامی مشاهده می‌شود. البته این به تنهایی کافی نیست و برخورد نرم با افکار مختلف و مجال‌دادن به ارائه ابداعات علمی و اختراعات فنی حتماً لازم خواهد بود. اندکی بعد از وفات ابن‌سینا حکومت سلاجقه روی کار آمد و در این حکومت با اینکه بستر علمی مناسبی برای ترویج علم روی داد، ولی نه تنها تمدن فاخر اسلامی به رشد خود ادامه نداد، بلکه دچار محاق شد و نهایتاً به زوال تمدن اسلامی و حمله مغول انجامید. علت این رکود و شکست بزرگ نیز جز بستن عرصه آزاداندیشی و ممنوعیت ارائه ابداع و اختراع نوین نبود. در این گونه دوران‌ها روح پژوهش پژمرده شده و سپس می‌میرد، اما در زمان حاضر با اینکه بودجه پژوهشی کشور ما هنوز به حد ایده‌آل و مورد نیاز نرسیده است، ولی در مجموع فضای مناسبی برای پژوهش وجود دارد و برای تقویت این جو پژوهشی لازم است اقداماتی صورت بگیرد که به عقیده بنده بزرگداشت مفاخر علمی و فرهنگی یکی از همین اقدامات است.

□ آیا مرحوم ملاعبدالله یزدی از نگاه شما همان مؤلفه‌های مفاخر و پژوهشگران برتر تاریخ شیعه را داراست؟

■ یقیناً اینگونه است. در همان مجموعه گلشن ابرار، به نظرم جلد نهم یا دهم، شرح حال مرحوم یزدی را به‌عنوان یکی از ابرار و اسوه‌های علم و عمل آورده‌ایم. شأن و منزلت ایشان بسیار بالا و در نقطه اوج و اعتلاست. خستگی‌ناپذیری در مسیر کسب دانش و مهاجرت به شهرهای مختلف و مجامع مهم علمی هر روزگار و تلاش مستمر در مسیر تدریس علوم دینی و نگرش به اشتراک ماده اصلی علوم ـ حتی در دو عرصه علوم معقول و منقول ـ و توجه مناسب به ورود و خروج ساختارمند مباحث علمی و التفات به مقوله مهم علم دینی از مؤلفه‌های یک پژوهشگر موفق است که در مرحوم علامه ملاعبدالله یزدی وجود داشته است. بنده به یاد ندارم در جایی از شیوه تدریس مرحوم یزدی سخنی به میان آمده باشد، ولی اگر شیوه نگارش وی را که در کتاب الحاشیه ایشان در دسترس قرار دارد شبیه شیوه تدریس وی بدانیم باید او را دانشمندی موجزگو به‌شمار آوریم و این اگر به حد ایهام نرسد یک شیوه مناسب و مفید و حافظ اوقات ارزشمند دانشجویان و طلاب است. متأسفانه برخی اساتید دانشگاه و حوزه در حین تدریس به حواشی پرداخته و اصل و اساس مطالب را یا فراموش می‌کنند یا به توضیح اندک پیرامون آنها اکتفا می‌کنند. در نوشتن نیز همین معضل و مشکل را در برخی

مـــی‌بینیم، امـــا هـــر درســـی جایگـــاه خـــود را دارد و جـــز حواشی ضروری، باید از جوهر مطلب دور نیفتاد. حتی من فکر می‌کنم مرحوم یزدی از میان کتب متعدد منطقی اسلاف و گذشتگان، بی‌جهت و از سر تفنن «تهذیب» علامه تفتازانی را برنگزیده است تا بر آن حاشیه و شرح بنویسد. گمان می‌کنم ایشان از سر آگاهی و به سبب ساختار منظم و موجز رساله تهذیب آن را برای تحشیه انتخاب کرده و شاهد حسن انتخاب وی هم ماندگاری این اثر در طول چندین قرن به‌عنوان متن درسی در حوزه‌هاست. حوزه‌هایی که هر متنی را به راحتی نمی‌پذیرند و تا یک متن دارای نقاط مثبت عدیده نباشد، نمی‌تواند جای خود را در حوزه‌ها باز کند، حتی عقیده دارم اگر حاشیه ملاعبدالله، تحریر و بازنویسی شود می‌تواند کماکان به عنوان کتابی مدخل گونه بر منطق شیخ محمدرضا مظفر ـ که یک متن نفیس و کاملاً درسی و متقن است ـ در آید.

□ با نگاه پژوهش محورانه شما ما از زندگی علمی و عملی ملاعبدالله یزدی چه بهره پژوهشی می‌توانیم ببریم؟

■ بهره‌وری‌ها می‌تواند متعدد باشد. بگذارید این بهره‌وری را با ذکر چند نکته از شهید مطهری تشریح کنم. پیغمبران الهی نیامده‌اند که عشق خدا و عبادت خدا را به بندگان یاد دهند، چون این، فطری هر انسانی است، بلکه آمده‌اند که راه‌های کج و

راست را نشان داده و انسان‌هایی را که در مسیر کمال‌جویی دچار خطا شده‌اند از اشتباه بیرون بیاورند و به شاهراه تکامل و به سوی کمال مطلق و معشوق حقیقی توجه دهند. عقل هم به‌عنوان پیغمبر باطنی برای ما معرفی شده و بدان حجیت اعطا شده است. این عقل می‌تواند فارق و ممیز بین حقیقت و غیر حقیقت باشد. ایمان به حقایق، اصالت دارد و ضمن اینکه اصالت دارد، زیربنای فکری و اعتقادی ایدئولوژی اسلامی هم هست. در انسان گرایش خاص و فوق‌العاده مهمی به نام «کشف حقیقت» وجود دارد و کسانی که از این حس استفاده کرده و این حس را در خود زنده نگه داشته‌اند به مرحله‌ای می‌رسند که لذت کشف حقیقت برای آنها برتر از هر لذت دیگری است. کشف حقیقت و میل بدان یک لذت معنوی به‌شمار می‌رود که از آثار ایمان مذهبی است. مستحضر هستید که انسان دو گونه لذت دارد. یک نوع، لذت‌هایی است که به یکی از حواس انسان تعلق دارد که در اثر برقراری نوعی ارتباط میان یک عضو از اعضاء با یکی از مواد خارجی حاصل می‌شود، مانند لذتی که چشم از راه دیدن و گوش از راه شنیدن و دهان از راه چشیدن و لامسه از راه تماس می‌برد.

نوع دیگر، لذت‌هایی است که با عمق روح و وجدان آدمی مربوط است و به هیچ عضو خاص مربوط نیست و تحت تأثیر برقراری رابطه با یک ماده بیرونی حاصل نمی‌شود. مانند لذتی که انسان از احسان و خدمت، یا از محبوبیت و احترام، و یا از

موفقیت خود یا موفقیت فرزند خود می‌برد که نه به عضو خاص تعلق دارد و نه تحت تأثیر مستقیم یک عامل مادی خارجی است. لذات معنوی، از لذات مادی، هم قوی‌تر و هم ماندگارتر است.

انسان هم خودآگاه است و هم جهان‌آگاه، و دوست دارد از خود و از جهان پیرامونش آگاه گردد؛ چراکه تکامل، پیشرفت و سعادت او در گرو این دو آگاهی است. زمانی که از راه مطالعه و تفکر در موجودات و مخلوقات کوچک می‌توان به کشف برخی حقایق هستی چون خالق دانا پی برد به طور طبیعی نگرش و تفکر در وجود و ساختار و روح مخلوقی چون انسان به طریق دقیق‌تر و مهمتری می‌تواند انسان را در کشف حقایق یاری دهد و مقصود انسان را زودتر به وی بشناساند. پس حقایق انفسی و آفاقی مطالب مهمی هستند که باید با راه‌های متنوع از جمله راه برهان و دوری از کژراهه‌ها بدان‌ها دست یافت. حال به سؤال شما برگردیم. بهره پژوهشی ما از زندگی ملاعبدالله یزدی در دو عرصه علم و عمل یا همان دانش و رفتار چیست؟ پژوهش به‌معنای جستجوگری و داشتن روح تحقیق است. تحقیق همان حقیقت‌طلبی است و منطق ابزار فوق‌العاده ارزنده و مهمی در امر پژوهش و حقیقت‌جویی است. اگر سیره مستمر زندگی علمی ملاعبدالله یزدی را در چند محور تقسیم‌بندی کنیم حتماً یکی از آنها اعتنای وافی و کافی به منطقی‌شدن است. همین روحیه منطقی‌شدن به‌معنای ایجاد بستر برای حقیقت‌طلبی و سپس حقیقت‌گرایی است. لذا از دیدگاه بنده یکی از بهره‌های

پژوهشی مهم ما از سیره علمی مرحوم یزدی اقتدای به وی در همین اقلیم است.

**جناب آقای رشیدزاده**



- با تشکر از حضرتعالی، همان طوری که مستحضر هستید علامه ملاعبدالله بهابادی یکی از متکلمین، منطقیین و فقهای قرن دهم هجری قمری بود که در اوائل حکومت صفوی از طرف شاهان صفویه تولیت آستان امیرالمومنین۷ را برعهده داشت. یکی از آثار گرانقدر این فقیه منطقی تفسیر درة المعانی می‌باشد که پیرامون سوره حمد و توحید نگارش شده است. خدمت حضرتعالی هستیم تا مبانی کلامی مرحوم ملاعبدالله با تأکید بر درة المعانی تحلیل و بررسی گردد.

فاضل ارجمند جناب آقای رشیدزاده[1]

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام دانشگاه شهید بهشتی تهران.

■ به طور کلی می‌توان گفت مبنای کلامیِ تفسیر، آن دسته باورهای دینی است که براساس آنها منابع، قواعد و یا محتوای تفسیر آیات قرآن شکل می‌گیرد و بدین نحوه در تفسیر قرآن تأثیرگذارند. مبانی کلامی تفسیر را می‌توان در چهار حوزه ذیل خلاصه کرد:

الف: مبانی کلامی مربوط به پدیدآورنده قرآن؛ این آموزه در بیان روایات با تعبیر توحید از آن یاد شده است. به عنوان نمونه: خدا عادل و حکیم است. این صفت با توجه با اصل حسن و قبح عقلی بدین معنا می‌انجامد که خدا از هر قبیح عقلی به دور است. بر اساس این آموزه، اصل فهم‌پذیری و حجیت ظواهر قرآن بنا گذاشته می‌شود.

در بحث حسن و قبح بحث اصلی این بود که «آنچه خدا انجام می‌دهد، عدل است» یا اینکه «آنچه عدل است خدا انجام می‌دهد؟» این پرسش دقیقاً همان پرسشی است که سقراط از اثوفرون می‌پرسد و بعدها در نزاع‌های پیرامون «نظریه امر الهی» در جهان مسیحیت و نزد متفکران مغرب زمین مطرح می‌شود. در جهان اسلام جماعتی که «عدلیه» نامیده می‌شدند و متشکل از معتزله و شیعه بودند، معتقد بودند که عدل و عمل عادلانه حقیقتی است که خداوند آن را انجام می‌دهد و پیش از انجام آن از ناحیه خداوند بر عقول مکشوف است و دانستن آن

فرع بر عمل الهی نیست. این جماعات در واقع برای نیکی و خوبی وجودی پیشین قائل بودند و معتقد بودند که خداوند به جهت داشتن صفات کمالی‌ای چون حکمت، علم و ... جز به نیکویی عمل نمی‌کند.

ب: بخش دوم مبانی کلامی مربوط به قرآن کریم: قرآن سخن خداست، پس با توجه به ویژگی‌های پدیدآورنده‌اش فهم و تفسیر می‌شود. و قرآن یگانه است، پس اختلاف قرائت‌ها از قاریان ریشه می‌گیرد و به چندگانگی آیات وحی نمی‌انجامد. و قرآن حق و صادق است، پس هیچ ناراستی و نادرستی در آن راه ندارد. و قرآن حکیم است، پس ارتباط و تناسبی در درون آیات و آیات با یکدیگر یافت می‌شود، و بافت و سیاق همگونی در آیات وحی وجود دارد.

بخش سوم، مبانی کلامی مربوط به دریافت کننده قرآن، پیامبر اکرم است. حضرت محمد مصطفی، از گناه و خطا و نسیان در حوزه دین، معصوم است. پس آیات وحی و سنّت نبوی و پس از آن گفتار و رفتار اهل بیت قابل اعتماد و اطمینان است و از هر ناراستی و خطا به دور است.

بخش چهارم، مبانی کلامی مربوط به مخاطبان قرآن است: حجیت و اعتبار عقل و فهم مفسر. هر مبنای کلامی، ابتدا تبیین می‌شود و تا حد امکان ادله اثباتی آن، بیان می‌گردد. پس از آن ارتباط آن مبنای کلامی با مبحث تفسیری، بر اساس درک عقلانی

یا روش عقلایی تحلیل می‌شود.

در تفسیر درة المعانی می‌توان مبانی کلامی سه بخش اول، سوم و چهارم را رصد و بررسی کرد.

□ در بخش اول اشاره ای به بحث حسن و قبح عقلی داشته‌اید، مرحوم ملاعبدالله بهابادی در این خصوص چه دیدگاهی دارند؟

■ همان‌طوری که عرض کردم با استناد به برخی از فرازهای درة المعانی می‌توان به این مهم رهنمون شد که: ملاعبدالله بهابادی نیز از زمره معتقدان به حسن و قبح عقلی است و عدل را حقیقتی پیشین برای عقل می‌داند. وی در برخی از آثار کلامی و تفسیری خود به این بحث پرداخته و کوشیده تا ضمن پی‌ریزی مبانی عقلی بودن حسن قبح، آن را در ارتباط با عدل الهی مورد بررسی و کاوش قرار دهد. با بررسی برخی از کتب کلامی ملاعبدالله می‌توان نتیجه گرفت که فهم صدق دعوت پیامبران جز از طریق اثبات عقلانی برخی امور مورد ادعای شرع ممکن نیست. وی در حیطه عقل عملی به مستقلات عقلی قائل بوده است و بر این عقدیه بوده که افعالی وجود دارد که که عقل مستقلاً حسن یا قبح آنها را درک می‌کند، گرچه از طرف شرع حکمی درباره آنها نرسیده است.

□ اشاره داشتید که حسن و قبح عقلی ارتباط وثیقی با مسأله عدل الهی دارد، لطفاً در این خصوص دیدگاه علامه بهابادی را توضیح دهید؟

■ حسن و قبح عقلی یکی از اصول و قواعد مهمّ کلامی است و به عنوان اساس و شالوده مسأله عدل الهی به شمار می‌رود. از این روی متکلّمان عدلیه در مبحث عدل الهی، قبل از هر چیز به بحث در باره حسن و قبح عقلی پرداخته‌اند.

بسیاری از صاحب نظران چون ابن سینا، محقق طوسی، ملاعبدالله و... قایل به این نظریه‌اند که قضایای حسن و قبح عقلی را از سنخ مشهوراتند و واقعی غیر از تطابق آرای عقلا، برای آن نمی‌پذیرند. مرحوم ملاعبدالله بهابادی یزدی ضمن بیان اسباب حکم عقل عملی در حسن و قبح دقیقا مراد خودشان را از ادراک عقل عملی و چگونگی حصول آن را بیان می‌دارند. ایشان ذیل سبب دوم از اسباب حکم عقل عملی، یعنی ادراک عقل بر ملایمت‌شیء با نفس یا عدم آن، می‌فرماید: این ادراک به دو نحو حاصل می‌شود:

۱. ادراک واقعیت‌های جزیی و خاص؛

۲. ادراک امور کلی که البته محل بحث ما نحوه دوم از ادراک عقل است که عبارت‌های ایشان در این قسمت، دیدگاهشان را به وضوح نشان می‌دهد.

از دیدگاه ملاعبدالله بهابادی مدح و ذمی که همه عقلا توافق

بر آن بکنند، به اعتبار همان مصلحت یا مفسده نوعیه یا به اعتبارهمان کمال یا نقص نوعیه از احکام عقلی‌ای که محل نزاع است شمرده می‌شود. از اینجا به خوبی روشن می‌شود که قائلان به حسن و قبح عقلی مرادشان این است که حسن و قبح از آرای محموده و قضایای مشهوره‌ای که از تأدیبات صلاحیه شمرده می‌شود می‌باشد. و این تادیبات صلاحیه اموری هستند که آرای عقلا (به مقتضای حکم عقل)، بر آن تطابق دارد. و قضایای مشهوری دارای واقعی ورای این تطابق نمی‌باشد؛ یعنی واقع این قضایا همین است. بنابر این حسن عدل یا علم نزد عدلیه عبارت است از ممدوح بودن فاعل حسن نزد عقلا و معنای قبح ظلم یا جهل هم عبارت است از مذموم بودن فاعل قبیح نزد عقلا.